P092

২০৭২

بسم الله الرحمٰن الرحيم

سپاسِ بیقیاس مرحضرتِ خالق الجنّ و الانس را که اساسِ دینِ اسلام از امداد[1] عدلِ پادشاهانِ دین دار[2] چنان رفیع و مستحکم کرد که حَتّی اِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُوْرِ خلل نگیرد - و حمد بیحدّ مرملکِ احدِ صمد را که بنیادِ ملّتِ کفر[3] از صلابتِ شمشیرِ شهریارانِ جان سپار چنان پست و خراب گردانید که اِلَی یَوْمِ النُّشُوْرِ عمارت نپذیرد - و قَالَ[4] عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلدِّيْنُ وَ الْمُلْكُ تَوْأَمَانِ - و صلواتِ نامیات - و تحیّاتِ زاکیات - بر زبدهٔ مخلوقات و خلاصهٔ موجودات - بهتر و مهترِ عالم - سیّدِ اولادِ آدم - محمد بن عبد الله ابن عبد المطّلب بن هاشم بن عبد مناف[5] و عَلیٰ آلِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ الْاَخْيَارِ - خصوصاً بر چهار یار برگزیدهٔ حضرت پروردگار آن خلیفه بتحقیق - خیر المصاحب و الرفیق - امیر المؤمنین ابوبکر الصدیق - رَضِیَ اللهُ عَنْهُ - قال اللهُ تَعالیٰ فِیْ شانه ثَانِيَ اثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ - و آن تاج الاصفیاء حُجَّةُ اللهِ علی الْاُمَرَاءِ[6] - اَلْمُسْتَظْهِرُ بعونِ اَلْمَلِكِ الْوَهَّابِ - امیر المؤمنین عمر الخطّاب - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قَالَ اللهُ تَعَالیٰ فِيْ شَانِهِ اَشِدَّاءُ عَلَی الْكُفَّارِ -

---

[1] B. and M. استمادت

[2] B. دین داران

[3] M. ملت صلابت

[4] M. قوله

[5] B. adds قاتل مشرکانِ دیار عرب و کفار after عبد مناف

[6] B. الامر

و آن اَفْضَلُ الشُّهَدَاءِ - صَفْوَةُ الْاَوْلِيَاء - جامع نظم قرآن - امير المؤمنين عثمان ابن عفّان - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قَالَ اللهُ تَعَالَى فِيْ شَانِهِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ - و آن ختم الخلفاء - مُعين الضعفاء - اسد الله الغالب - امير المومنين علي بن ابي طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ - قَالَ اللهُ تَعَالَى فِيْ شَانِهِ تَرَيهُم رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُوْنَ فَضْلاً مِّن اللهِ وَ رِضْوَانًا - و آن دو جگر گوشهٔ رسول - نورچشم زهراء بتول - كَسَوَادِ الْبَصَرِ فِي الْعَيْنَيْنِ - امير المومنين الحسن و الحسين - رَضِيَ اللهُ عَنْهم[1] وَ رَضُوا عَنْهُ - وَ عَلَى جَمِيعِ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِيْن - وَ الْاَئمَّةِ الْمَهْدِيِّيْنَ الْمَرْضِيِّيْنَ - اَلَّذِيْنَ قَضَوا بِالْحَقِّ وَ بِهِ كَانُوا يَعْدِلُوْن - كه هريكى مقتداى دين و اصحابِ يقين بوده اند - قَوْلُهُ عَلَيهِ السَّلام اَصْحَابِى كَالنُّجُوم بِاَيِّهِم اِقْتَدَيْتُم اِهْتَدَيْتُم[2] *

اما بعد عرضه ميدارد دعاگوى كافهٔ اهل اسلام[3] - و كمترين بندگانِ ملك علّام

يحيى بن احمد بن عبد الله السيهرندي[4]

وَفَّقَهُ[5] اللهُ عَلَى الطَّاعَةِ - وَ عَصَمَهُ[6] عَنِ الْمَعْصِيَةِ - كه چون خداوند تَبَارَكَ وَ تَعَالَى زمامِ سلطنتِ[7] مملكتِ هندوستان بدستِ تصرّفِ خدايگانِ عالم - بادشاه بنِي و بنات آدم - مالك ملوكِ العرب و العجم -

---

1 B. عنهما
2 M. اهديتم
3 M. كافه اسلام
4 B. السيرندي
5 B: وفق
6 B. عصمة
7 B. زمام سلطنت و قوام مملكت هند و سند

الواثق بتائید الرحمٰن **معزّ الدنیا والدین ابو الفتح**

حضرت مبارک شاه[1] السلطان خَلَّدَ اللهُ مُلْکَهُ وَ سُلْطَانَهُ[2] وَ اَعْلَی اَمْرَهُ وَ شَانَهُ - ابن الخان الکبیر الکریم المرحوم المغفور نصیر الدولة والدین خضر خان - طَابَ ثَرَاهُ - وَ جَعَلَ الجَنَّةَ مَثْوَاهُ داد - و بر تختِ دارالملکِ دهلي که تختگاه بادشاهانِ کبار - و شهریارانِ نامدار بود اجلاس بخشید - جهان و جهانیان از فرطِ عدل و احسانِ آن بادشاه - آسمان جاه - بتشریف امن و امان مشرّف گشتند - مگر طایفهٔ بغي و فرقهٔ کفار - از مهابتِ تیغِ آبدار - و صلابتِ عساکرِ جرّار[3] در کنج ادبار - خسته و خوار خزیده ماندند - خداوند تبارک و تعالی سایهٔ همای دولت - و ظِلِّ چترِ سلطنت - ظِلُّ اللهِ فِي اَلْعَالَم[4] - تا بقای اولادِ آدم - بر سرِ جهان و جهانیان باقي و پاینده دارد - و از نکبات و بلیّاتِ آخرالزمان در پناه و عصمت خویش[5] جای دهد *

* رباعي *[6]

همي خواهم که برخور دار باشي | ز تخت و بخت و اقبال و جواني[7]
بنـامِ نیک کشـورها بگیـری | بکامِ خویـش دولتهـا برانـي

القصه این دعاگوی خواست تا بشرفِ خاکبوسِ حضرتِ همایونِ اعلی - اَعْلَاهُ اللهُ تَعَالَی[8] دَایماً مشرّف گردد - هیچ پیشکشی لائقِ

---

1 M. ابو الفتح مبارک شاه

2 B. سلطانه و شانه

3 B. و در کنج

4 B. العالمین

5 M. خویش نهد

6 M. قطعه

7 B. بخت اقبال جواني

8 M. الله دایما

خدمتِ بادشاهان نداشت - قصهٔ سلاطینِ ماضیه [1] نَوَّرَ اللّٰهُ بُرْهَانَهُمْ که در تخت گاهِ دهلي حَرَسَهَا اللّٰهُ تَعَالیٰ عَنِ الْحَادِثَات ضابط بودند از تواریخ مختلف تا جلوس خدایگان مغفور فیروز شاه نَوَّرَ اللّٰهُ مَرْقَدَه جمع آورده - بعده از رُوَاتِ [2] ثِقات هرچه معاینه شده درین سطور مسطور [3] گردانیده *

* بیت *

نزدیکِ آسمان چه برد هدیهٔ زمین
در پیشِ بادشاه چه کشد خدمتی [4] گدا

و این کتاب را تاریخ **مبارک شاهي** نام داشته آمد [5] - اگر قبولِ نظرِ خسروانهٔ حضرت اعلیٰ گردد امید است که بنده [6] مستوجبِ مرحمت و درخور شفقت شود - و سرِ بخت بآسمانِ سعادت و دولت رساند - وَ الْمُوَفِّقُ هُوَ اللّٰهُ *

ذکر سلطان [7] سعید شهید مرحوم مغفور معزّ الدنیا والدین سلطان محمد [8] سام غوري طَابَ ثَرَاهُ وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ

چون اسلام در ملکِ دهلي و اقالیم هندوستان از سلطان سعید مرحوم مغفور آشکار شد [9] ابتدا [10] از ذکر او کرده آمد [11] - سلطان سعید

---

1 M. ضابط بوده اند 2 B. رواة و ثقاة و هرچه
3 M. درین مسطور 4 M. خدمت گدا 5 B. آید
6 B. بنده مسوّدت 7 B. السعید 8 M. محمد بن سام
9 M. شده 10 B. ابتداء 11 M. کرده آمد القصه سلطان

بادشاهِ بزرگ و محتشم پسر سلطان[1] بهاء الدین سام برادر زادهٔ
سلطان علاء الدین جهان سوز بود - چون بعد نقلِ سلطان سیف الدین
پسر سلطان علاء الدین جهان سوز- ملک غور را سلطان غیاث الدین
محمد[2] برادر مهتر سلطان سعید ضابط شد - سلطان سعید را اقطاع تکناباد[3]
داد - سلطان سعید هم در اول سال ولایت غزنین که طایفهٔ غُزّ-
سلطان موسوم[4] خسرو ملک نبیسهٔ سلطان مغفور محمود غازي را بیرون
کرده بودند مي تاخت - در سنه تسع و ستین و خمس مائه سلطان
غیاث الدین از غور لشکرها جمع کرده در غزنین آمد - طایفهٔ غُزّ که
ضابط غزنین بودند چون طاقتِ مقاومت نداشتند بضرورت عطف
کرده باز در ولایتِ خویش رفتند - غزنین را سلطان غیاث الدین قابض
شد - و مملکت غزنین هم بر سلطان سعید مفوّض کرد و بخطاب
سلطاني مشرّف گردانید - و خود سمت فیروز کوه[5] که دار الملک او
بود مراجعت فرمود - اول سال سلطان معزّ الدین سعید[6] مرحوم
اطراف غزنین را در ضبط آورد - سال دوم سنه سبعین و خمس مائه اقطاع
گردیز[7] فتح کرد - در سنه احدیٰ و سبعین و خمس مائه سمت اُچّه[8]

---

[1] B. پسر سلطان شهاب الدین سام. But this reading is wrong as Shihābuddīn was the epithet of Muḥammad Ghorī, see Lane-Pool, Muhammadan Dynasties, p. 292.

[2] M. محمود

[3] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 115, gives تکیناباد (*Tigīn-ābād*). Dow in his translation of Firishta spells the word as *Tunganabad* and locates it in the province of Khurāsān. Briggs has *Tukuabad*, but the correct pronunciation is *Tigīnābād*. It was a city between Ghaznīn and Ghore. See Raverty, Trans. of Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 110, *n.* 5.

[4] M. سلطان مرحوم [5] M. فروز کوه [6] M. معز الدین مرحوم

[7] B. and M. کردیر. Ṭabaḳāt Nāṣirī gives کردیز (Gardaiz). It is the name of a large *darah* (long valley with hills on two sides, and a river running through it) of the Tājīks, well-watered, and once very populous and well-cultivated. To the east and south-east the Afghāns live. In Akbar's reign there was a strong castle here named Gardaiz also. See Raverty, p. 449, *n.* 9, and p. 498, *n.* 7

[8] M. اچ

و تهته[1] و ملتان لشکر کشید - طایفهٔ تهته در حصار اُچّه محصّر شده با سلطان محاربه کردند - بعد مدتی بعون الله تعالی حصارِ اُچّه فتح شد - اقطاع ملتان و اُچّه مر سپه سالار علی کرماخ[2] را داد - و خود طرف دار الملکِ غزنین مراجعت فرمود - در سنه اربع و سبعین و خمس مائه[3] میان ملتان و اُچّه شده سمت گجرات لشکر کشید - و رای بهیم دیو[4] لعین ضابطِ گجرات پیل بسیار و سوار و پیاده بی شمار داشت با سلطان مرحوم مقابل شد - میانِ یکدیگر مقاتله بسیار رفت - آخر لشکر اسلام را شکست افتاد - سلطان مرحوم بی غرض[5] مراجعت فرمود - و در سنه خمس و سبعین و خمس مائه[6] جانب فُرشور لشکر کشید - آن را فتح کرد - و سال دیگر[7] متواتر ولایت لاهور[8] را تاخت - سلطان خسرو ملک طاقتِ مقاومتِ صحرا نداشت - از حصار لاهور[8] بیرون آمدن[9] نتوانست - چون سلطان مرحوم نزدیک لاهور رسید سلطان خسرو ملک حصاری شد - آخر الامر یک زنجیر پیل بوجه خدمتی داد - سلطان مرحوم از آنجا طرف غزنین مراجعت فرمودند - در سنه ثمانین و خمس مائه بار دیگر قصد کرد - و ولایت[10] لاهور را نهب و تاراج ساخت - وقت مراجعت میان دو آب[11] راوی و آب جیلم حصارِ سیالکوت بنا کرد - و حسین

---

1 B. اچه و ملتان

2 B. علی کوناخ   Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 117, says:—

لوهور سلطان غازي را مسلم شد و ممالک هندوستان در ضبط در آمد - سپه سالار علی کرماخ را که والیٔ ملتان بود بلوهور نصب فرمود *

3 M. اربع و سبعین میان   4 B. بهوچ دیو

5 M. بی عرض   6 M. خمس و سبعین جانب   7 M. و دیگر متواتر

8 M. لوهور   9 B. آمد نتوانست   10 M. رایت لوهور

11 M. میان آب روای

گردانید و خود نصب در سیالکوت داده مختصری استعدادِ را خومیل
لشکرِ جمیع با ملک خسرو سلطان بعده - رفت غزنین دارالملک در
خویش و حشرِ قبایل و مردمِ کھوکھر حصار سیالکوت را محصّر کرد[1] -
چون دولتِ محمودیان آخر[2] شده بود فتح کردن نتوانست - بیغرض
بازگشت - در سنه اثنین و ثمانین[3] و خمس مائه سلطان مرحوم
باز در لاهور آمده[4] - سلطان خسرو ملک محصّر شده جنگ می کرد -
طاقتِ مقاومت[5] نداشت - بضرورت بعد مدتی ملاقات کرد -
سلطان مرحوم او را برابر خویش در غزنین برد - و همدرآن سال
سلطان[6] خسرو ملک وفات یافت - اقطاع لاهور مرسپه سالار علي
کرماخ را[7] که والئ ملتان بود مفوّض گردانید - در سنه سبع و ثمانین
و خمس مائه لشکرِ اسلام را مستعد کرده سمت قلعۀ تبرهنده[8] آمد - و آن
قلعه را کشاده[9] بحوالۀ ملک ضیاء الدین تولکی[10] گردانید - هزار و دویست
مرد تولکی[10] را که[11] مردانِ بهادر و پهلوانان نامدار بودند نامزد در
قلعۀ تبرهنده گذاشت - و استعدادِ محصّری مهیا کرده بدیشان

---

[1] B. محصر گردانید
[2] B. بآخر
[3] M. اثنی و ثمانین سلطان
[4] B. آمد سلطان
[5] M. طاقت بمقاومت
[6] B. سلطان وفات
[7] B. کرناخ

[8] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 119, gives قلعۀ سرهنده and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 37 قلعۀ سرهند. The correct reading is تبرهنده See Raverty, p. 457, *n* 3 and also note 2, p. 76, next to the last para.

[9] M. قلعه را لشکر بحوله

[10] Both the MSS. have توکلی, but it should be تولکی See Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 118. *Tūlak* is a town in the mountains near Hirāt, in the territory of Khorāsān.

[11] B. توکلی که مردان کارزار و پهلوان نامدار

سپرد - مي خواست که مراجعت کند همچنان خبر رسید که پتهور رای[1] ملعون با حشم و سوار[2] و پیادهٔ بیشمار و پیلانِ بسیار بقصد لشکر اسلام مي رسد - سلطان مرحوم نیز[3] مقابل آن ملعون با حشم[4] در حوالیِ ترائی[6] خطهٔ سرستی[5] موضع ترائین[6] پیش رفت - میان هردو لشکر مسافت اندک مانده بود - دوم روز از جانبین مصاف راست کرده بجنگ پیوستند - لشکر اسلام اگرچه در جان سپاري و تیغ گذاري تقصیری[7] نکرد - فامّا بتقدیرِ الله تعالی کافرانِ لعین غالب آمدند - لشکر اسلام را انهزام شد - چون سلطان مرحوم این حال معاینه کرد بر پیلی که گوبند رای[8] ضابطِ دهلي برادر پتهور رای ملعون سوار[9] بود و همان پیل در مصاف پیش رَوی مي کرد اسپ[10] بر کوفت - و نیزه بر دهان گوبندرای مذکور زد - چنانچه دندان آن[11] ملعون در آن زخم شکست - و[12] گوبندرای مذکور نیز[13] سلطان مرحوم را زخم نیزه گذارد[14] کرد - چنانچه

---

1 M. بتهور رای 2 B. حشم سواد و سوار و پیاده

3 M. بر مقابلهٔ آن 4 M. ملعون در حوالی 5 M. مرستي

6 B. and M. نراین. ترائی (Tarā'ī) the marshy forest at the foot of Sub-Himālayah. ترائین (Tarā'īn) a town on the banks of the Sursuti, south of Thānesvar.

7 B. و تقصیر کرده

8 B. and M. give کندهرا. Ṭabaḳāt Akbarī, p. 38, says کهاندی رای برادر پتهورا. Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 118, gives گوبندرای and I think the Ṭabaḳāt Nāṣirī is correct, see also Raverty, p. 459, *n*. 9.

9 B. سوار شده بود 10 M. پیش روی مي کرد بر گرفت و نیزه

11 M. دندان ملعون 12 M. شکست که کندهرا

13 B. نیز بر سلطان مرحوم زخم

14 Both the MSS. give گذارد کرد. Ṭabaḳāt Akbarī, p. 38, says و او نیز بر سلطان نیزه زده بازوی سلطان را مجروح ساخت

خطا کند -

در بازوی سلطان زخم کاري رسیده نزدیک بود که از اسپ خطا کند - خلجي بچه[1] پیادهٔ چالاک و مبارز نزدیک بود في الحال پسِ پشت سلطـان[2] بر اسپ بر نشست و سلطـان را[3] بغل گرفت واسپ را از میانِ کافران بیرون آورد - لشکر اسلام منهزم شده[4] تا محلّی که از کفار ایمن شد رسیدند - فامّا از سبب نیامدن سلطان غوغا در لشکر اسلام افتاد - چون زمانی گذشت سلطان نیز بصحّت و سلامت در لشکر رسید - تمام لشکر را قراري حاصل گشت - بعده[5] سلطان مرحوم از آنجا بکوچ متواتر میان ملتان واُچّه شده باز در غزنین رفت - پتهور رای ملعون تعاقبِ لشکر کردن نتوانست[6] در قلعهٔ تبرهنده چفسیده - مدت سیزده ماه ملک ضیاء الدین تولکی[7] محصّر شده جنگ کرده آخر الامر تنگچهٔ علف شد و هیچ لشکری یاری دِه نرسیده بضرورت امان خواست - وحصار تبرهنده را خالي کرد - در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه سلطان مرحوم[8] لشکرها بسیار ساخته و مستعد شده روی به هندوستان نهاد - پتهور رای ملعون نیز مستعد بود - بر معتاد[9] اوّل باز هم در موضع ترائین مذکور مقابلِ لشکر اسلام شد - سلطان به تعبیهٔ لشکر و بنه که[10] سوار و پیاده ورایات و مراتب و چتر و دارات بتمام سه کروه عقب گذاشت - و خود با چهل هزار سوار جرّار و مردان[11] نامدار مقابل پتهور رای ملعون نابکار[12]

[1] M. خلجي پیادهٔ and B. خلجین

[2] M. سلطان براست

[3] M. سلطان را در بغل

[4] B. تا محلی

[5] M. گشت سلطان

[6] B. نخواست

[7] Both B. and M. توکلی. See n. 10, p. 7.

[8] Both B. and M. مرحوم با لشکرها بسیار ساخته

[9] B. بر میعاد باز هم

[10] B. بنکه

[11] B. ومرکبان نامدار

[12] M. ملعون پیش رفت

پیش رفت - چهار فوج کرد و فرمود که دهگانِ هزار سوار از هر چهار
طرفِ لشکر کفار در آیند - چون کافران بافواجِ پیلان و سواران یکطرف
حمله کنند از طرفهای دیگر افواج لشکر اسلام بیکبارگي شعبهٔ تیر[1] کنند
همچنین کردند - بنصرتِ الله تعالی لشکرِ کفار عاجز شد - و تعبیهٔ ایشان
شکست - چون نزدیک قلبِ لشکرِ اسلام رسیدند از پیشِ لشکر قلب
نیز[2] بر کوفت - جمعِ کفار پریشان گشت - و انهزام در ایشان افتاد -
گوبند رای[3] هم در معرکه کشته شد - و پتهور رای لعین بر پیل سوار
بود در وقتِ شکست از پیل فرود آمده بر اسپ سوار شده گریخت -
نزدیک خطهٔ سرستي[4] بر دست لشکر اسلام گرفتار آمد - و او را بدوزخ
فرستادند - و این فتح در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه بود فَانْصُرْنَا عَلَی
الْقَوْمِ الْکَافِرِیْنَ - از آنجا قلعهٔ سرستي و هانسی را کشاد - و اجمیر که دار الملک
پتهور رای بود[5] نهب و تاراج کرد - و کفار دیار سوالک را اسیر گردانید -
و ملک قطب الدین ایبک بندهٔ خود را در حصارِ کُهرام با عساکر قاهرهٔ
خویش گذاشت - و خود[6] طرف دار الملک غزنین مراجعت فرمود -

---

1 M. یکبارگي شبه کند. The Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 120, says :—

و سوار برهنه و جریده را چهار فوج فرموده بود از طرف کفار نامزاد کرد
و فرمان داد که مي باید که از چهار طرف میمنه و میسره خلف و قدام لشکر بهر طرف
ده هزار سوار تیرانداز دست بر لشکر کفار مي دارند - چون پیلان و سوار و پیادهٔ
ملاعین حمله مي کنند شما پشت می دهید و بتگ اسپ از پیش ایشان دور مي شوید -
لشکر اسلامیان هم بران منوال کفار را عاجز کردند حق تعالی اسلام را نصرت بخشید
و لشکر کفار منهزم گشت *

See also Raverty, note 2, p. 468.

2 M. نیر کرفت

3 Both B. and M. کندهرا. See *n.* 8, p. 8.

4 B. سرسي

5 M. پتهو رای نهب

6 M. خود ملک طرف

در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه مذکور[1] ملک قطب الدین ایبک قلعهٔ
میرت[2] و دهلي را که در قبض اقارب پتهور رای و گوبند رای[3] بود فتح کرد -
کفار مذکور گریخته سمت جهاین رفتند - در سنه تسع و ثمانین و خمس مائه
قلعهٔ کول را بکشاد - و نشست گاه تخت[4] خویش دار الملک دهلي ساخته
و اطراف و حوالی دهلي ضبط کرد - در سنه تسعین و خمس مائه سلطان
سعید از غزنین با لشکرهای قاهره[5] درمیان دهلي شده سمتِ قنوج عزیمت
فرمود - و رای جی[6] چند ضابط قنوج رای محتشم بود - و سي صد
و چند زنجیر پیل داشت مقابلِ لشکر اسلام آمده در حد چندوارِ[7] اتاوه بحرب
پیوست - و بتائید الله تعالی لشکر اسلام را فتح شد و کفار نگونسار و منهزم
گشتند - رای مذکور کشته شد - پیلان بتمام بر دستِ لشکر اسلام آمدند -
اَلحَمدُ لِلّٰهِ عَلیٰ ذٰلِک - سلطان با غنایم بسیار سمتِ دار الملکِ غزنین
مراجعت فرمود - و ملک قطب الدین را هم در دهلي گذاشت -
قلعهٔ تهنکر[8] و کالپور و بداؤن از دست ملک قطب الدین فتح شد -

---

1 B. omits مذکور

2 M. میرن. See n. 1, p. 14.

3 Both B. and M. کندهرا. See n 8, p. 8.

4 M. نشست گاه خویش

5 M. قاهر

6 Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 120, رای جي خپلا

7 Both B. and M. چندوار و اتاوه. Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 120, در حدود چندوال
The only place bearing the name Chandwāl, Jandwāl, Chandwār and Chandāwār at this time, and in the direction indicated, is what is styled Chandpūr, in the district of Farrukhābād, on the route from Baraili to Fathgarh.

8 M. تهکیر و کالیور and B. بهنکیر But Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 121, says:—

ولایت اطراف ممالک هند را فتح مي کرد چنانچه بلاد نهرواله و بهنکر و قلعهٔ کالیوان و بداؤن جمله فتح کرد *

Raverty, p. 470, translates: "He continued to subdue the territory of Hindustan and parts adjacent, namely, the state of Nahrwālah, Thankīr, the fort Gwāliyūr, and Budā'ūn." Tabaḳāt Akbarī, p. 39, gives:—

قلعه تهنکر و گوالیار و بداؤن را مسخر ساخت *

و بیشتر[1] بلادِ ولایت نهرواله را تاخت - سلطان سعید از غزنین در سنهٔ احدی و ست مائه[2] طرف خوارزم لشکر کشید - بسبب آنکه ملوک ترکستان و کفار خطا یاری دهی خوارزم کردند - و تنگیِ علف در لشکر شد - بیغرض باز گشت - همچنان خبر طغیانِ کهوکهران[3] و قبایلِ کوه جود[4] در سمعِ مبارک او رسانیدند - هم در سال مذکور طرف لاهور سواری فرمود - چون در حدود لاهور رسید ملک قطب الدین نیز از دهلي بر سلطان مرحوم با عساکر خویش پیوست - متمرّدانِ مذکور که از خوف لشکر بعضی در کوه در آمده و بعضی[5] در کنارهٔ لب آب مقامِ قلب گرفته مانده بودند بیشتری علف تیغ گشتند - و اسیر و دستگیر شدند - سلطان مرحوم در دار الملک غزنین مراجعت فرمود - و ملک قطب الدین را وداع داده سمت دهلي فرستاد - چون در قصبهٔ دمیک رسید فدائی[6] ملاحده یکایک میان سرا پرده در آمد و بر سلطان مرحوم زخم انداخت - چنانچه سلطان مرحوم سعید شهید غازي همدران زخم شهادت یافت[7] - و این واقعه در سیوم ماه شعبان سنه اثنین و ست مائه بود - چنین آورده اند که بعد نقل سلطان

---

1 M. بیشتر مداد ولایت   2 M. در طرف

3 Ṭabaḳāt Nāṣirī p. 123 gives کوکهران

4 M. خود. Koh Jūd or Jūd mountains, which are now styled the Salt Range from the number of mines of rock of salt contained within them, lie between *Pind-i-Dādan Khān* and *Khush Āb* and now compose part of the Shāhpūr District of the present Rāwal Pindī Division under the Panjab Government.

5 B. بعضی کنارهٔ آب   6 B. خلائی and M. فلائیي

7 B. adds the following after شهادت یافت :—

* قطعه *   بزرگي تاریخ این بادشاه غازي گفته است

شهادتِ ملک بحر و برّ معزّ الدین   کز ابتداء جهان شه چو او نیامد یک

سیم زغرّهٔ شعبان ز سال ششصد و دو   فتاد در رهِ غزنین بمنزل دمیک

مرحوم هزار و پانصد من الماس که نفیس ترین جواهر است در خزانهٔ
موفورهٔ موجود بود - نقود و جواهر دیگر برین قیاس باید کرد - آخر الامر
جز عملِ صالح هیچ چیز با خویش نبرد - چنانچه از مادر زاده و از وجود
موجود شده بود همچنان تهی دست از جهان فانی سفر کرد * بیت *

از گهر و گنج که نتوان[1] شمرد   سام چه برداشت فریدون چه برد

مدتِ ملک او سی و دو سال و چند ماه بود - وَاللهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ[2]

ذکر سلطان قطب الدین ایبک المعزّی

سلطان قطب الدین بندهٔ سلطان معزّ الدین محمد سام بود - و در
شجاعت و سخاوت نظیرِ خود نداشت - در[3] اولِ حال که اورا از ترکستان
آوردند در شهر نیشاپور قاضی القضاة امام فخر الدین عبد العزیز کوفی که از
اولاد امام اعظم ابو حنیفهٔ کوفی رَضِیَ اللهُ عَنْهُ بود خرید - در موافقتِ
فرزندان او کلام الله خواند و تیر اندازی آموخت - چنانچه[4] در اندک
مدت کامل حال گشت - چون بزرگ شد تجّار بحضرت غزنین بردست
سلطان مرحوم فروختند - بهمه باب اوصافِ حمیده و آثارِ گزیده داشت -
فامّا چندان جمال نداشت - و انگشتِ خنصرش شکسته بود - بدان[5]
سبب ایبک شل گفتندی - در خدمتِ مخدوم[6] ملازم بحدّی بود که
عنقریب بنظرِ شفقت و مرحمت مخصوص گشت - و روز بروز مرتبه‌اش
تضاعف می پذیرفت - چون هندوستان فتح شد اقطاع کهرام برو[7] مفوّض

---

1 B. گهر کنج که تواند شمرد
2 B. omits بالصواب
3 M نداشت که اول حال او را
4 M. omits چنانچه
5 M. بدان ایبک شل گفتند
6 B. در خدمت مجد و ملازم
7 B. بدو

گردانید - در شهور سنه تسع و ثمانین و خمس مائه قلعهٔ میرت [1] فتح کرد [2] - در سنه احدی و تسعین و خمس مائه [3] قلعهٔ تهنکر [4] را کشاده - در سنه ثلاث و تسعین و خمس مائه طرف گجرات سواري فرمود و رای [5] بهیلم دیو را که با سلطان مرحوم مقابل شده بود نهب و تاراج کرد - و انتقام گذشته از خصم خویش بکشید [6] - الغرض چون سلطان مرحوم وفات یافت سلطان غیاث الدین محمود پسرِ [7] برادرِ بزرگ سلطان مرحوم برای ملک قطب الدین [8] چتر و دور باش فرستاد - و بخطاب سلطاني مشرّف گردانید - در سنه اثنین و ست مائه از دهلي سواري فرمود - و در شهر میمون لاهور [9] آمد - روز سه شنبه هژدهم ماه ذی القعده سنة المذکور در قصر لاهور [9] جلوس فرمود - و امرا و ملوکِ خویش را انعامهای فاخر و تشریفاتِ وافر

---

[1] This statement of the author that Ḳuṭbuddīn took the fort of Mīrat in A.H. 589 is contradictory to his own statement which he made on p. 11 in connection with the reign of Sultān Mu'izzuddīn Sām that "in A.H. 588 Ḳuṭbuddīn conquered the fort of Mīrat and took Dehli which were in possession of the relatives of Prithi Rāi and Gobind Rāi." The former statement is corroborated by the Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 120 :—

قطب الدین از کهرام بطرف میرت آمد و فتح کرد و حضرت دهلي را بکشاد و همدرین سال قلعهٔ کول را در شهور سنه سبع و ثمانین و خمس مائه فتح کرد *

"Ḳuṭbuddīn advanced from Kuhrām to Mīrat and took the city and he possessed himself of Dehli. In the same year (A.H. 589) Ḳuṭbuddīn took the fort of Kol." The date (A.H. 587) سبع و ثمانین as given in p. 139 of Ṭabaḳāt Nāṣirī is, in my opinion, a mistake arising out of a confusion between سبع and تسع. See also a very interesting note by Raverty on the first capture of Dehli by Moslems, p. 469, *n.* 9 ; and Appendix A.

[2] B. بکرد

[3] B. احدی و تسعین و خمس مائه طرف گجرات

[4] M. تهکیر, see *n.* 8, p. 11.

[5] B. رای و بهلیم. Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 140, رای بهیم دیو

[6] M. کشیده

[7] M. محمود برادر بزرگ

[8] B. قطب الدین را

[9] M. لوهور

بخشید - و دست سخاوت بحدّی کشاده بود که اورا سلطان قطب الدین لکه بخش گفتندی - بعد مدتی میان او و میان سلطان تاج الدین یلدز بندهٔ معزّی که بعد وفاتِ سلطانِ مرحوم بادشاه غزنین شده بود سببِ اقطاع لاهور مخالفت [1] پیدا آمد - از جانبین قصد یکدیگر کردند - چون مصاف میان هردو لشکر راست شد[2] و بجنگ پیوستند - خدای تبارک [3] و تعالی سلطان قطب الدین را ظفر بخشید - سلطان تاج الدین منهزم شده طرف [4] کرمان رفت - حصارِ غزنین را سلطان قطب الدین قابض شد - چهار روز در دار الملکِ غزنین بر تخت بادشاهي نیز نشست - آخر در لهو و طرب [5] مشغول گشت - بیشتری [6] امرا و ملوک معزّی که در غزنین بودند پوشیده با سلطان تاج الدین یار شدند - و اورا از کرمان استدعا کردند - چون سلطان تاج الدین از کرمان در حدِّ غزنین رسید و مقدمهٔ لشکر او نمودار شد سلطان قطب الدین خلق شهر را با ایشان موافق دید - سلطان قطب الدین از راه سنگ سوراخ بیرون آمد از آنجا عطف کرده در شهر لاهور رسید - غزنین باز در قبض [7] سلطان تاج الدین یلدز آمد - همچنان سلطان قطب الدین در میدان لاهور گوی بازي میکرد - ناگاه بتقدیر الله [8] سبحانه و تعالی از اسپ خطا شد - پیش کوههٔ زین بر سینهٔ مبارک سلطان آمد - و برحمت حق پیوست [9] - او را همدرآن شهر میمون لاهور دفن [10] کردند - سلطان مغفور شمس الدین ایلتمش حظیرة اورا بنا کرده است *

---

[1] M. مخالف

[2] M. شده بجنگ

[3] M. omits تبارک و

[4] B. omits طرف

[5] M. اخر در لوهور بطرب مشغول

[6] بیشتر

[7] B. باز دست سلطان

[8] M. omits سبحانه و

[9] M. پیوسته

[10] M. مدفون

* بيت *

گردنِ گُردان شکست این کهنه چرخِ چنبری
تا توانی دل منه بر مهر و ماه و مشتری

وفاتِ سلطان قطب الدین مرحوم در سنه سبع و ست مائه بود - و مدت ملک او از اول فتحِ دهلي تا ایامِ وفات بیست سال و چند ماه بود[1] - و عهدِ سلطنت با چتر و دور باش و خطاب بادشاهي مدت چهار سال بود وَ اللهُ اَعْلَمْ *

ذکر سلطان شمس الدین ایلتمش

ملک ایلتمش بندۀ سلطان قطب الدین ایبک[2] المعزّی بود - چون سلطان قطب الدین وفات یافت امرا و ملوکِ قطبي آرام شاه پسر سلطانِ قطب الدین را بجهتِ ارامِ فتنه بر تخت[3] بادشاهي اجلاس دادند - ملک ناصر الدین قباچه دامادِ سلطان قطب الدین طرف سند رفت - و اقطاع ملتان و اُچّه و بَهَکَّهَر و سوستان را قابض گشت - سپه سالار علی اسماعیل امیردادِ حضرت دهلی بامراء دیگر یار شده ملک التمش را که در آن وقت امیر بداؤن بود بجهت ملک استدعا کرد و مکتوبات بجانب او فرستاد - ملک التمش با جمیعت خویش از بداؤن بسرعت تمام در حضرت دهلي[4] آمد و قابض شد - آرام شاه از دهلي عطف کرده بیرون رفت - فامّا بعضی از اطراف برو[5] جمع شدند

---

1 M. بودند
2 B. ایبک و المعزی
3 B. بر تخت اجلاس
4 M. تمام آمد در حضرت دهلي قابض
5 B. بدو

و بنیادِ مخالفت نهادند - چون نزدیکِ دهلي رسیدند ملک التمش نیز از دهلي بیرون آمد - میان ایشان در صحراء [1] جود مصاف شد - حق سبحانه و تعالی ملک التمش را فتح بخشید - آرام شاه و امرای قطبي منهزم گشتند - در سنه سبع و ستمائه سلطان شمس الدین خطاب خویش [2] کرد - در شهورِ سنة المذکور ملک التمش در قصرِ دولتخانه بر تختِ سلطنت جلوس فرمود و اقصای ممالک در ضبط آورد - و سلطان شمس الدین خطاب خویش کرد - در شهور سنه اثنی عشر و ستمائه طرف لاهور سواري فرمود - سلطان تاج الدین یلدز که از [3] غزنین بعد نقل سلطان قطب الدین شهر میمون لاهور را گرفته بود مقابل شد - و میان هر دو لشکر محاربه شد - حق سبحانه و تعالی سلطان شمس الدین را نصرت داد [4] - سلطان تاج الدین بر دستِ لشکر او اسیر و دستگیر گشت - سلطان شمس الدین او را موقوف کرده در خطّهٔ بداؤن فرستاد - چنانکه او هم دران حبس برحمتِ حق پیوست - حظیرهٔ سلطان تاج الدین اَنَارَ اللّٰهُ بُرهَانَه هم دراخطّهٔ بداؤن در کنارهٔ لب آب سوتهه است - الغرض [5] بعد فتح سمت [6] دهلي مراجعت فرمود - و در خمس عشر و ستمائه ناصر الدین قباچه در حد اُچّه یک کرّت با سلطان مرحوم مقابل شده بود و منهزم گشته بار دیگر بتاریخ مذکور در حد اُچّه و ملتان مصاف داد و منهزم شد - چون لشکر تعاقب کرد در لب آب پنجاب درآمد و عبره کردن نتوانست غرق شد - در سنه ثمان عشر و ستمائه سلطان جلال الدین خوارزم شاه که سلطان تاج الدین را بیرون کرده غزنین گرفته

[1] M. حود

[2] M. omits خویش and also در شهور سنة المذکور ملک

[3] M. omits از

[4] M. کرد

[5] M. omits الغرض

[6] B. omits بعد and M. omits الغرض

بود بسبب خروجِ جنگیز خان ملعون غزنین را گذاشته با خیل و تبار[1] و حشم و خدمِ خویش در حدود لاهور در آمد - چون سلطان مرحوم را ازین حال خبر شد طرف لاهور سواری فرمود - سلطان جلال الدین عطف کرده از پیش سلطان مرحوم سمت[2] کوه پایهٔ کشمیر و بکهلي[3] رفت - سلطان مرحوم طرف دار الملک دهلي باز گشت - در سنه[4] عشرین و ستمائه لشکر خود را بجانب لکهنوتي برد - غیاث الدین عوض[5] خلجي را امان داده در رقبهٔ اطاعت خویش در آورد و خطبه و سکه بنام خویش فرمود - و پسر خودرا که مهتر بود اقطاع لکهنوتي داد - و سلطان ناصر الدین[6] خطاب کرد - چتر و دور باش و هرچه دارات بادشاهي بود[7] مفوّض گردانید - خود بجانب دار الملک دهلي مراجعت فرمود - در سنه ثلاث و عشرین و ستمائه عزیمت طرف قلعهٔ رنتبهور[8] کرد - مفسدان آن دیار

---

[1] B. خیل و تبع

[2] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 171, says :—

جلال الدین خوارزم شاه از پیش حشم هندوستان عطف کرد و بطرف سنده سیوستان رفت *

Ṭabaḳāt Akbarī, p. 59, gives :—

جلال الدین تاب نیاورده بطرف سند و سیوستان رفته از آنجا براه کچ و مکران بدر رفت *

Raverty, p. 293, writes :—
"Sulṭān Jalāl-ud-Dīn turned aside, and proceeded towards Ūchchah and Multān. From thence he entered the territory of Kirmān, and afterwards Fārs."

[3] M. تلنکي

[4] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 171, says :—

بعد از آن در شهور سنه اثني و عشرین و ستمائه بطرف بلاد لکهنوتي لشکر کشید *

[5] Both B. and M. عوض [6] M. ناصر الدین خود [7] M. برو مفوض

[8] M. رنتهور Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 172, رنتپور. See also Raverty, p. 610.

سمت مندور[1] و اجمیر را گوشمال داد - در سنه اربع و عشرین و ستمائه سمت مندور[1] و اجمیر
را گوشمال داد - در سنه اربع و عشرین و ستمائه
سواري فرمود - و آن دیار را نیز با جملهٔ سوالک ضبط کرد - و هم درآن
سال بدار الملک دهلي مراجعت فرمود - در سنه ست و عشرین و ستمائه
رسولانِ دار الخلافت جامهای مرحمتِ خلیفه خَلَّدَ اللهُ خِلافَتَه برای
سلطان مرحوم آوردند - سلطان مرحوم چنانچه شرط اطاعت و خدمتگاري
باید بجا آورد - با فرزندان و ملوکِ بزرگ بخلعتِ خاصِ خلیفه مشرّف
گشت - سلطان مرحوم را از پوشیدنِ خلعتِ خلیفه چندان فرحت
و بجهت روی داد که در تحریر نیاید - در شهر قبّها بستند و طبلِ
شادیانه کوفتند - بعد چندگاه رسولانِ دار الخلافت را باعزاز و اکرام روان کرد -
و خدمتی[2] بسیار درحضرت دار الخلافه فرستاد - و هم درین سال خبرِ
وفات پسر مهتر[3] که بادشاه لکهنوتي شده بود رسید - سلطان مرحوم
بعد بجا آوردنِ شرطِ عزا لشکر کشي طرف لکهنوتي مصمّم کرد - و فتنه که
در لکهنوتي[4] قایم شده بود آن را تسکین داد - وممالکِ لکهنوتي را
بملک علاء الدین جاني[5] مفوّض گردانیده بحضرت دهلي باز گشت -
در سنه تسع و عشرین و ستمائه سمت گوالیر[6] سواري کرد بیسل[7] مالک

[1] For مندور see Raverty, p. 611, *n* 3.

[2] M. بس بسیار

[3] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 174, says:—

در ماه جمادي الاولی سنه ست و عشرین و ستمائه خبر فوت ملک سعید ناصر الدین محمود برسید *

[4] M. لکهنوتي قدیم

[5] B. and M. علاء الدین خانی, but Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 174, and other histories give علاء الدین جاني

[6] M. کالیور

[7] B. بیل میلک دیو لعین. Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 174, gives:—

میلک دیو لعین پسر بسیل لعین *

Ṭabaḳāt Akbarī says: ملک دیو بسیل. Raverty, p. 619, says "Mangal Dīw, the accursed, the son of the accursed Mal Dīw." See also *n.* 7, 417 of the same.

لعین در قلعهٔ مذکور محصّر گشت - بعد یازده ماه قلعهٔ مذکور بعون الله تعالی فتح شد - بجهت محافظتِ قلعه کوتوالی [1] گذاشت - و خود سوی دار الملک دهلي مراجعت فرمود - در شهور سنه احدی [2] و ثلاثین و ستمائه عزیمت طرف ولایت مالوه کرد - فسدهٔ آن ولایت را مالش داد - بتخانه که از سیصد سال باز برآوره [3] بودند خراب گردانید - و بعده رخ سوی اُجّین آورد - آن را نیز فتح کرد - و بتخانهٔ مها کال‌دیو [4] را برانداخت - صورت و تمثالِ بکرماجیت [5] و صورتهای دیگر که بر تخته ریخته بودند [6] همه را برکنده [7] در حضرت آورده پیش درِ مسجد جامع پی سپر خلق گردانید - در شهور [8] سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه لشکر بجانب [9] بهیلسان [10] برد - در ذات مبارکِ سلطان زحمتی پیدا آمد - سبب آن فی الحال مراجعت فرمود - بعد رسیدن در دهلي روز دو شنبه بتاریخ بیستم ماه شعبان سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود -

* بیت *

کیست درین دائرهٔ دیر پای کوسِ لِمَنِ الْمُلْک زند جز خدای

---

[1] M. کوتولی

[2] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 176, says :—سنه اثنی و ثلثین و ستمائه. See Raverty, p. 621, *n.* 6.

[3] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 176, says :—بتخانهٔ که سیصد سال بود تا آن را عمارت مي کردند

[4] M. دیوان   [5] B. بکرمادیت

[6] B. بود   Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 176, gives :—

چند تمثال دیگر از برنج ریخته بودند *

[7] M. برکشیده   [8] M. omits شهور   [9] B. جانب

[10] B. بهلستان . Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 176, gives بنیان , Ṭabaḳāt Akbarī, p. 61, has ملتان , but that is evidently wrong. See also Raverty, *n.* 8, p. 623. Bhīlsān is a fortress and city in Mālwa.

ق سبحانه و تعالی آن بادشاه عادل را غریق رحمت گرداند - و این
شاه آسمان جاه را تا قیامِ قیامت در امان و سلامت باقي و پاینده
ارد بالنبي و آله الامجاد - مدتِ ملکِ سلطان شمس الدین بیست
شش سال و چند ماه بود وَ اللّهُ اَعْلَمُ *

ذکر سلطان رکن الدین فیروز شاه

سلطان رکن الدین فیروز شاه پسر سلطان مرحوم[1] مغفور شمس الدین
التمش بود - چون سه روز شرط عزا بجا آوردند سیوم روز بعد وفات بیست و دوم
ماه شعبان سنه ثلاث و ثلاثین وستمائه باتفاق امرا و ملوک و ایمّه[2]
و سادات و بندگانِ شمسی در حضرت دهلي بقصر دولتخانه جلوس فرمود -
و درهای خزاین کشاده هرکسی را خلعت و انعام عطا کرد - آخر دست
در خرج نهاد و اسراف بافراط کردن گرفت - بعدّی در عشرت و طرب
و لهو مشغول شد که کارهای مملکت و امورِ سلطنت مهمل ماند -
اغلبِ مصالحِ ملک و مملکت را شاه ترکان مادر سلطان رکن الدین
مي کرد - چنانچه حرمِ شمسي را بسبب مخالفتِ قدیم زیان مي رسانید -
و خوار مي داشت - و شاهزاده قطب الدین[3] محمد شاه پسر
سلطان مرحوم که از مادری دیگر بود میل[4] کشانید و آخر کشت -
بدین سبب بیشتری امرا و ملوکِ حضرت و اطرافِ ممالک از سلطان
رکن الدین متنفّر شدند - و مخالفت بنیاد نهادند - چنانچه شهزاده
ملک غیاث الدین محمود[5] شاه برادر سلطان رکن الدین که امیر اوده بود

---

1 M. پسر سلطان شمس الدین مرحوم
2 B. وسادات و آئمّه
3 M. قطب الدین بن محمد شاه
4 M. دیگر بود حشم گردانید
5 Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 183, ملک غیاث الدین محمد شاه بن سلطان

سر از اطاعت بیرون آورده و خدمتی[1] مال لکهنوتی که در حضرت می آوردند بستید - و ملک عز الدین سالاری در بداؤن طغیان ورزید - و ملک علاؤ الدین مقطع لاهور و ملک عز الدین کنجان[2] امیر ملتان و ملک سیف الدین کوجی مقطع هانسی یکجا جمع شدند و بنیادِ فتنه و بلغاک آغاز نهادند - همچنان ملک نظام الملک جنیدی که وزیر سلطان رکن الدین بود خوف در خاطر او شد - از دهلی گریخته در بداؤن بر ملک عز الدین سالاری پیوست - از آنجا یکجا شده بر امرائی که در لاهور یکجا شده بودند آمده[3] پیوستند - سلطان بجهت دفعِ فتنهٔ ایشان لشکر کشید - چون سلطان در خطهٔ کهرام[4] رسید امرای مذکور مقابلِ سلطان در حد منصور پور آمده بودند از آنجا چند نفر از ایشان[5] چنانچه تاج الملک و محمد دبیر[6] مشرف ممالک و بهاء الملک و کریم الدین زاهد و ضیاء الملک پسر نظام الملک وزیر و خواجه رشید و امیر

---

[1] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 183, و خزاین لکهنوتی را که بحضرت می آوردند تصرف کرد

[2] Both B. and M. کنجان . Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 183, ملک عز الدین کبیر خان مقطع ملتان

[3] B. omits آمده [4] B. omits کهرام [5] M. نفر ایشان

[6] M. محمد دبیر و مشرف ممالک . Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 183, has an entirely different version :—

در حوالی منصور پور و ترائین تاج الملک محمود دبیر و مشرف ممالک و بهاء الملک حسین الشعری و کریم الدین زاهد و ضیاء الملک پسر نظام الملک جنیدی و نظام الملک مشرقانی و خواجه رشید الدین مالکانی و امیر فخر الدین و دیگر جماعت کار داران تازیک را شهید کردند *

Raverty, p. 634, translates the passage as follows :—

"And in the vicinity of Manṣūr-pūr and Trā'īn, they martyred the Taj-ul-Mulk + + + and other Tāzīk officials." Our author, I think, makes a blunder here as he mentions that all these persons "who have been put to death," separated from the Sultan's army, went to Dehli and pledged their allegiance with Sultan Raḍīya. This mistake of our author has been copied by later his-

فخر الدین قصد و کشش کرده در شهر دهلي رفتند - یکایک اندرون در آمدند [1] با سلطان رضیه دختر سلطان شمس الدین مرحوم بیعت کرده شاه ترکان مادر سلطان رکن الدین را موقوف گردانیدند - چون سلطان رکن الدین را ازین حال خبر شد طرف شهر دهلي مراجعت فرمود - و بکوچ متواتر در کیلوکهري رسید - امرا و ملوک و بندگانِ شمسي که برابر او بودند بتمام در شهر [2] دهلي در آمدند - و با سلطان رضیه پیوستند و بیعت کردند - بعده لشکر از شهر بر آمده سلطان رکن الدین را از کیلوکهري زنده گرفتند - و بر سلطان رضیه بردند - سلطان [3] رضیه او را حبس کردن فرمود - چنانچه سلطان مرحوم هم درآن حبس برحمتِ حق پیوست * بیت *

بسا باد نفرین بریـن کوز پشت — کـه بسیار ازین گونه پرورد و کشت

و این واقعه در روز یکشنبه بتاریخ هژدهم ماه ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و ستمائه بود - مدتِ ملک او شش ماه و [4] هشت روز بود وَ اللهُ اَعْلَم *

---

torians, such as Niẓām ad-Dīn, Firishta and Badā'ūnī. Elliot in his History, vol. II, p. 331, translates this passage of the Ṭabaḳāt Nāṣirī as follows:—

"And in the neighbourhood of Mansūrpūr and Narāīn, Taju-d-dīn Muhammad, Secretary and Controller, + + + and other confidential officials, killed the Tāzīk." In my humble opinion Raverty is correct. The construction of the sentence as well as the whole trend of events, described previously, supports the version of Raverty. A combination of all these high officials could only be possibly needed for the assassination of the Sultan alone; against a less important man such a combination is evidently unnecessary. Further, if, as Elliot seems to imply in his footnote to page 331, "Tazik" refers to Sulṭān Rukn ad-Dīn his statement in the same page that "they brought Sultan Rukn-d dīn prisoner to Dehli, where he was kept in confinement and died" will be contradictory.

1 M. درون آمدند   2 M. درون شهر   3 M. omits رضیه

4 Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 184, بیست و هشت روز. Raverty, p. 636, says "and his reign was six months and *twenty-six* days," but in a note on "*twenty-six days*" he writes "some copies have *twenty-eight days*": from the 20th Sha'bān, 633 A.H., the date of I-yal-tamish's decease, to the 18th of Rabī'-ul-Awwal, 634 A.H., is exactly six months and *twenty-seven* days."

ذکر سلطان رضیه

سلطان رضیه دختر بزرگ سلطان شمس الدین بود - در آن گاه که [1] سلطان مرحوم از مهمّ گوالیر [2] مراجعت کرد این دختر را ولي عهد خویش گردانید - القصه در [3] روز یکشنبه بتاریخ هژدهم ماه ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و ستمائه سلطان رضیه بدار الملک دهلي در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - در ماه رجب رَجَّبَ قَدَّرَهُ سنة المذکور طایفهٔ قرامطه و ملاحده که از اطرافِ هندوستان جمع شده در حضرت دهلی ساکن بودند باغواي [4] ترک که مردی متعلّم بود و در تذکیرات [5] علمای [6] سنت و جماعت را ناصبی و مرجي [7] مي گفت بعدد دو [8] هزار مرد با اسلحه درون مسجد جمعه در روز جمعه فوج فوج از هر دو طرف در آمدند - مسلمانان در نمازِ جمعه مشغول بودند که آن ملحدان دست باسلحه بردند - بیشتری مُسلمانان شهادت یافتند - و بعضی پایمال گشتند - ملک نصیر الدین بلارامي [9] و امام ناصري [10] شاعر و امرای دیگر با جمعیت کثیر آمده و مسلمانانی [11] که از خوف بالای مسجد بر آمده بودند ملاحده مذکور را بزخمِ سنگ و خشت بکشتند تا این فتنه بخیر [12] انجامید -

---

1 B. and M. درانکه سلطان

2 M. and also Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 185, كاليور. Raverty, p. 638, Gwāliyūr.

3 B. omits در.

4 M. باعرا , B. باغوا

5 B. تركيرات and M. .تركرات

6 B. علمهاء سنت and M. علما و سنت

7 B. and M. ناحي و مرحي

8 Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 189, بقدر یک هزار مرد

9 M. بدارامي

10 B. ناصري و شاعر

11 M. مسلمانی

12 M. omits بخیر

بعد ازآن نظام الملک جنیدی [1] و عز الدین کنجان و محمد سالاری که از
سلطان رکن الدین عاصي شده بودند بر دروازهٔ شهر جمع گشتند - و با سلطان
رضیه مخالفت بنیاد نهادند - و ملک نصیر الدین [2] تایسي امیر اوده بمدد [3]
سلطان رضیه در شهر مي آمد - امرای مخالف او را استقبال کردند [4]
و بعد ز دست آوردند - و موقوف داشتند - آخر چون مخالفت بطول [5]
کشید سلطان رضیه از شهر بیرون آمد - در کنارهٔ لب آب جون لشکرگاه
ساخت - میان سلطان رضیه و امرای مخالف [6] کرّات محاربه و مقاتله
مي رفت - فامّا جنگ قایم ماند - بعده بهزار حیله ایمه و مشایخ شهر
درمیان آمده اصلاح دهانیدند [7] - محمد سالاری و کنجان پوشیده با سلطان
یار شدند - شبی بر درِ سراپردهٔ خاص جمع گشتند - تا ملک جانی [8]
و ملک کوچي [9] و نظام الملک را دست آرند - ایشان را ازین حال

---

[1] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 186, says :—

اما وزیر مملکت نظام الملک جنیدی علیه الرحمة موافقت ننمود و ملک جانی و ملک کوچی و ملک کبیرخان و ملک عزالدین محمد سالاری و نظام الملک از اطراف بر در شهر دهلي جمع شدند و با سلطان رضیه مخالفت اغاز نهادند *

[2] Ṭabaḳāt Akbarī, p. 66, says :—

درین حال ملک عزالدین هانسي جاگیر دار اوده بقصد مدد سلطان رضیه روی بدهلي نهاد *

But the Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 186, mentions ملک نصیر الدین تابشی معزی مقطع اوده

[3] M. omits بمدد

[4] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 186, says :—

استقبال کردند و بدست آوردند رنجوری بروی غالب شد و او برحمت حق پیوست *

[5] B. بتطویل

[6] M. مخالفان

[7] M. دهانید

[8] M. ملک خاني

[9] M. کوحي. Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 187, کوچی

روشن گشت [1] طاقت آوردن نتوانستند فرار نمودند و متفرق شدند - سلطان را از کار ایشان معلوم شد لشکر دنبال ایشان فرستاد - ملک کوچی اسیر و دستگیر گشت و ملک جاني در حدود پایل [2] شهادت یافت و ملک نظام الدین در کوه بردار [3] در آمد - و لشکر سلطان باز گشت - چون کارِ دولتِ سلطاني منتظم شد کارداران دیگر سلطان رضیه نصب کردن فرمود - و ملک قطب الدین [4] حسن را برای فرو نشاندن [5] فتنه که بعد سلطان شمس الدین مرحوم در رنتبهور [6] ظاهر شده بود نامزد کرد - و ملک جمال الدین یاقوت حبشي را عهدهٔ امیر آخوري داد - و بحضرتِ خود مقرّب گردانید - چنانچه امرا و ملوک دیگر را غیرت آمد - و چنان [7] اتفاق افتاد که سلطان رضیه کلاه و قبا پوشد و لباس مردان کند - آخر همچنان کرد و از لباس ستر بیرون آمد - و چون سوار شدي بالای پیل سوار مي شد - درین اثنا [8] خبر طغیانِ ملک عز الدین [9] کنجان امیر

---

[1] This passage is not very clear. It should have been as follows :—

ایشان ازین حال واقف گشتند طاقت ماندن نداشتند فرار نمودند و متفرق شدند *

Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 187, says :—

و ان ملوک را چون معلوم شد منهزم از لشکر گاه خود برفتند - سواران سلطان تعاقب نمودند *

[2] B. and M. حد بابل. Elliot, Bābul; Briggs, from Firishta, Babool., Pāyal or Pāyil is the name of a very old place, giving its name to the district with a lofty brick fort visible from a great distance on one of the routes from Dehli to Lūdīānah. See Raverty, p. 460, *n.* 3.

[3] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 187, در کوه بردار ; Ṭabaḳāt Akbarī, p. 66 کوه سرمور

[4] B. قطب حسن

[5] M. برای فتنه

[6] M. رنتهور

[7] M. از چنان

[8] M. بعده خبر

[9] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 188, says :—

در شهور سنه سبع و ثلاثین و ستمائه ملک عز الدین کبیر خان که مقطع لوهور بود مخالفت اغاز نهاد *

لاهور رسید - سلطان لشکر [1] در آن سمت برد و اورا بشکست و آخر بصلح انجامید - تاریخ [2] نوزدهم ماه شعبان سنه سبع و ثلاثین و ستمائه سلطان [3] مراجعت کرد و در حضرت دار الملک آمد - بعد ازآن ملک التونیه [4] مقطع تبرهنده بغی ورزید - بتاریخ نهم ماه رمضان سنة المذکور لشکر بدان جانب بیرون آورد - بعضی امرا و ملوک و بندگانِ شمسی با او یار شدند - و خروج کرده جمال [5] الدین یاقوت حبشي را بکشتند * * بیت *

عنان تافت دولت ز پیرامنش چو داغِ سیه دید بر دامنش

و سلطان رضیه را گرفته در قلعه تبرهنده محبوس کردند - و مکتوب بجانب امرائی که در شهر دهلي شهردار بودند فرستادند بدین مضمون که شاهزاده معزّ الدین پسر سلطان شمس الدین مرحوم را بر تختِ سلطنت اجلاس دهند و خود بسرعت مراجعت کردند * * بیت *

سری را که گردون بدارد بلند همش باز در گردن آرد کمند

مدت[6] ملک سلطان رضیه در دارالملک دهلي سه سال و پنج ماه و بیست و یک روز بود وَ اللهُ اَعْلَمْ بِالصَّواب *

---

[1] M. omits لشکر

[2] B. omits تاریخ

[3] M. omits سلطان

[4] M. التوسه

[5] B. ملک جمال الدین

[6] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 190, says:—

چون سلطان رضیه را بمحروسهٔ تبرهنده محبوس کردند ملک التونیه او را عقد کرد و در حبالهٔ خود آورد و بطرف دهلي لشکر کشید تا کرت دیگر مملکت را ضبط کند در ماه ربیع الاول سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه سلطان معز الدین لشکر دهلي بدفع ایشان بیرون برد و سلطان رضیه و التونیه منهزم شدند و سلطان رضیه و التونیه بدست هندوان گرفتار شدند و هر دو شهید گشتند و هزیمت ایشان بیست و چهارم ماه ربیع الاول بود و شهادت سلطان رضیه روز سه شنبه بست و پنجم ماه ربیع الآخر سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه بود انتهی ملخصا *

ذکر سلطان معز الدین

سلطان معز الدین پسر خرد[1] سلطان شمس الدین بود - چون سلطان رضیه در قلعهٔ تبرهندہ محبوس شد - روز دوشنبه بتاریخ بیست و هشتم ماه مبارک رمضان سنه سبع و ثلاثین و ستمائه سلطان معز الدین را امرا و ملوکِ شهردار بر تخت سلطنت در قصر دولتخانهٔ خاص اجلاس دادند - و امرا و ملوک[2] که برابر سلطان رضیه بودند روز یکشنبه سیزدهم ماه شوال سنة المذکور در شهر رسیدند - و بر سلطنتِ سلطان معز الدین بیعت کردند بشرط آنکه اختیار الدین ایتکین نائب[3] باشد - چون ملک اختیار الدین وزیر شد بموافقت ملک مهذب الدین نظام الملک جملهٔ امور ممالک را در تصرف خویش آورد - و خواهرِ سلطان معز الدین را که از حکم[4] پسر قاضي نصیر الدین خلع شده بود در حبالهٔ خویش در آورد - و نوبت سه گانه[5] و یک زنجیر پیل[6] بر درِ خود مستقیم کرده - چون نفاذِ امر و رونقِ کار روی بدو آورد سلطان معز الدین را بغایت گران نمود - روز دوشنبه هشتم ماه محرم سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه در قصر سپید[7] بحکم فرمان دو ترک بچهٔ خود را مست

---

1 B. خورد 2 B. omits ملوک 3 B. ثابت

4 The word حکم has a peculiar significance here. It means here زوجیت "from being the wife." Tabaḳat Akbarī, p. 68, says :—

و همشیرهٔ سلطان معز الدین را که سابقاً منکوحهٔ قاضي اختیار الدین بود در نکاح در آورد *

5 B. نوبت شبانه

6 At this period no one was allowed to keep an elephant at the door except the king.

7 B. سبید

ساخته ملک ایتکین [1] را بزخم [2] کارد شهید کردند - نظام الملک را دو زخم بر پهلو [3] زدند - چون عمروی باقي بود از پیش ایشان گریخت و سلامت ماند - کارِ وزارت چنانچه [4] پیش ازین می کرد همچنان کردن گرفت - و در ماه صفر سنة المذکور ملک التونیه [5] سلطان رضیه را در نکاح آورد - و بقصد دهلي لشکر کشید [6] - محمد سالاری و ملک قراقش از حضرت عطف کرده بر ایشان پیوستند - سلطان معز الدین بدفع ایشان لشکر از دهلي بیرون آورد - در حوالی شهر مصاف شد - سلطان رضیه و ملک التونیه منهزم گشتند - چون بحد کیتهل رسیدند بر دست هندوان اسیر شدند - ایشان را [7] بسته در حضرت فرستادند - بتاریخ بیست [8] و پنجم ماه ربیع الاول هر دو را شهید [9] کردند - بدر الدین سنقر امیر حاجب شده بود - فامّا نظام [10] الملک را بجا نمي آورد - و فوقیت مي ورزید - سبب این معنی نظام الملک با او عداوت داشت - چون بدر الدین را روشن گشت هراسان مي بود - بدین سبب خواست که فتنه انگیزد - روز دو شنبه هفدهم ماه صفر سنه تسع و ثلاثین و ستمائه در وثاق صدر الملک نبیسهٔ [11] علي موسی که مُشرِف ممالک بود بدر الدین سنقر جماعتِ

---

[1] See Raverty, p. 651, *n.* 7, for further particulars.

[2] M. زخم کارد زده

[3] M. پهلوي

[4] M. چنچ

[5] B. لاتونیه and M. التوسه

[6] B. کشیده

[7] B. ایشان بسته

[8] B. بیست‌پنجم

[9] This statement varies from that given in Ṭabaḳāt Nāṣirī, quoted in p. 27, *n.* 6. See also De., Trans. of Ṭabaḳāt Akbarī p. 77, *n.* 2.

[10] B. نظام الدین

[11] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 193, says :—

در وثاق صدر الملک تاج الدین علي موسوی که مشرف ممالک بود بدر الدین سنقر جماعت صدور و اکابر حضرت را جمع کرد *

اکابر و صدور را جمع کرد تا برای انقلابِ کار سلطنت تدبیری کنند - و صدر الملک را بطلب نظام الملک فرستادند - چون نظام [1] الملک را از آمدن او خبر شد شخصی از معتمدانِ [2] سلطان نزدیک نظام الملک بود - اورا در مقامی که مقالت ایشان استماع کند [3] مخفي داشت - و صدر الملک را [4] طلبید تا تدبیرِ انقلابِ ملک و دست آوردنِ مخالفان و کسانی که درین قضیه اجماع کرده بودند بتمام باز نمود - نظام الملک اورا جواب داده باز گردانیده - و آن معتمد بر سلطان فرستاد [5] تا هرچه از صدر الملک شنیده است بحضرت باز نماید - و از زبان او عرضه داشت که خداوندِ عالم سواری فرماید تا بر سر آن [6] جماعت رود - از اقبال بادشاه [7] منهزم و متفرق خواهند شد [8] - چون این معتمد بحضرت سلطان باز نمود - همچنان سواری کردند - بدر الدین سنقر را خبر شد بحضرت سلطان پیوست - سلطان او را هم درآن ساعت اقطاع بداؤن داده روان کرد - و دیگر امرا که با او یار بودند خایف شدند و در اطراف رفتند - بعد ازچهار ماه بدر الدین از بداؤن باز آمد - چون مزاج بادشاه با او [9] متغیر بود اورا و صدر الملک موسی را محبوس کرد - و ایشان هم‌درآن حبس برحمت حق پیوستند - نظام الملک نیز بسبب آنکه زخم کارد خورده خداع [10] در خاطر داشت - می‌خواست بنوعي امرا و ملوک را از سلطان بگرداند - سلطان را بر ایشان بدگمان می‌کرد - چنانچه بعد از چندگاه لشکر مغل در لاهور رسیده [11] مدتی جنگ کرده - مقطع لاهور ملک قراقش بود - [12] بذاته او مرد دلاور ومبازر بود - امّا

---

1 B. نظام را — 2 B. معتمدانه — 3 B. کنند
4 M. آنجا طلبید — 5 B. فرستادند — 6 M. این
7 M. adds همه — 8 M. خواهد شد — 9 B. بر او
10 M. حد — 11 M. رسید — 12 M. او بذاته مرد

خلقِ لاهور چنانچه شرطِ موافقت بود بجا نیاوردند - در جنگ و پاس تقصیر
کردند - چون مزاج خلق ملک قراقش را روشن گشت شباشب با حشم
خود از شهر بیرون آمده[1] در سمت دهلی روان شد -[2] کفار مغل[3] او را
تعاقب کردند - اما حق تعالی از میان ایشان بسلامت بیرون آورد - چون
در لاهور فرمان ده[4] نمانده روز دوشنبه شانزدهم ماه جمادی الآخر سنه تسع
و ثلاثین و ستمائه کفار مغل بر ایشان دست یافتند - و مسلمانان را شهید
کردند - و اتباعِ ایشان را اسیر گردانیدند - چون خبرهای[5] بد بسلطان
معزّ الدین رسید امرا و ملوک و کافّهٔ معارفِ دیگررا در قصرِ دولتخانه بیعت
تازه داد - و بجهت دفعِ فساد مغل ملک قطب الدین حسن[6] و نظام الملک
را با لشکر انبوه نامزد کرد - چون بلب آبِ بیاه رسید نظام الملک برطریق
خفیه عرضه داشتی بحضرت ارسال کرد - که این امرا و ملوک هرگز[7]
اطاعت نخواهند کرد - مصلحت آنست که مثالی از حضرت اصدار
یابد تا من و ملک قطب الدین ایشان را بطریقی[8] که توانیم دفع گردانیم -
چون این عرضه داشت بحضرت سلطان رسید از راه غفلت و عجلت فرمان
داد تا بر وفقِ[9] عرضه داشت او مثالی بنویسند و بر وی بفرستند -
چون مثال بر ایشان رسید نظام الملک عین آن مثال بامرا و ملوک نمود -
که سلطان در باب شما این چنین مثال داده است - ایشان بیک اتفاق از
سلطان بگشتند[10] - و با نظام الملک باخراج و انقلابِ مملکت بیعت
کردند - چون خبر مخالفتِ ایشان بسلطان رسید - سید[11] قطب الدین شیخ

---

[1] B. omits آمده
[2] M. مراجعت شده
[3] B. مغول
[4] M. فرمان نمانده
[5] خبر هایل
[6] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 195, gives ملک قطب الدین حسین
[7] M. ملوک هر اطاعت
[8] M. بطریق
[9] B. and M. بر وفق مزاج عرضه داست
[10] M. نگشتند
[11] M. omits سید

الاسلام دار الملک را بجهت تسکین بر ایشان فرستاد - چون او آنجا رسید در اغوای [1] ایشان بیشتر مخالفت نیز [2] نمود و باز گشت - عقب او نظام الملک و ملک قطب الدین در حضرت رسیدند - و جنگ بنیاد نهادند - سلطان حصاری شده - هرچند اکابر و صدور [3] دهلي در اصلاح آن کوشیدند [4] ممکن نشد - از نوزدهم ماه شعبان تا آخر ذي القعده قریب چهار ماه جنگ قایم ماند - و از طرفین خلق هلاک شد - و حوالیٔ شهر تمام خراب گشت [5] - سببِ تطویلِ آن فتنه این بود که فخر الدین مبارک شاهي [6] مهترِ فراشان که مقرّب سلطان بود بصلح [7] رضا نمي داد - تا شب شنبه هشتم ماه ذي القعده سنه تسع و ثلاثین و ستمائه نظام الملک با لشکر در حصار در آمده و مبارکشاهی را که مادۀ فساد و مایۀ فتنه بود بکشت - و سلطان را بگرفت و محبوس [8] کرد - چنانچه [9] هم درآن حبس برحمت حق تعالی [10] پیوست * * بیت *

سرای کهنۀ گیتي [11] که خانۀ دودر است
درو اساسِ اقامت مکن که برگذر است

مدت ملک او دو سال و یک ماه و پانزده روز بود - وَ اللهُ اَعلَمُ بِالصَّواب *

---

1 M. اعرا

2 B. and M. مخالفت تر Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 196, says :—

او آنجا رفت و در اثارت آن فتنه مبالغت نمود و باز گشت *

Ṭabaḳāt Akbarī p. 70 :—

شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیار اوشي را برای تسلّي امرا فرستاد امرا بهیچ وجه تسلي نشدند شیخ برگشته بدهلي آمد *

3 B. صدقۀ دهلي 4 B. کوشیدندی 5 M. خراب شد

6 Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 196, فخر الدین مبارکشاه فرخي 7 M. صلح

8 Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 197, says :—

در شب سه شنبه هزدهم ماه مذکور سلطان معز الدین بهرام شاه شهید شد *

See also Raverty, p. 660.

9 M. چنچ 10 M. omits تعالی 11 B. که در خانه

ذکر سلطان علاء الدین مسعود شاه

سلطان علاء الدین مسعود شاه پسر سلطان رکن الدین فیروز شاه بود - چون معز الدین بهرام شاه محبوس شد ملک عز الدین بلبن در قصر دولتخانه بر تخت بنشست - و یک کرّت منادیء فرماندهي او [1] در شهر گشته بود - اغلبِ امرا و ملوک را اتفاق نیفتاد - او را دور کردند - و همان ساعت سلطان ناصر الدین و جلال الدین و [2] علاء الدین را که در قصر سپید محبوس بودند بیاوردند - بر سلطنتِ سلطان علاء الدین اتفاق کردند - روز شنبه هشتم ماه ذي القعده سنه تسع و ثلاثین و ستمائه بدار الملک دهلي بر تخت سلطنت نشاندند - و خلق را بیعت عام داده - و ملک قطب الدین حسن [3] نایبِ مملکت و ملک مهذب [4] الدین نظام الملک وزیرِ ممالک - و ملک [5] قراقش امیرِ حاجب شد - مهذب الدین نظام الملک مصالح مملکت از امرای ترک اخراج کرد - و در ضبط و تصرّف خویش آورد - امرای مذکور با وی مخالفت کردند - در صحرای حوض رانی روز چهار شنبه دویم ماه جمادی الاول سنه اربعین و ستمائه او را بکشتند - بعده [6] وزارت بصدر الملک نجم الدین ابو بکر مفوّض شد - بعد از مدتی که اقطاعات و مصالح بهر کسی مستقیم گشت و مملکت آرام گرفت خبر لشکر مغل که منگوته [7] لعین سرهمه [8] بود از جانب اُچّه رسید - سلطان لشکرهای اطراف جمع کرده بدفعِ ایشان روان شد - چون بلبِ آب بیاه رسید خبرِ

---

[1] M. فرماندهي در

[2] M. سلطان علاء الدین

[3] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 198, ملک قطب الدین حسین

[4] B. ملک مهذب الملک والدین و نظام الملک وزیر ممالک

[5] M. omits و ملک

[6] M. omits بعده

[7] M. منکوبه

[8] M. omits همه

كثرتِ لشکرِ اسلام که هیچ کسی[1] از بادشاهان آنچنان جمع نکرده بود بملاعین رسید - منهزم شده طرف خراسان باز رفتند - سلطان بدار الملک[2] دهلي مراجعت فرمود - و درین[3] مهم جماعتی حبشیان و ناجنسان بر سلطان راه یافته بودند - او را بر حرکاتِ نا محمود باعث و مشتغل مي شدند - چنانچه قتلِ ملوک و اخذِ اموال در طبیعت او جای گرفته بود - آن را بعمل مقرون مي گردانید - تا محاسن بمعایب بدل گشت و بلهو و عشرت و شکار بغایتی اسراف و افراط نمود که کارِ مملکت مهمل و مختل ماند - امرا و ملوکِ مملکت باتفاق یکدیگر بجانب سلطان ناصر الدین که در آن وقت امیر بهرایچ بود مکتوب ارسال کردند - بامید ملک استدعا نمودند - چون سلطان ناصر الدین در دار الملک دهلي بیآمد روز یکشنبه بیست و سیوم ماه محرم سنه اربع و اربعین و ستمائه سلطان علاء الدین را بگرفتند - و محبوس کردند - چنانچه هم درآن حبس برحمت حق پیوست * بیت

ساحلِ دریای جان آشوب مرگ ست این سرای
هان بترس از موج دریا پای در ساحل منه

مدت ملک او چهار سال و یک ماه و یک روز بود وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب[4]

ذکر سلطان ناصر الدین محمود پسر سلطان سعید شمس الدین التمش

سلطان ناصر الدین پسر سلطان سعید شمس الدین التمش بود - از محبتِ ملک ناصر الدین محمود که در لکهنوتی وفات یافته[5] بود ناصر الدین محمود لقب فرمود - چون سلطان علاء الدین محبوس شد

---

[1] M. omits کسی
[2] M. omits دارالملک
[3] M. درمهم
[4] B. omits و الله اعلم بالصواب
[5] M. omits بود

بدارالملک روز یکشنبه بیست و سیوم ماه محرم سنه اربع و اربعین و ستمائه
دهلي در قصر سپید بر تختِ سلطنت جلوس فرمود - سیوم روز از
جلوس در قصرِ دولتخانه بار عام داد - عامهٔ خلایق [1] در روز جلوس
بر سلطنت او بیعت کردند - و بتشریفات مشرّف گشتند - وزارتِ مملکت
بملک بلبن بندهٔ شمسی داد و الغ خان خطاب کرد - و چتر و دور باش
داد - و [2] جمیعِ کارها بدو سپرد و او قابض شد - همدران اولِ سال طرف
بنیان [3] سواری فرمود - ولایتِ [4] کوه جود و نندنه [5] را نهب و تاراج
گردانید - چند گاه برابِ آب سودره [6] مقام کرد - چون در لشکر تنگيِ
علف شده بدولت سمتِ دارالملک دهلي باز گشت - در سنه
خمس و اربعینِ و ستمائه [7] طرفِ هندستان [8] میانِ دو آب عزیمت
فرمود - چون در حدّ قنوج رسید موضع [9] بلسنده که مقام قلب بود
و کفار بسیار درآن [10] حصن پناه جسة بودند فتح گردانیده رای دلکي
و ملکی [11] اسیر و دستگیر شدند - سلطان ناصر الدین سالم و غانم طرف

---

[1] B. عام داد عام جلوس .M عامهٔ خلایق جلوس خاص در سلطنت او بیعت and سلطنت او بیعت

[2] M. جمع

[3] Elliot, vol. II. p. 346 translates: "He led his army to the bank of the Indus and to Multan." See also Raverty, p. 677, notes, 5 and 6.

[4] B and M. کوه خود و بندنه ; see for کوه جود p. 12 *n.* 4

[5] B. and M. بندنه. Elliot, vol. II., p. 346 *n.* 1 says the text has نندنه, but this evidently a mistake for سنده or the river Indus, which agrees with what follows and with Firishta's statement, see also Raverty, p. 678, *n.* 7.

[6] See Raverty, p. 678, *n.* 1.

[7] M. در طرف

[8] B. and M. طرف میان دو آب

[9] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 210, gives نندنه and Raverty, p. 679. Talsandah. See also Elliot, vol. II, p. 347., *n.* 2.

[10] M. and B حصین

[11] See Raverty, p. 682, *n.* 5.

شهر مراجعت فرمود - در سنه ست و اربعین و ستمائه جانب کوهپایهٔ میوات [1] بیرون آمد - و لشکر را باطرافِ جبال نامزد فرمود - نهب و تاراج کرد [2] - و غنایم بسیار بر دست ایشان افتاد - فَسَدهٔ آن دیار را مالش داده بدارالملک مراجعت نمود - [3] همچنان خبر عصیان ملک عزالدین بلبن در خطهٔ ناگور بسمع مبارک [4] سلطان رسانیدند - در سنه تسع و اربعین و ستمائه طرف ناگور روان شد - چون نزدیک رسید ملک عزالدین بامان و دستِ راست بحضرت پیوست - فتنهٔ او فرونشست - و از آنجا طرفِ کالیور [5] و چندیری و مالوه لشکر کشید - [6] چاهر دیو [7] لعین که معظّم ترین کفار آن دیار بود در حدّ مالوه با پنج هزار سوار و دو [8] لکهه پیاده با لشکر اسلام مقابل شده - [9] آخر منهزم گشت - [10] سلطان بعد فتح طرف دهلي بازگشت - سنه احدی و خمسین و ستمائه [11] عزیمتِ لاهور و ملتان و اچّه مصمّم کرد - فسدهٔ آن دیار را نیز ضبط کرده [12] مراجعت فرمود - در سنهٔ اثنین و خمسین و ستمائه [13] سمت کوه پایهٔ بردار و بیجنور [14]

---

1 Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 212 کوه پایه رانهٔ رتنپور, Raverty, p. 684 translates:—Koh-pāyah [skirts of the hills] of Mewāt and Rantabhūr.

2 M omits کرد 3 M. چنان 4 M. omits سلطان

5 Raverty, p. 690, Gwāliyūr, Elliot, vol. II., p. 351, Gwālior.

6 M. هرجا 7 See Raverty, p. 690, *n.* 1.

8 M. لک 9 M. omits آخر 10 M. سلطان مرحوم

11 B. and M. سنه خمسین و ستمائه, but the correct date is سنه احدی و خمسین و ستمائه. See Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 217.

12 M. ضبط اورد و مراجعت

13 B. and M. احدی و خمسین و ستمائه, but this date should be اثنین و خمسین و ستمائه see Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 218.

14 B. کوهپایهٔ بردار و بیجور M. کوهپایه برداز و بجور and Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 218 کوهپایهٔ بردار و پنجور. Raverty, p. 696 translates Koh-pāyah (skirt of the mountains) of Bardār and Bijnor.

لشکر بیرون آورد - مفسدان را نهب و تاراج گردانید - از آنجا دامنِ کوه گرفته میان سنتور شده تا لبِ آب رهب برفت - ولایت [1] کتیر را بانتقام ملک معز الدین درخشي بتاخت - و خلق را اسیر گردانیده درخطهٔ بداؤن لشکر کشید - از آنجا سمتِ خطهٔ اوده عزیمت فرموده و فسدهٔ آن دیار را نیز مالش داده سمتِ دارالملک دهلي مراجعت فرموده - در سنه اربع و خمسین و ستمائه بدفع قتلغ خان که از پیش ملک [2] عزالدین تافته رفته و با هندوان پیوسته بود عزیمت کرد - قتلغ خان با جمیع کفار و آن امرا که از حضرت خایف شده بدو پیوسته [3] بودند پیش آمده و با لشکر اسلام بحرب پیوست - بنصرت الله تعالی لشکرِ اسلام را فتح شده جمعِ ایشان متفرق و پریشان گشت - سلطان مرحوم در تعاقب ایشان تا کوه پایهٔ سرمور برفت - از آنجا سمت دهلي باز گشت - در سنه خمس و خمسین و ستمائه خبر پیوستن [4] قتلغ خانِ مذکور [5] و ان امرائي که با او یار بودند با ملک عزالدین کشلو خان که امیر ملتان واُچّه بود بسمع سلطان رسانیدند - الغ خان [6] را با عساکر قاهره بر ایشان نامزد فرمود - چون الغ خان بدان [7] سمت سواری کرد بعضی اکابر از حضرت چنانچه سید قطب الدین شیخ الاسلام و قاضي شمس الدین بهرایچي مکتوبات بر قتلغ خان و کشلو خان فرستاده [8] استدعا کردند [9] تا در حضرت آیند - و ملک را قابض شوند - خلق شهر را [10] برین میعاد بر طریقِ خفیه بیعت می [11] دادند - منهیانِ حضرت این کیفیت به [12] الغ خان در قلم آوردند -

---

[1] M. کتهیر

[2] M. ملک عز یافته

[3] M. خایف شده بودند پیش آمده

[4] M. خبر سورمن

[5] M. مذکور با آن امرائي

[6] M. omits را

[7] M. آن سمت

[8] فرستاد و استدعا

[9] M. استدعا نموده

[10] M. شهر نیز برین

[11] M. بیعت دادند

[12] M. کیفیت الغ خان

الغ خان بحضرت سلطان باز نمود که احوالِ دستار بندانِ حضرت برین جمله است - فرمان شود ایشان را در اقطاعات[1] خویش بروند - تا این فسده زیادت نگردد - سلطان همچنان کرد - فامّا مکتوبِ اکابر پیش از آن بر قتلغ خان و کشلو خان رسیده بود - مسافت صد کروه بدو روز[2] قطع کرده از سامانه در حوالیِ شهر برسیدند - چون ایشان را روشن گشت که اکابر مذکور از شهر بیرون آمده و در اقطاعات رفته متأمّل و متفکّر شدند - سلطان مرحوم دروازهای شهر محکم گردانیده و امرای حضرت را بجنگ ایشان نامزد فرمود - چون طاقتِ مقاومت نداشتند منهزم گشتند - کشلو خان باز در ولایتِ خویش برفت - و اغلبِ حشم دست راست شده بحضرت پیوستند - و این فتنه فرو نشست - چون خبر[3] بر الغ خان رسید سالماً و غانماً مراجعت کرد - و در روز سه‌شنبه یازدهم ماه جمادی الآخر سنه خمس و خمسین و ستمائه بحضرت[4] باز رسید - و در آخر سال مذکور لشکر ملاعین از طرفِ خراسان در حدودِ اچّه و ملتان رسید - کشلو خان بلبن نیز[5] بعهد و امان با لشکر ملاعین پیوست - سلطان بدفع ایشان لشکرها جمع کرد - چون خبر عزیمتِ سلطان و جمعیتِ انبوه بدیشان رسید باز گشته سمتِ خراسان رفتند - سال دیگر سنه ست و خمسین و ستمائه رسولانِ ترکستان بحضرت آمدند - ایشان را چنانچه شرطِ اعزاز و اکرام باشد بتشریفاتِ فاخر و انعامات ذاخر مشرّف گردانیدند[6] و با یادگار تحف باز فرستادند - و همدرآن سال روز یکشنبه ششم ماه محرم بر عزیمتِ دفعِ کفار مغل لشکر بیرون آورد - و در حوالیِ شهر

---

[1] M. واقطاعات

[2] Ṭabaḳat Nāṣirī, p. 223:

در دو روز و نیم بعد مسافت صد کروه را قطع کردند *

[3] M. خبر الغ خان

[4] M. omits بحضرت

[5] B. بلبلن بدست و امان

[6] M. فرستاد and گردانید

لشکرگاه [1] ساخت - بعده هر طرف امرا و ملوک را با فوج و حشم نامزد فرمود - و خود بحضرت باز آمد - و در سنه سبع و خمسین و ستمائه دو زنجیر پیل با نقود بسیار از دیار لکهنوتي بدرگاه اعلی بیاوردند - در سلخ ماه شوال همین سال ملک [2] کزللخان سنجر با لشکر انبوه بر حکم فرمان بحضرت اعلی [3] پیوست - و در سیزدهم ماه صفر سنه ثمان و خمسین و ستمائه [4] الغ خان بجهت دفع فساد متمرّدان میوات بقدر ده هزار سوار برگستوان جرّاره و مبارزان خوانخوار تعین شد - چون لشکر در کوهپایۀ میوات رسید غنایم بسیار و مویشي بی شمار بر دست آورده - و ز سدۀ ایشان را مالش داده سمت دارالملک دهلي مراجعت فرمود - همچنان زحمت بر تن مبارک سلطان غالب آمد بتقدیر الله تعالی یازدهم ماه جمادي الاول سنه اربع و ستین و ستمائه از دارالفنا بدارالبقا رحلت فرمود [5] -

* بیت *

بیا و یک نظرِ اعتبار کن در خاک
که خاک تکیه گهِ خسروانِ معتبرست

مدت ملک او نوزده سال و سه ماه و شانزده روز بوده وَ اللهُ اَعْلَمْ *

ذکر سلطان غیاث الدین بلبن

چون سلطان ناصر الدین وفات یافت امرا و ملوک سه روز در [6] تعزیت نشستند - و شرط عزا بجا آوردند - سیوم روز سیزدهم ماه جمادی الاول سنه

---

1 M. لشکرها

2 M. کرللخان. Ṭabakāt Nāṣirī p. 227 تمر خان سنجر and Raverty, p. 714, Malik Tāj-ud-Dīn Sanjar-i- Tez Khan.

3 M. omits اعلی

4 M. سنه ثمان و خمسین و ستمائه ماه صفر سیزدهم ماه

5 M. رحلت کرد

6 B. omits در

اربع و ستین و ستمائه سلطان غیاث الدین بلبن را در کوشک سپید بر تخت سلطنت اجلاس دادند- و ارکان دولت و وزراء و امراء و ملوک را بیعت[1] می دادند - چون در[2] ایام خانی زمام[3] مملکت بر دست او بود کل ممالک[4] هم بدو قرار گرفت - همان سال بجانب کویلدکیر عزیمت فرمود - و فسدهٔ آن دیار را مالش داده باز گشت - بعد از آن بر سمت کوهپایهٔ سنتور تاخت[5] و مقدّمانِ آن طرف را علف تیغ گردانید - در موضع مکرکهجوری حصاری بنا کرد - آن را حصار نو نام نهاده بدار الملک مراجعت کرده - بعده طرف حوالی عزیمت کرد - و آنجا نیز حصاری[6] بر آورد - و بکوچ متواتر بجانب کوه جود[7] رفت - و هر دو پسر جوده[8] نیز بحضرت پیوستند و بشرف اسلام مشرّف گشتند - بعد چندگاه دیگر عزیمت هندوستان مصمّم کرد - چون بر لبِ آبِ گنگ رسید حصار بتیالی و بهوچ پور بنا فرمود - همچنان خبر وفاتِ سیر خان مقطع لکهنوتی رسید - لکهنوتی بامین خان مفوّض گشت - و طغرل نایب او شد - ازآنجا سمتِ دهلي مراجعت فرمود - بعد از آن لشکر جانب لاهور کشیده حصار لاهور که در عهد سلطان معز الدین بهرام شاه از دستِ ملاعین خراب و مندرس شده بود باز از سر بنا کردن فرمود - و خلقِ قصبات و ایمّه و قضات و سادات و اصحاب صغیره[9] و اهل بازار روان[10] کرده در شهر مذکور ساکن گردانیده - هم درین مهم زحمت بر وجود سلطان غالب آمد - چنانچه چند روز متواتر سلطان را کسی ندید -

---

1 M. ارکان وزراء و امراء ملوک بیعت and B. دوکان نفر را امرا و ملوک بیعت

2 M. همدران 3 B. تمام مملکت 4 M. مملکت بدو قرار

5 B. بتاخت 6 B. حصار بر آورد

7 M. کوه خود see Elliot, vol. III., Appendix, p. 621 and p. 12 *n.* 4 of the text.

8 M. حوده 9 M. صغیر 10 M. رواني

خلق بدگمان شد و این آوازه شایع گشت - چون خبر مذکور در لکهنوتی رسید میان طغرل و امین خان یکدیگر مخالفت بود - جنگ کردند[1] - طغرل ظفر یافت - امین خان بردست او اسیر شد - طغرل علامات بادشاهي ظاهر گردانید - و خود را سلطان معز الدین خطاب کرد[2] - چون چند روز گذشت چهار مثالِ حضرتِ اعلی بجانب امین خان و طغرل و جمال الدین قندزی[3] و ابتکین[4] موسی درآن دیار صادر شد - مضمون آن که چند روز دشمنانِ ما را اندک مایه عارضي زحمت پیش آمده بود - حق سبحانه و تعالی بزودی و خوبی شفای عاجل بخشید - می فرمائیم تا طبل شادیانه بزنند - وقبها ببندند و درِ عیش و طرب بر روی خاص و عام بکشایند - بندیان را آزاد و علما را شاد گردانند - اگر کسی بدیوان قضا سبب حق موقوف باشد آن مبلغ از خزانه داده او را مخلص کنانند - چون این فرمان شد و بر طغرل رسید لشکر بجانب بهار برد و ابتکین و جمال الدین قندزی و امین خان را درنارکیله[5] محبوس کرد - چون این خبر طغرل بسلطان رسید ملک ترمتي[6] را بدفع طغرل نامزد کرد - طغرل از پیش ترمتی عطف کرده کمین ساخته بود - ترمتي غافل وار[7] تعاقب کرد - ناگاه طغرل از کمین[8] ساخته[9] صف راست کرده بر قلب ترمتي زد - هم در اولِ حمله بشکست و ترمتي مذکور گریخته در[10] اوده رفت - بعده سلطان ملک شهاب الدین میر اوده را سر لشکر گردانیده روان کرد - کجو[11] تمر خان را نامزد او فرمود

---

[1] B. omits کردند

[2] B. and M. خطاب کرد که چون

[3] B. قندری

[4] M. ایتکین

[5] M. مارکیل

[6] B. ملک ترمتي عطف کرده

[7] B. غافل و او تعاقب

[8] M. از کمین خاسته راست کرده

[9] B. ساخته وصف

[10] B. گریخته دروازهٔ اوده.

[11] M. ملک کجرو حاتم خان را

تا ملک[1] ترمتي را بر لب آب سرو[2] بر دار کرده بر طغرل برند[3] - همچنان کردند - چون در حدود[4] لکهنوتي رسیدند طغرل پیش آمد - و میان هر دو لشکر جنگ شد - طغرل ظفر یافت - ازین خبرها سلطان متامّل شده خود عزیمت لکهنوتي کرد - همچنان[5] شنید که سلطان بجانب او حرکت فرمود - در بحر سرو[6] سوار شد - طرف نارکیله رفت - سلطان ملک اختیار الدین نیک ترس[7] را با عساکرِ قاهره برای دست آوردن طغرل نامزد[8] فرمود - همدرین محل عرضه داشت رای[9] دنوح[10] رسید که بآرزوئ زمین بوس متوجه بحضرت مي آمد - بالتماس آنکه بادشاهِ اسلام برسیدن او قیام نماید - سلطان متفکّر شد که اولو الامر را تعظیم کافري واجب نباشد[11] - ملک نیک ترس حاضر بود عرضه داشت کرد که بادشاه ازین سخن اندیشمند نشود - پیش از آنکه رای بیآید سلطان شکرهٔ بدست[12] گیرد بر تخت بنشیند - چون رای برسد و شرط زمین بوس بجا آرد بادشاه برخیزد و شکره بر جانوری پراند - چنانچه خلق بداند که بادشاه بجهت پرانیدن شکره قیام نموده است - و التماس رای باجابت رسد - سلطان بر رای ملک نیک ترس آفرین کرد - چون رای برسید همچنان کردند[13] - و به تشریفاتِ گرانمایه

---

1 Barnī, Tārīkh, Fīrūz shāhī p. 84 says :—

تا امین خان مقطع اوده را در دروازهٔ اوده بیاویختند *

2 Barnī, p. 83 آب سراو . The Saru سرؤ *gazetteerized* into Sarjoo Sarjou, etc : Bharā'īj is on its East bank.

3 M. بردند 4 B. حد 5 M. طغرل شنید

6 M. سرف 7 M. پیکرس 8 B. نامزد کرد فرمود

9 M. رای دنوح که بآرزوی زمین بوس متوجه بحضرت آمد برسید

10 Ṭabaḳāt Akbarī p. 93 بهوج رای 11 M. واجب نکند

12 B. دست گیرد 13 M. کرد

مشرّف گردانید - رای مذکور قبول کرد که طغرل را بدآنچه ممکن باشد بیارم - سلطان بکوچ متواتر [1] میرفت - چون به لکهنوتي رسید طغرل مذکور از خوفِ لشکرِ منصور عطف کرده در جنگلی خزیده بود - لشکر منصور یکایک بر سر او رسید - ملک نیک ترس بی محابا بر طغرل زد و اورا زنده بدست آورد [2] - بعده پوست او کشانیده [3] و پرکاله کرده در حضرت فرستاد - سلطان لکهنوتي را بشاهزادهٔ خرد بغرا خان که پیش ازین امیر سامانه بود مفوّض گردانیده سمت دار الملک دهلي [4] مراجعت فرمود - چون بدهلي رسید خان بزرگ اعني محمد سلطان پسر بزرگ سلطان غیاث الدین که [5] از مالم تا حد جناتي اقطاع او داخل ملتان بود که [6] بعد شهادت اورا خان شهید [7] میگویند - جناتي شصت کروه از تهته بیشتر بر سرِ دریا ست این قدر اقطاع طرف غرب داشت - امیر خسرو و امیر حسن شاعر هر دو چاکر و ندیم او بودند - بسیار اوصاف نیک پسندیده داشت - از ملتان آمده بود . چندگاه بر سلطان بماند و باز رفت - بعد آن دو [8] سال با ملاعین بر لب آب لاهور در باغ نیّر مصاف کرد - و شهادت یافت - چنانچه کیفیت آمدنِ ملاعین و شهادت یافتن خان بزرگ افصح المتکلمین امیر حسن علاء سنجري علیه الرحمه

---

1 M. بر میرفت

2 For details see Barnī, pp. 88–90.

3 M. کشایند

4 B. omits دهلي

5 M. omits که

6 B. که در شهادت

7 M. omits خان شهید

8 Barnī, p. 109 says :—

در شهور سنه اربع و ثمانین و ستمائه خان ملتان را که پسر بزرگ سلطان بلبن و ولیعهد او و پشت و پناه ملک او بود درمیان لوهور و دیبالپور با تمر ملعون که سگی شگرف از سگان چنگیز خان بود محاربه و مقابله افتاد *

در مرثیه او به تمام باز نموده است عین آن درین سطور ثبت افتاد - تا کیفیت مذکور مشرّح و مکیّف معلوم گردد[1] *

مرثیهٔ خان شهید این است

دیر یازست تا سپهرِ ستمگر اگرچه مدتی عقدِ موافقت می بندد - و عهدِ مصادقت می پیوندد - می گردد - و روزگارِ ناساز وار اگرچه یکچند رسمِ رضا می نهد - و وعدهٔ وفا می دهد - میگزرد - آسمانِ شوخ چشم که مردمکِ مردمیِ او بخسِ خساست[2] معیوب است - اگرچه اول چون مستان بي آنکه هیچ کرمي باعث[3] باشد چیزی می بخشد - ولیکن آخر چون طفلان بی آنکه هیچ حیائی مانع آید باز می ستاند - عادات و معهودات زمانهٔ جافی[4] هم برین منوال - چه بتجارب چه بتسامع[5] دیده و شنیده آمده است - هرکرا چون ماه برآمده بیند خواهد که روی کمالیّت او را بداغِ نقصان سیاه کند - هرکرا چون ابر سرآمده یابد درآن کوشد که جواهر[6] اورا پاره پاره در اطرافِ آفاق[7] پراگند - درین باغِ حیرت - و بستانِ حسرت - چنانچه هیچ گلی بی خار نرست - هیچ دلی از خار خار نرست - ای بسا سبزهٔ نورسته که از خزانِ آفت در مقامِ لطافت زرد روی ماند - ای بسا نهالِ نو خاسته که از تندبادِ زمان برخاکِ زمین پهلو نهاد * بیت *

در[8] بادِ خزان ببین که چه حد سردی کرد
بر سروِ[9] جوان چه ناجوان مردی کرد

---

1 M. معلوم گردد - مرثیه این است - المرثیه
2 B. خاست
3 B. عثه
4 M. حالی
5 M. مسامع
6 M. جوهر
7 M. omits افاق
8 B. سردار خزان
9 B. سر جوان

یکی از امثال این تمثیل واقعهٔ [1] خسرو ماضی قآن ملک غازی است اَنَارَ اللهُ بُرْهَانَه و ثُقِّلَ بِالْحَسَنَاتِ مِیزَانَهٗ روز آدینه به سلخ [2] ماه ذی الحجة سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه که -

* بیت *

ماه چون مهــر در دل کافر هیچ جا در جهان [3] پدید نبود

آفتاب بمصاحبت لشکر اسلام تیغ زنان برآمد - شاهزادهٔ اعظم که آفتابِ آسمانِ ملک بود و نورانیت غزو [4] در غرهٔ غرّا لایح - و جهدِ افراطِ جهاد در ضمیر منیر ثابت و راسخ [5] پای مبارک در رکاب آورد - بر [6] رای مشکل کشای او عرضه داشت نمودند [7] که تمر ملعون [8] با تمامیء لشکر [9] بسه فرسنگی فرود آمده است - چون بامداد شد بر عزیمتِ کوچ از آن مقام نهضت فرمود - و به یک [10] فرسنگی آن ملاعین پیش باز آمد - موضع مصاف در حدود باغ نیّر بر کرانهٔ آب لاهور [11] اختیار کرد - چه متصل آب دهندهی بزرگ بود - آن را حصن حصین صورت بست [12] - که چون کفار در مقابل [13] شوند هر دو آب در عقب لشکر باشد [14] تا نه ازین جمله [15] کسی روی بفرار تواند نهاد - و نه از آن مخاذیل ساقهٔ لشکر را آفتی [16] تواند رسید - و الحق آن احتیاط در غایت [17] حزم و نهایت کاردانیء

---

[1] B. واقع حور

[2] Ṭabaḳāt Akbarī, p. 98 روز آدینه سوم ماه ذی الحجة

[3] B. and M. omits در جهان

[4] M. نوریت عرو

[5] M. omits راسخ

[6] B. شب آن بر رای

[7] M. بودند

[8] M. خاقان

[9] B. لشکر بفرسنگي

[10] M. به یکی

[11] M. لهاورا

[12] Ṭabaḳāt Akbarī, p. 89 حصن حصین ساخت و صورت بست

[13] M. مقابله

[14] M. باشند

[15] M. حمله

[16] M. الفتی

[17] B. عایط جزم

آن خان جهان [1] ستان بوده است - امّا چون قضای [2] بد رسد سررشتهٔ همه مصالحِ [3] از تاب برود - و سلک همه تدبیرها [4] بی انتظام شود

* رباعي *

هرکرا از بخت بد [5] راه اوفتد　　کار او در کامِ بد [5] خـواه اوفتد
بخت چون دیوانه از ره [6] گم شود　　عقل چـون شب کور در چاه اوفتد

قضا را آن [7] روز ماه و آفتاب که نسبت [8] بملوک [9] دارند در نشانهٔ ماهی آویخته بود - و مریخ که سرخ روئ او همه از خونِ اعیان مملکت است هم از ترکش آن برج خدنگِ [10] خزلان و طغانهٔ [11] طغیان مي کشاد - و خوانِ جوزا کمر را که اسدی بود از [12] برج آبي خانهٔ خون و خرابي دلایل [13] فتن و مخایل فتور برین نوع ظاهر و باهر - رمز [14] و اشاراتِ جَاءَ القَضَاء ضَاقَ الفَضَاء در سباق [15] اوراق تحریر افتاده است - القصه - راست که سوارهٔ چرخ در ولایت نیم روز رسید - روزِ آن شاه گیتی فروز را وقت زوال نزدیک شد - ناگاه گردی هم از سمت آن کفره [16] پدید آمد - خان غازي همان زمان سوار شد - و مثال داد که تمامی خیل و خدم و حاشیه و حشم او بر قضیهٔ اُقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ كَافَّةً صفی صد بار قوی تر از سدِّ سکندر برکشیدند [17] - بعد از ترتیبِ میمنه و ترکیب مسیره بذات [18] عالي صفاتِ

---

1 B. خان جهانست آن بوده است
2 B. قضا رسید
3 B. and M. مصالح ارباب برود
4 B. تدبیرها انتظام نشود .M از انتظام نشود
5 M. بر
6 M. راه
7 B. آب روز
8 B. سنت
9 M. ملوک
10 B. omits خدنگ
11 B. طغیانهٔ
12 B. آن برج
13 M. و دلایل
14 B. امن و اشارات
15 M. سیاق
16 B. کفر
17 M. سد برکشید
18 B. and M. بران عالي

خویش در قلب گاه[1] چون در جمعِ کواکب ماه بجهاد ایستاد - کفار تتار[2] علیهم اللعنةُ و الخذلان از آبِ لاهور[3] عبره کردند - و مقابل صفِ اسلامیان در آمدند - ازین وحشیان خرابي دوست[4] بیابان زاده - پرهای بوم بر سرهای شوم خود نهاده - غُزاة اسلام از ملوکِ ترک و خلج و معارف[5] هندوستان و سایر سپاهی در نمازگاه[6] معرکه ازان قِبل[7] که حضرت مصطفی علیه الصلوة جهاد را با صلوة نسبت فرمودند که رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ اِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ تکبیر گویان دست برآوردند - و در اول حمله چندین زیردستان را از خیلِ مغل بزیرِ تیغ گذرانیدند[8] - نیزهٔ ملوکِ درگاه در اعضای اعدا چنان مي نشست که نیزه وار از بالای هر یک خون[9] بر مي خاست - شصتِ ترکان[10] خاص پر در پر تافته چنان مي بود که جامهٔ بود بر اهل تتار که تار تار نشد -

* بیت *

در اول تگ خدنگِ شه[11] جست

گشتند همه تتاریان[12] سست

---

1 B. قلب گاه چون صف دو شاه و در جمیع کواکب ماه بانفعال کفار تبار علیهم اللعنة الخ and M. قلب گاه چون صف بادشاه و در جمیع کواکب ماه با میعاد کفار تتار علیهم اللعنة الخ *

2 B. تباره

3 M. لب آب لهاؤر عبره

4 B. خرابی کردند

5 B. and M. و معارف و هندوستان

6 B. بارگاه معرکه

7 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 99 ازان جهت

8 M. گذرانید

9 M. خون میخاست and B. که نیره وازار بالا هر یک چون میخاست

10 M. خاص نیز and B. خاص تیر دریافته بود که جامهٔ بود بر اهل تتار تار مي شد Ṭabaḳāt Akbarī, p. 99 در یافتند چنان مي بود که جامهٔ بود بر اهل نیاز تار تار مي شد شصت ترکان خاص پر در پر تافته چنان مي‌بود که جا نه بود بر اهل تتار که تار تار نشد.

11 M. خنک مکر شه جست and B. خنگ تک شه چیست

12 M. هشت

خدایگان شیر دل شمشیر زن با شمشیری چون عقیدهٔ خود صاف - از میانِ مصاف - هر بار حمله می آورد - شمشیر گوئی دران حرب گاه بر شمایل آن شاه می لرزید [1] - و همه تن زبان شده با او می گفت که امروز دفعِ این مهم و دفع آن ملاعین به بندگانِ دولت حواله کن - بنفس خود حرکت مفرمای - که شمشیر دو روی است - دفعِ[2] اجل را زخمی بی حجاب نتوان دانست که از تقدیرِ قادرِ بر کمال بکه رسد - من از عین[3] الکمال حشم می ترسم -

* رباعی *

مرو تا خاکِ تو بر چشم بندم　　[4] مگر کز چشمِ بد اندیش‌مندم
فلک روئی چنان روشن ندید است　　من از دیده بدان [5] آتش سپندم

که[6] بدان سنن [7] غزّا و رسومِ هیجا باقامت می رساند - هریک[8] بزبان حال از اسلحه در مقال [9] آمدند - نیزه می گفت که شاها امروز دست از من کوتاه کن که زبان سنان من از بسیاریٔ جدال [10] و قتال کنده شده است - مرا در روئ خصم مجالِ طعنه نمانده - مبادا که چون بجنبم حرکتِ [11] پریشان از من در ظهور آید - تیر می گفت ای عقدِ شست [12]

---

[1] B. می لرزند

[2] Ṭabaḳāt Akbarī, p. 100 تیغ اجل را از خمر بیحجاب

[3] C. B. من از عین الاکمال حشم می زنم .M من از عین الاکمال جسم میزنم

[4] B. M. and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 100 مکن کز چشم بد

[5] M. بران آتش

[6] Ṭabaḳāt Akbarī, p. 100 after the quatrain, says
تازمانی در میدان جهد شرایط غزا و رسوم هیجا باقامت می رساند

[7] M. بدان شین

[8] B. and M. هر یک بزبان حال با او اسلحه دیگر که در مقابل آمدند و نیزه

[9] M. دیگر که در مقابل

[10] M. جلال و قتال

[11] M. چون بر چشم

[12] B. عقده جوز بر جو زهر کشاد بر کشاد عقد شست تو عقده جوهر کشاد و کشاد تو

تو عقدهٔ جوزهر کشاده بقصد این [1] فَسَدَه پیش مرو - من خود [2] در رفتن خاک بر سر میکنم - نباید ترکِ تنگ چشم فلک که بر بام پنجم است بر در خانهٔ هشتم در گوش کمین از کمانِ کید [3] و کین بر سبیلِ جسارت و جفا خدنگ خطا روان کند - کمند گفت که امروز سر رشتهٔ تدبیر از دست تفکر نمی باید [4] داد - من ازین جنگ بی درنگ و رزم بی حزم تو بر خود می پیچم - ساعتی بموقفِ تامل توقف کن - که اسلامیان واسلام چون طناب بر بستهٔ خِیَمِ نِعَمِ تو اند - الله الله با این طایفه [5] رسمِ طناب اندازی را چندین اطناب [6] مده - * بیت *

من برغبت پیشِ تو سر در طناب آورده ام
تو کمند از زلف [7] انداز ای کمند انداز من

فی الجمله آن شاه دین پناه - کفر کاه - بهمه [8] قلبِ سپاه با این گروه گمراه از نیم روز تا شبانگاه [9] غزوی بی اجبار [10] و اکراه میکرد - غوغاء غالبانِ وغا و غلیان سرغزات [11] غزا گوش گیتی و اسماع سماء کر کرده - زبانهای آتش که از سرِ نیزهٔ اغرّ معرکه می خواست - و زبانهای تیغ که در [12] گذاردِ پیغامِ اجل یکحرف خطا نمیکرد - در آن قیامت همه بدین آیت روان بود که یَومَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیْه - پشت زمین چون چشم پیران پسر بباد داده پرخون - روی آسمان چون فرق [13] پسرانِ پدر کشته [14] پر گرد [15] *

---

1 B. عقده جوهر کشاد دو کشاد نو بقصد and M. عقد جو زهر جوز هر کشاد بر کشاد تو بقصد

2 B. خود رفتن

3 M. کند and B. کیل

4 B. تفکر نمی یابد

5 B. و ستم طناب

6 B. طناب

7 B. زلف نه انداز

8 M. سهم قلب سباه کفر کاه بهم قلب و سیاه

9 M. شامگاه

10 M. پی اخیار و اکراه

11 B. سر عزلت غرا

12 M. تیغ که دران کرد

13 M. فوق یران

14 M. بپسران بزرگشته

15 B. ترک کرد

آهنِ شمشیر [1] چون آتش چه تابی ای پدر
تا مرا داغِ یتیمي بر جگر خواهي نهاد

هم در عینِ این عزا - و در اثنای این آشوب و بلا - ناگاه تیری از شستِ قضا بر بالِ آن شهباز فضای غزا رسید - و مرغ روح او از قفسِ [2] قالب بچمنِ جنان و روضهٔ رضوان نقل کرد [3] اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْن - همان زمان پشتِ دینِ محمدي چون دلِ یتیمانِ زار [4] بشکست - و سدِّ ملتِ احمدي چون گورِ غریبان پست بیفتاد - اعتضادی که بازوئ مملکت را بود از دست بشد - اعتمادی که بیضهٔ [5] اسلام بود از جا برفت - راست وقتِ غروبِ آفتاب ماهِ عمر آن شاه که آفتابش زرد شده بود بمغرب فنا فرو شد - گردون بر شعار سوگواران جامه در نیل زده اشک سیّاره بر اطرافِ رخساره روان کردن [6] گرفت - زحل بر وفقِ وفای شرطِ عزا کسوت سیاه گردانید - از مرگ او بر اهلِ هندوستان نوحه میکرد - و مشتري بر دریغ آن گرد اندود و قبای خون آلوده ذرع چاک و دستار زیر خاک مي زد - و مریخ که دستِ قوت او چون چشم ترکان و روئ معیشت او چون جعدِ زنگیان تنگ و تاریک باد از تاسف این [7] خار خار در دل خون انگیخت - چون حوت در نقشِ آفتاب و چون حمل در قبضهٔ قصّاب مي [8] طپید - آفتاب از شرم آنکه چرا در دفع این حادثه و قلع این واقعه نکوشیدم بر آسمان بر نیامد و در زمین فرو مي شد، و زهره چون مي [9] دید که اجرام از جنگ

---

1 شمشیر اتش چون چه

2 M. قبض and B. قفص

3 B. کرد و انا الیه راجعون

4 M. یتیمان وار

5 M. اسلام را

6 M. روان گرفت

7 B. تاسف این خاک خار خار

8 B. قصاب مي طلبید

9 M. چون دید

ایام چه زحمت یافتند زیر فی [1] الطنبور نغمهٔ دف را ورق بگردانید - و سماع در پردهٔ دیگر آغاز کرد - بر وفاتِ ان شاهِ بنده نواز خود بجای ساز نالیدن گرفت - عطارد که در غزوات و فتوحات بر موافقتِ کاتب - فتح نامها در قلم آوردی درآن تظلّم از سوادِ دوات خود روی سیاه میکرد - و از اوراقِ دفترِ خویش پیراهن کاغذی می پرداخت - ماه حالی در صورت هلالی با قامت منحنی درآن قیامت زمین سر بر دیوار [2] افق می زد و مراتب مرائی نگاه می داشت -

* رباعی *

روی بخاک می نهی وه که چنین نخواهمت
ماه زمانهٔ تـرا زیـرِ زمیـن نخواهمـت
گر بشکار میـروی جانِ من ست خاکِ تو
خلوتِ خاک خوش بود جان من این نخواهمت

حق تبارک [3] و تعالی روحِ مطهّرِ مطیّب آن شاهزادهٔ غازي را بمدارجِ اعلی و مراتب والا برساناد - و دمبدم جامِ مالامال تجلّیِ جمال و جلال خودش بخشاناد - و هر شفقت و مرحمت و تربیت و عاطفت که در حق این شکستهٔ بی کس داشته است - سبب مزیدِ درجات و محوِ خطیّات او گرداناد [4] - آمین ربَّ العالمین *

[5] القصه چون خبر مذکور بسمعِ سلطان رسید سه روز شرط عزا بجا آورد - پسر بزرگ خان شهید را خسرو خان خطاب کرد - و اقطاع ملتان بحوالهٔ او گردانید - و ملک [6] کجر را نیابت داد - بعد از چندگاه مرض بر تنِ مبارکِ سلطان غالب آمد - خسرو خان را ولیعهد خویش گردانید

---

[1] B. زیر الطنبور

[2] M. دیوار و در افق

[3] B. حق سبحانه و تعالی

[4] B. گرداند

[5] B. omits القصه

[6] B. کجو

و ارکان دولت را با او بعیت داد و فرمود که کیقباد پسر بغرا خان را در لکهنوتي بر پدر او بفرستند - چون سلطان از دار فنا بدار بقا رحلت کرد ملک [1] کچر نایب با امرا و ملوک گفت که مزاج خسرو خان ناستوده [2] است اگر او بر تخت نشیند هیچکس[3] را زنده نگذارد - ملک الامرا ملک کوتوالِ[4] حضرت با او یار بود - امرای دیگر نیز با ایشان متفق شدند - ملک بیگ [5] ساوق و حسن بصری [6] و علا دبیر را که با ایشان درین قصه مخالف بودند دست آورده [7] جلا کردند - و خسرو خان [8] را با خیل و تبعِ او اقطاع ملتان داده روان گردانیدند - و کیقباد پسر بغرا خان را بر تختِ سلطنت اجلاس دادند - و این واقعه در سنه ست و ثمانین و ستمائه بود - * بیت *

ای دل جهان محلِّ ثبات و قرار نیست
دست از جهان بدار که چون پایدار نیست

مدت ملک سلطان غیاث الدین مرحوم بیست و دو سال و چند ماه بود - وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب *

ذکر سلطان معز الدین کیقباد

سلطان معزالدین کیقباد پسر بغرا خان بن سلطان غیاث الدین بلبن بود - بعد بجا آوردنِ شرط عزا سنه ست و ثمانین و ستمائه باتفاق امرا و [9] ملوک

---

1 B. کچو 2 M. ناسوده 3 B. هیچ کسی را

4 M. کوتوالیک حضرت Ṭabaḳāt Akbarī, p. 103 ملک الامرا فخر الدین کوتوال دهلي.

5 M. سارق

6 Barani in Tārīkh Fīrūz Shāhī, p. 121 says حضرت خواجه حسین بصری

7 M. جدا کردند

8 Baranī, in Tārīkh Fīrūz Shāhī, p. 122 says :—
در روز کیخسرو پسر خان شهید را در ملتان فرستادن روان کردند *

9 M. omits امرا

وایمّه و قضات در قصرِ دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - خلق شهر
از معارف [1] و مشاهیر بتمام با او بعیت کردند - جمله کار دارانِ جدّ را بر
اشغالِ قدیم مقرر داشت - فامّا چند نفر را اشغال جدید تعین کردن فرمود -
چنانکه ملک ترکي [2] خاص حاجب شد - و ملک نظام الدین عهدهٔ[3] داد یکی
یافت ملک جاورجی [4] سر جاندار گشت - و خواجه خطیر الدین را
خواجهٔ جهان خطاب کرد - چون مدت شش ماه بگذشت سلطان
معز الدین در قصر کیلوکهري روز جمعه بار عام داد - بجهت دست [5]
آوردن بعضی امرای نو مسلمانان حیله کرد [6] - عرضه داشتی از زبان امیر
ملتان نبشتن فرمود - مضمون آنکه زمرهٔ ملاعین در حدود ملتان با لشکر
انبوه آمده بود - بندهٔ کمینه لشکر منصور را مستعد کرده بر ملاعین زد -
و ایشان را از اقبالِ بادشاه منهزم گردانید [7] - الغرض چون فتح نامه
بر عامهٔ خلق بآواز بلند خواندند فرمان شد تا امرا و ملوک هر یکی
بیایند و مبارکباد کنند - ملک نظام الملک با خیل خویش مستعد بالای
کوشک بود - چون امرا و ملوک بجهت تهنیت آمدند ملک بیگ [8]
سارق امیر حاجب و ملک غازي وکیل در و ملک کریم الدین نایب
باربک و ملک بهرام آخور بک و ملک جاورجی سر جاندار و ملک
مغلتی مصلی دار را بگرفتند - و مغلتی و جاورجی را جلا کردند -
و امرای دیگر را شهید گردانیدند - بعده ملک شاهک امیر حاجب شد
و ازبر خان خطاب کردند - امیر علی سر جاندار شد - و احمد فخر وکیلِ در

---

[1] M. معارف مشاهیر
[2] Barani, p. 126 ملک اختیار الدین ترکي
[3] M. omits عهده
[4] M. جاورحي
[5] M. omits دست
[6] M. نو مسلمان خیل کرده
[7] M. گردانیده
[8] M. ملک بیل سارق

و ملک تماچی نایب امیر حاجب - و ملک ترکی عارض گشت -
و علیشه [1] کوه جودی و خورم [2] برادر او پیش سلطان اختصاص گرفتند -
و بمرتبهٔ قرب رسیدند [3] - ملک جهجو را اقطاع شقّ سامانه تفویض شد -
دختر اورا سلطان در حبالهٔ خویش آورد [4] و ملک کبکی را سر جاندار
و ملک شعبان سبلیق [5] شحنهٔ بارگاه گشت - چون کار مملکت قرار
گرفت روز دو شنبه در آخر ماه ذی الحجه سنة المذکور عزیمت
هندوستان کرده در حوالی لشکرگاه ساخته بود - همچنان خبر کفار تتار [6]
که سرلشکر ایشان تمر ملعون بود رسید [7] که در حدود لاهور و ملتان
با عساکر انبوه تاخته - و بسیار خلق [8] را اسیر کرده - سلطان خانجهان [9]
شاهک باربک را با سی هزار سوار نامزد فرمود - تا فسدهٔ ملاعین را مالش
دهد - چون لشکر اسلام در حدود لاهور [10] رسید طایفهٔ ملاعین بغیر جنگ
هزیمت نمودند - لشکر اسلام تعاقب کرده تا کوه پایهٔ جمون - بیشتری را
از ایشان علف تیغ گردانیده و بعضی را زنده بدست آورده بحضرت
آمدند - هم در اثنای آن بسمع سلطان رسانیدند که بغرا خان پدر او در
اقالیم بنگاله بر تخت سلطنت جلوس فرمود و خود را سلطان ناصر الدین
خطاب کرد وبا جمعی [11] انبوه بقصد دهلي مي آید - سلطان معز الدین
نیز از اطراف ممالک لشکرها جمع آورده مقابل او سمت خطّهٔ اوده
روان گشت - چون در کرانهٔ آب [12] سرو رسید - میان هر دو لشکر محایل
شد - آب سرو درمیان بود هیچ یکی عبره کردن نمي توانست - امرا

---

1 M. علیشاه
2 M. حورم
3 M. قرب شدند
4 M. آورده
5 M. سیلق
6 B. کفار تبار
7 M. omits رسید
8 B. بسیار اسیر کرده
9 M. جان جهان
10 M. لوهور
11 B. جمیع انبوه
12 M. اب سرور

و ملوک غیاثي درمیان آمده با پدر و پسر اصلاح دهانیدند - سلطان ناصر الدین با مختصان خویش آب سرو عبره کرده در اوده آمده در چبوترهٔ[1] تابسی پدر و پسر[2] بریک تخت بنشستند تا یکپاس قریب یکدیگر بودند - بعده سلطان ناصر الدین پسر را وداع کرده در سراپردهٔ[3] خویش رفت - آخر سلطان معز الدین اسپان تازي و تحف و تنسخ دیگر بوجه خدمتی بر پدر فرستاد - و سلطان ناصر الدین نیز پیلانِ کوه پیکر با عماري و نفایس دیگر پسر را داده طرف لکهنوتي مراجعت فرمود - سلطان معز الدین جانب دار الملک دهلي باز گشت - چنانچه درین باب امیر خسرو عَلَیهِ الرَّحمَةُ وَ الغُفرَان کتاب قِرآن السعدین ساخته است[4] - و کیفیت احوال بتام[5] باز نموده - الغرض چون[6] سلطان معز الدین باز گشت - در قصر[7] کیلوکهری نزول فرمود - و همانجا وطن ساخت[8] - در سنه سبع و ثمانین و ستمائه ازبر[9] خان مزاج سلطان بر خود متغیر دید هراس گرفته بجانب کوه پایه رفت - ملک صلاح الدین و ملک دولتشه و ملک هوشنگ همه برابر ازبر خان موافقت نمودند - ملک ایتمر[10] کچهن شغل باربکی یافت - بعد چندگاه ازبر خان بحضرت پیوست - سلطان در میدان سیرگه بار عام داده بود ازبر خان[11] پیش رفت - بر حکم معهود بسم الله نگفتند - ازبر خان متغیر شد - ملک کوتوال را فرمان شد که ازبر خان را بگوید[12] که تو عهد خلاف کردی و پیمان شکستی بر تو چه واجب آید - جواب نداد - ملک کوتوال

---

1 M. حوترهٔ تابسی

2 M. omits بر

3 M. در پردهٔ خویش گرفت

4 M. omits است

5 M. بتمامی

6 M. omits چون

7 B. قصبهٔ کیلوکهری

8 M. ساخته

9 M. اریز

10 B. ایتم

11 M. اریز خان

12 M. omits تو

ازبر خان و پسران و برادر او را در خانهٔ خود درونِ حجره موقوف کرد [1] چنانچه همانجا [2] برحمت حق پیوستند - بعده ملک ترکي را بگرفتند و کشتند - و عارض ممالک فیروز بغرش [3] خلجي شد - و شایست خان خطاب یافت - سلطان بیشتر احوال در عشرت و نشاط مشغول مي [4] بود - چنانچه از اسراف و افراطِ مباشرت و معاشرت [5] باز لقوه بر ذات مبارک سلطان غالب شد - ملک [6] ایتمر کچهن با امرا و ملوک اتفاق کرد که شایست خان را دست آرند که تجارب [7] زمانه بسیار دیده است - نباید که از وی خطائی بر آید - ملک احمد چپ امیر حاجب ملک ایتمر کچهن پیش ازین چاکر بچهٔ [8] شایست خان بود - شمهٔ از غدرِ ملک ایتمر مذکور بر شایست خان بکشاد - و گفت شما را فردا در سرای خواهند طلبید - زنهار نباید رفت - شایست خان همان زمان عم [9] خود را که حجا حسین [10] گفتندی بر سبیل الاغ در برن فرستاد و تقریر ساخت [11] که لشکر [12] مغل در سامانه رسید - باید که جمله خیلخانه با نقد و جنس و اسبابِ موجود شباشب بیایند - و مقابل غیاث پور گدارِ [13] لب آب جون بایستند - اتفاق او این بود که با خیلخانه از حضرت عطف کرده جای برود - ملک خموش برادر و ملک عزالدین برادر زاده را [14] بر خود طلبید که ما را ندک مایه تکسّر است - شما امشب برمن باشید - همچنان کردند -

---

1 M. کرده
2 M. هم ازانجا
3 B. بوش
4 B. مشغول بود
5 M. omits معاشرت
6 B. omits ملک
7 M. تجارت
8 M. ازین جا گویخته شایست خان
9 M. عمه
10 M. omits حسین
11 M. تزویر ساخته
12 M. omits لشکر
13 M. کدارا لب آب
14 M. omits را

چون روز [1] شد در فیروزه [2] کوه که انرا بهوکل پهاري گویند بنشست - و عرضِ لشکر قنوج آغاز کرد - ملک در پی مقطع قنوج نزدیک شایست خان نشسته بود - همچنان ایتمر مذکور یک کس [3] بطلب ایشان فرستاد که سلطان مي طلبد - شایست خان آن کس را دفع کرد - کرّت دیگر فرستاد - همچنین ایتمر مذکور کس مي فرستاد - این دفع میکرد - چون [4] ملک ایتمر دید که شایست خان نمي آید نباید که هراس گرفته باشد - ملک ایتمر مذکور خود سوار شده بر شایست خان آمد - او پیش ازان سوار شده بود - یکدیگر سلام کردند - ملک ایتمر گفت شما را چندین بار طلب شد توقف سبب چیست - شایست خان گفت چند نفر سوار از لشکرِ قنوج مانده است - ملک ساعتی فرود آیند [5] تا بحضور عرض [6] کرده برابرِ رکاب بحضرت رفته شود - ملک ایتمر مذکور از اسپ فرود آمد - شایست خان دست او بگرفت - گفت شما مردمانید که آدمي را بر طریق گوسپند ذبح کنید - و [7] در آب مي اندازید - این چندین بر من مي خواهید بکنید - ملک ایتمر را همانجا [8] گردن زد - سر او را بر نیزه بسته مقابل کوشک کیلوکهري ایستاد - ملک درپی مقطع قنوج با او موافقت نمود - همدران محل فخرالدین کوتوال با پسران بمبارکبادِ ماهِ نو بر سلطان میرفت - نظر شایست خان بروی افتاد - گفت او را بطلبید - کوتوال بیامد - پسران او را در دیوان فرستاد و او را بر خود داشت - همان زمان جملهٔ امرا و ملوک بر شایست خان پیوستند - روز دیگر جمله اقربای خود

1 B. omits شد

2 M. فیروز کوه

3 M. omits یک کس

4 M. خود ملک ایتم

5 M. فرود آید

6 M. عرضه کرده

7 M. omits و در آب مي اندازید این چندین بر من مي خواهید بکنید

8 M. گرفته گردن

را از کدارا با جمعیت مستعد آرانید - پسر میانگی [1] ملک حسام الدین را مقدمهٔ لشکر کرده ترتیب و تعبیهٔ جنگ ساخته فوجها آراسته مقابل کوشک کیلوکهري ایستاد - امرا و ملوک غیاثي و معزّي نیز با پیلان و عساکرِ قاهره مستعد جنگ [2] آمدند - ملک نصیر الدین شحنهٔ پیل - پیلان را باز گردانیده پیش کوشکِ کیلوکهري برد - سلطان معز الدین را که زحمتِ باد لقوه داشت و سوار شدن نمي توانست چند نفر معدود چنانچه قاضي عالم و امیر علي و دو نفر خواجه سرا برداشته [3] بالای کوشکِ کیلوکهري آوردند - و چتر بر سر کشیدند - رجیذی پایک [4] که از مقرّبان سلطان بود با جمعِ خویش میان پیلان ایستاده بود - ملک جهجو پیشتر شد و بانگ بر وی زد که ما را قصد این است که - اورا در کشتي سوار کرده بر سلطان ناصر الدین در لکهنوتي خواهیم فرستاد - و شاهزاده کیکاؤس را بر تخت سلطنت اجلاس خواهیم داد - چون دولت خاندان غیاثي بسر آمده بود و مدتِ ملک داريِ دودمان بلبنی انقراض یافته - ملک نصیر الدین و رجیذي پایک و امرای دیگر پیلان و لشکر را از پیشِ در باز گردانیدند - شایست خان فرصت یافت - ملک حسام الدین پسر خود را با پانصد سوارِ مستعد درون کوشک فرستاد - و شهزاده کیکاؤس پسر سلطان معز الدین را در کنار گرفته بیرون آورد - شایست خان استقبال نموده - شاهزاده را در چبوترهٔ سیجاني [5] برد - و بر تخت سلطنت اجلاس [6] داد - و ملک حسین عم خود را در قصر کیلوکهري برای نگاهداشتن سلطان تعین کرده - آنگاه شایست خان روی بجانب ملک [7] جهجو [8] آورده گفت شاهزاده

---

1 M. پسر مایکی — 2 M. جنگ بیرون آمدند — 3 M. برداشت

4 B. رحدی بایک — 5 M. سبجاني

6 B. اجلاس دارالملک داد — 7 B. omits ملک — 8 B. چهجو

شما را محل فرزند ست - او بادشاه شد شما نایب مَلِک شوید - و مرا [1] اقطاع ملتان و تبرهنده تا حدود دیبالپور [2] دهید تا من همین زمان روان شویم - ملک جهجو گفت شایانِ نیابت و درخورِ وزارت توئی - مرا اقطاع کره بده تا من آنجا روم - فخر الدین کوتوال روی بر شایست خان آورد [3] و گفت حق سبحانه و [4] تعالی ترا بجهت دولتهای فراوان آفریده است - همچنین کن که ملک جهجو میگوید - بعده [5] شایست خان ملک جهجو را جامه دهانیده [6] همان زمان در کره [7] روان کرد - و فرمود که بارگاه سلطان در سیری [8] نصب کنند - شاهزاده را در بارگاه آورده و خود در دهلیز بنشست و لشکرگاه همانجا ساخت - دوم روز آن سلطان معز الدین را که در بارگاه نشسته بود بستند - چنانکه همان جا به تشنگي و گرسنگي هلاک شد - و دران وقت سلطان معز الدین این نظم از انشای خود نبشتن فرمود * رباعي *

اسپِ هنرم [9] بر سرِ میدان ماند ست
دستِ کرمم در تهِ سندان ماند ست
چشمم که صد کانِ گهر [10] کم دیدی
امروز بیا ببین [11] چه حیران ماند ست

و این واقعه نوزدهم ماه محرم [12] سنه تسع و ثمانین و ستمائه بود [13] و مدت ملک سلطان معز الدین کیقباد سه سال و چند ماه بود وَ اللّهُ اَعْلَم بالصّواب *

---

1 B. omits مرا
2 B. سیالپور
3 M. آورده و گفت
4 M. حق تعالی
5 M. omits بعده
6 B. دهانید و همان
7 B. کوه
8 M. در سیر
9 M. اسپ هزبر
10 B. کان گهر کردیدی
11 M. امروز بتانان
12 B. omits محرم
13 B. omits بود

ذکر سلطان شمس الدین کیکاؤس

سلطان شمس الدین کیکاؤس پسر سلطان معز الدین کیقباد بود - چون سلطان معز الدین در کوشک کیلوکهري شهادت یافت سلطان شمس الدین پسر او را در سنه تسع و ثمانین و ستمائه سنة المذکور در چبوترهٔ سیجاني [1] بر تخت سلطنت اجلاس دادند - نایبِ مملکت شایست خان شد - چون او [2] ضابط ملک بود و نائب گشته تا مدت سه ماه ملک بر قرار خویش بماند [3] - چون سه ماه بگذشت ملک ایتمر سرخه و جمیع بندگان غیاثی اتفاق کردند که سلطان شمس الدین را از شایست خان ببرند - و شایست خان را بکشند - برین اتفاق ملک بکتت [4] نایبِ امیر حاجب را اعلام کردند - ملک بکتت ایشان را بزبان [5] فریب داد و گفت صبر کنید تا من نیز مستعد شوم - همان زمان سوار شده بر شایست خان آمد - و از [6] مکر ایشان اعلام داد - شایست خان فی الحال ملک حسام الدین پسرِ خود را با چند نفر سوار بر سبیل تعجیل در بارگاه سلطان شمس الدین فرستاد تا سلطان را بیارد - چون سلطان را بر شایست خان آورد ایتمر سرخه و بندگانِ دیگر را خبر شد - ایشان [7] سلاح پوشیده تعاقب سلطان نمودند - چون بر شایست خان رسیدند دست بسلاح بردند و بجنگ پیوستند - شایست [8] خان و خلجیان دیگر را سوار شدن ندادند - ملک اختیار الدین پسر بزرگ شایست خان سوار بود -

---

1 M. سبجاني
2 M. omits او
3 M. نمانده
4 M. بکنت
5 M. ایشان را زبان
6 B. omits و از مکر ایشان اعلام داد
7 M. omits ایشان
8 B. omits شایست خان

دران محل از اسپ خطا شد - ملک ایتمر سرخه در آمده دو سه زخم تیغ بر ملک اختیار الدین مذکور انداخت - هیچ [1] یکی کار نکرد - ملک اختیار الدین کمان کشید - تیری [2] بر ایتمر سرخهٔ مذکور زد چنانکه هم بدان [3] زخم تیر کشته شد - سر اورا بالای نیزه کردند - درین محل صاحب طبعی [4] گوید *

* رباعی *

شهزاده که ملک را [5] بتدبیر بداشت | تیری زد خصم را زبر و زیر بداشت
در خانهٔ ملک شاه خلل بود آن روز | او آن همه خانه را [5] بیک تیر بداشت

چون ایتمر سرخه کشته شد جمعیت دیگر متفرق گشت - آن گاه شایست خان سلطان شمس الدین را سوار کرده در کوشک کیلوکهری آورده [6] محبوس کرد - و خود بر تخت سلطنت [7] بنشست - سلطان شمس الدین هم دران حبس برحمت حق پیوست *

* بیت *

نوشِ فلک بی نمکِ نیش [8] نیست | شغل جهان شعبدهٔ [9] بیش نیست

مدت ملک سلطان شمس الدین کیکاؤس سه ماه و چند روز بود وَاللهُ اَعْلَمُ بِالصّواب [10] *

ذکر سلطان جلال الدین فیروز شاه

سلطان جلال الدین فیروز شاه پسر بغرش خلجي بود چون فتنه ایتمر سرخه فرو نشست و سلطان شمس الدین محبوس شد، در ماه ربیع الآخر

---

[1] M. omits هیچ [2] B. omits تیری [3] M. همدران
[4] B. طبع [5] B. omits را [6] M. آورده و محبوس
[7] M. کرده و خود کوشش بر تخت بنشست [8] M. بیش
[9] B. مشغله [10] B. omits بالصواب

سنة المذکور[1] سلطان جلال الدین باتفاق امرا و ملوک در کوشک کیلوکهری بر تخت سلطنت جلوس فرمود - بیشتری اعمال و اشغال باقربای خویش مفوّض گردانید - چنانچه پسر مهتر را خانخانان خطاب کرد و اقطاعِ حوالی داد - و پسر میانگی را[2] ارکلی[3] خان و پسر خرد را قدر خان و ملک حسین عم خود را تاج[4] الملک خطاب کرد - و ملک خموش عارض ممالک و ملک نصیر الدین بقبق امیر حاجب و ملک خورم وکیلدر و ملک بکتت[5] نایب امیر[6] حاجب و ملک اختیار الدین هندو خان غیاثی نایبِ وکیلدر و ملک نصیر الدین کهرامی خاص حاجب و ملک عز الدین برادر زادهٔ قربیگ میمنه و ملک عوض قربیگ میسره و ملک احمد چپ سرجاندار میمنه و ملک هرنمار سر جاندار میسره و ملک علاء الدین برادر زاده اخور بگ میمنه و ملک اتاجی[7] اخور بگ میسره شدند - و خواجه خطیر الدین خواجه جهان خطاب یافت - و کمال الدین کافوری را عهدهٔ نیابت عارضی و فخر الدین کوجی را عهدهٔ دادبیکی تفویض کرد - و اسد الدین[8] وقیم[9] سهم الحشم و شملهٔ حشم[10] گشتند - در ماه شعبان سنة المذکور[11] ملک جهجو[12] در کوه[13] طغیان

---

1 ای در سنه تسع و ثمانین و ستمائه - ضیای برنی در تاریخ فیروز شاهی صفحه ۱۷۵ سنه ثمان و ثمانین و ستمائه نوشته اما تاریخ جلوس علی اصح الروایه سنه تسع و ثمانین و ستمائه است چنانکه امیر خسرو نیز در مفتاح الفتوح "ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال" تحریر فرموده *

2 M. omits را　3 M. ازکلي خان　4 B. and M. تاج الملک مخاطب گشتند

5 M. بکفت　6 M. omits امیر　7 M. اماجي Barani, p. 174 ملک اباجی

8 B. اشد　9 M. و قسم　10 M. omits و شملهٔ حشم

11 Barani, p. 181 در دوم سال جلوس and also Ṭabaḳāt Akbarī, p. 119 در سال دوم از جلوس

12 Baranī, p. 181 ملک چهجو　13 M. در کوة

ورزید - امیر علی سرجاندار مقطع اوده و امرای هندوستان با او یار شدند - بعضی امرای جلالي که اقطاعات طرف هندوستان داشتند چنانچه ملک تاج الدین کوجی و ملک محمد قتلغ خان و ملک [1] نصرت شحنهٔ بارگاه و ملک علي بک و ملک قبران جمله در کرک [2] جمع شدند - چون امرای مذکور بجانب حضرت کوچ کردند ملک البغازي[3] مقطع کرک و ملک بهادر هم در کرک بماندند - امرای [4] مذکور ملک سیلیق [5] را بر ایشان فرستادند که توقف شما سبب چست - ملک البغازي و بهادر سیلیق را گرفته گردن زدند - و بر امرای مذکور گفتند که ما بندگانِ غیاثیم بر ملک جهجو خواهیم رفت - از کرک [6] در بداؤن آمدند - از آنجا لب آب گنگ عبره کرده در قصبهٔ بحلانه [7] لشکر ساختند - و منتظرِ آمدن ملک جهجو بودند - چون خبر مذکور بسمع سلطان رسید خانخانان را در دهلي گذاشت - و لشکر خود را دو فوج کرد - یک فوج پسرِ میانگی ارکلیخان را داد و بجانب امروهه [8] روان کرد - و فوج دوم [9] برابر خود بجانب کول و بداؤن بیرون آورد تا ملک جهجو از جانب کابر در آمد - و ارکلیخان در جوباد [10] رفت - کنارهٔ لب آب رهپ [11] هردو لشکر مقابل شدند و جنگ می کردند چنانکه چند [12] شبانروز جنگ قایم ماند - ناگاه کسان پیرم دیو کوتله [13] بر ملک جهجو آمده چنان تقریر کردند که سلطان جلال الدین فیروز شاه از عقب مي رسد - اگر میتواني برو - ملک جهجو را طاقت استقامت نماند

---

1 M. قتلغخان نصرهٔ.

2 M. کیرک.

3 M. البغاری.

4 B. omits مذکور.

5 M. سلبق.

6 B. اکرکرک.

7 B. پحلانه

8 M. امروهٔ

9 B. فوج برابر خود کول و بداون.

10 M. در حواله رفت

11 B. آب وهب

12 B. چنانکه قایم ماندند

13 M. کوبله و ملک

شباشب بگریخت - چون روز شد ارکلیخان عبره کرده تعاقب نمود - بهیم [1] دیو را بدوزخ فرستاد و البغازي کشته شد - و ملک مسعود اخوربک و ملک محمد [2] بابن زنده بدست آمدند - ارکلیخان بجانب انهری کیتهور [3] و ملک علاؤ الدین اقطاع کره یافت - و الماس بیگ اخور بک شد - سلطان بجانب دار الملک مراجعت فرمود - بعد از آن سلطان رخ بجانب سنام بسبب دفع فتنهٔ عبد الله بچه شاهزادهٔ خراسان [4] که با لشکر انبوه [5] آمده بود بیرون آمد - میان هر دو لشکر محاربه شد - میان جانبین قصد بسیار رفت اما جنگ قایم ماند - آخر مسامحت کردند - و تحف بسیار از یکدیگر یادگار فرستادند - عبد الله بجانب خراسان رفت - سلطان بجانب دار الملک دهلي باز گشت - خان خانان را درین وقت زحمت شد و برحمت حق پیوست - ارکلي خان از ملتان در دهلي آمد - سلطان ارکلي خان را بدهلي [6] گذاشت و خود [7] بجانب مندور عزیمت فرمود - چون آنجا برسید وقت نماز شام [8] ملک فخر الدین کوجی بر سلطان چنان باز نمود که ملک مغلتی و برادرم تاج الدین کوجی و هرنمار و ملک مبارک شکار بک غیاثي غدر اندیشیده اند - سلطان دران شب بیدار بود چون روز شد بار عام داد - جمله امرا و ملوک بسلام آمدند - سلطان رو بجانب مغلتي آورد [9] و گفت چون الله سبحانه و تعالی [10] مرا ملک بواسطه شما نداده است [11] بسعي شما از من نرود - من در حق شما چه بد کرده ام که بدین نوع غدر اندیشیده اید -

---

1 M. بهلیم دیو

2 M. omits محمد

3 M. ابهري کسینهور

4 M. omits خراسان

5 M. انبوه بیرون آمده

6 M. در دهلي

7 M. omits خود

8 M. نماز شد

9 M. اورده و گفت

10 M. حق تبارک و تعالی

11 M. نداد است

همان زمان اقطاع بداؤن اورا مفوّض شد - جامه یافت و روان کرد - و ملک مبارک تبرهنده یافت - و سرجانداری از هرنمار بستیدند - و ملک بغرا کندالي [1] را دادند بعده حصار مندور فتح شد - سلطان بکوچ متواتر سواري [2] کرده بسوئ دار الملک مراجعت فرمود - چون در کوشک کیلوکهري رسید روزی دران ایام جشنی ساخته بود و با چند نفر خواص نشسته . این دو بیت، از انشای خود نبشتن فرمود * رباعي *

آن زلفِ پریشانت ژولیده نمي خواهم
وان روی چون گلنارت [3] تفسیده [4] نمي خواهم
بي پیرهنت خواهم یکشب بکنار آئی
هان بانگ بلندست این پوشیده [5] نمي خواهم

بعد از چند گاه دیگر ایام ملک الغو بر سیدی موله افترا کرد که تمامی امرا و ملوک بر وی یار شده اند - ملک الغو بر سلطان گفت که سیدی موله و قاضي شیخ جلال الدین کاشاني [6] و پسران او و ملک تتار و ملک لنکی [7] و ملک هندو پسر ترعی [8] و ملک عز الدین بغانخان و هتهیا پایک را در یک روز بگیرند - همچنان بگرفتند و مقید کردند - بعد ازان سیوم روز نمازِ جمعه اکابر و صدورِ حضرت دهلي را طلب کردند - در سرای محضر ساختند - سلطان [9] در منظر نشسته بود - سیدی موله و امرای مذکور را بیاوردند - سلطان روی به سیدی آورده و گفت که درویشان را در کارِ مملکت و امورِ سلطنت چه گذر [10] - شیخ آغاز کرد که این سخن بر من افترا کرده اند - بعد ازان روی بجانب قاضي

---

[1] M. کنداني
[2] B. omits سواری کرده
[3] M. گلنارین
[4] M. تبسیده and B. تفشیده
[5] M. بوسیده
[6] M. کلیساني
[7] M. کنکي
[8] B. پسر نوعي Barani, p. 174 طرعی
[9] M. ساختند در منتظر
[10] B. چه سزد

جلال الدین [1] آورد که چون دانشمند [2] بزرگ شود قضا یابد تو ازین بزرگ تر چه خواهي [3] شد - او نیز گفت بهتان [4] و بر من افترا بحقّ مالک یوم الدین مي کنند و من ازین افعال منزّه و بیزارم - سلطان مزاج گرم کرده و سهم الحشم را فرمود که هتیا [5] پایک را بگرز [6] بکشند - و پسر ترعي را در پای پیل اندازند - آنگاه امیر هندو را طلبید گفت یکبار غدر کردي بخشیدم اکنون چه میگوئي - گفت همچنین است [7] که بادشاه مي فرماید اما در آنگه غدر اندیشیده بودم جان بخشي کردي * شعر [8] *

تا بیاموزند شاهانی که زر بخشند و سیم

رسمِ جان بخشیدنِ سلطانِ دین فیروز شاه

بالله العظیم این بار بی گناه کشته مي شوم - اگر فرمان شود دب [9] کنم - بعده روی بجانب درویشان آورده که شما چرا بر سیدی [10] موله ماجرا نمي کنید - دو نفر قلندر و یک حیدري در آمدند - و کارد بکشیدند - محاسن مبارک سیدی پاک دین [11] با زنخ فرود آوردند [12] و سوزنِ جوالقیان در پهلوی راست زدند - سیدی پاک دین بنشست - سنگ مهره آنجا افتاده بود بر گرفتند بر سر سیدی بزدند - آنگاه ارکلي خان

---

1 M. قاضي جدال آورده　　2 M. دانشمندی

3 M. بزرگ چه خواستي شدن and B خواهي شدن

4 M. نیز گفت بر من افترا مي کنند سلطان.

5 M. هتیها.　　6 M. بابک را بزخم گرز بکشید.

7 M. omits است.　　8 M. omits from شعر upto این بار.

9 Barani p. 211 says :—

و دران صحرا خواص و عوام شهر گرد آمدند و انبوهي بس شگرف شد - سلطان فرمود که متهمان را در آتش در آرند تا صدق از کذب روشن شود و درین معني از علما فتوی طلبید - علمای متدّین بیک زبان گفتند که دب مشروع نیست و آتش سوزنده است و خاصیت چیزی که سوختن بود محل صدق و کذب نتواند بود *

10 M. omits موله.　　11 B. آن پاک دین.　　12 B. تارنج فرود آوردند.

اشارت کرد تا پیل برانند - پیل در آمد سیدی را پاره پاره کرد - و سیدی استغفار مي کرد [1] - همچنین مي آرند که مدت یکماه پیش ازین واقعه سیدی پاک[2] دین و آن شیخ بزرگ منش شبانروز این بیت مي گفت و مي خندید عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ وَ الْغُفْرَان * * رباعي *

در مطبخِ عشق جز نکو را نکشند   لاغر صفتان و زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقي ز کشتن مگریز   مرد[3] مُردار بود هر آنچه اورا نکشند

فرمان شد دیگران را باز گردانید - بعد آن سیوم روز کوکی کافتند بقیاس ده گز طول سه گز عرض و دران آتش سخت کردند تا طایفهٔ باقی را دب کذانند - ارکلیخان دستارچه در گردن کرده بوجه شفاعت پای سلطان گرفت - سلطان جمله را جان بخشي کرد - بعد آن دوم کرت بجانب رنتنبور[4] مهم کرد - ارکلیخان بی رخصتِ سلطان در ملتان رفت - ملک علاء الدین مقطع کره جائی رفته[5] بود سلطان بسبب این معني[6] بغایت متردّد و مشوّش مي بود - طرف[7] کالپور مقام کرد - و آنجا یک چبوتره و یک گنبد بزرگ بنا نهاد - و دران این رباعي از انشای خاص[8] خود نوشتن[9] فرمود - * رباعي *

مارا که قدم بر سر گردون[10] ساید   از تودهٔ سنگ و گل چه قدر[11] افزاید
آن سنگ شکسته ز آب نهادیم[12] درست   باشد که شکستهٔ درو آساید

ملک سعد منطقي و راجا علي را طلب فرمود و گفت درین[13] رباعي هیچ عیبی است - باتفاق گفتند هیچ عیب[14] نیست بغایت پسندیده

---

1 M. omits سیدی استغفار مي کرد.
2 M. omits from پاک to منش.
3 B. مرد مردان and M. مرد مردار مرد.
4 M. زنهنور.
5 M. جائي بود رفته.
6 B. omits معني.
7 B. کالبور.
8 M. omits خاص.
9 M. نبشتن.
10 M. شاید.
11 M. چه دور افزاید.
12 B. بنهادم دست.
13 M. در رباعي.
14 M. omits عیب.

آمده است - سلطان فرمود شما از برای خاطر من میگوئید [1] فامّا عیب آن من درین دو بیت ظاهر کنم بعده این رباعی فرمود * رباعی *

کش خرقه ورای چرخِ اطلس باشد — باشد که درین جا گذرِ کس [2] باشد
یک ذره بما رسد همان بس باشد — باشد ز دم یا [3] قدمِ معتبرش

بعد آن چند روز دیگر خبرِ ملک علاء الدین تحقیق شد که در دیوگیر رفت و نهب کرد و مال و پیل و اسپ بی شمار دست آورد و بجانب کره باز گشت - سلطان از آنجا بدار الملک دهلی مراجعت فرمود - و ملک عماد الملک و ضیاء الدین مشرف را بر ملک علاء الدین فرستاد - ملک علاء الدین ایشان را موقوف کرد و ساخته شد که از بادشاه بتابد و طرف لکهنوتی برود - ملک ریحان عرضه داشتی بحضرت [4] اعلی ارسال کرد که ملک علاء الدین هراس گرفته است اورا مستظهر گردانند - و محمد خطاب را که از ملک علاء الدین تافته بود و در حمایت قدر خان افتاد بند کرده بدو سپارند تا مگر [5] ملک علاء الدین مستظهر گردد - چون عرضه داشت ریحان مذکور بحضرت رسید سلطان [6] در بجرا سوار شد و لشکر را فرمان داد تا کنارهٔ آب گرفته آید - چون نزدیک کره رسید ملک علاء الدین الماس بیگ را با مبلغی [7] جواهر که از نهب و تاراج [8] دیو گیر بدست آورده بود بحضرت سلطان ارسال کرد - فرمان شد که ملک علاء الدین چرا نمی آید - او عرضه داشت کرد که می ترسد - می خواهد که طرف لکهنوتی برود - اگر بادشاه میخواهد که او پریشان نشود - بادشاهِ جهان تنها

---

1 M. .می گویند

2 M. .درین خاکدرس شد کس

3 B. .با قدم

4 M. omits .اعلی

5 B. .تا مکر

6 B. .رسید سلطان در بحر سوار و لشکر

7 B. .بیگ را مبلغی

8 M. omits .و تاراج

سلطان گفته برود و او را بیارد - امرا و ملوک درین سخن رضا نمی دادند - ملک فخر الدین ایشان نشنید - با چند نفر معیّن چنانچه خورم وکیل در و ملک نصیر الدین کوجي و ملک عوض قربیگ و ملک جمال الدین ابوالمعالی و نصیر الدین کهرامي و اختیار الدین نایب وکیلدر و ترمتي طشتدار بوقت نماز دیگر گذارا لب آب گنگ شد - هم در کرانهٔ آب جایگاهي راست کرده بودند - سلطان آنجا بنشست - ملک علاء الدین با جمعیت انبوه در آمد و بپای سلطان پاک سیرت [1] افتاد - و سلطان از غایت شفقت محاسنِ [2] ملک علاء الدین گرفت و ببوسید - گفت که من ترا پدرم و [3] چندین سال بهر این [4] پروردم که از من هراس گیري - ملک علاء الدین دست سلطان بگرفت - محمود سالم سلاحدار [5] تیغ از نیام کشید و بر سلطان بزد - بیک زخم [6] بکشت - سر مبارک او را بر نیزهٔ کردند - امرای دیگر زخم خورده روی بکشتي آوردند [7] - ملک علاء الدین دویده طناب کشتي بگرفت - بیشتر خود را در آب انداخته [8] غرق شدند - ملک فخر الدین کوجي زنده بدست [9] آمد - ملک علاء الدین همانجا بادشاهي ظاهر کرد - ملک احمد جب لشکر سلطان باز گردانیده و در دارالمک بر قدر خان آورد - ارکلیخان پسر میانگي سلطان که درخورِ سلطنت ولایقِ بادشاهي بود تا آمدنِ او از ملتان توقّف نکردند - ملک رکن الدین قدر خان را در دهلي بر تخت [10] نشاندند - و سلطان رکن الدین [11] ابراهیم شاه خطاب شد - جمله امرا و ملوک

---

[1] M. سلطان افتاد.
[2] M. محاسن مبارک.
[3] M. omits پدرم و.
[4] B. بهر آن.
[5] B. سالم پلید مردار.
[6] Barani, p. 235 says:—

در هفدهم ماه معظم رمضان بکشت

[7] M. آورده.
[8] M. انداختند و غرق.
[9] B. بر دست.
[10] M. omits بر تخت.
[11] M. رکن الدین را ابراهیم.

دهلي با او بيعت كردند - بعده ملك علاء الدين بكوچ متواتر بجانب دهلي رانده مي آمد - در هر منزلى كه مي رسيد اجهوها[1] زر لشكر را ميداد - چنانچه خلق تمام رخ بر[2] علاء الدين نهادند - چون در كنارهٔ جون رسيد عراده و منجنيق[3] نهاد واجهوها را بيرون انداختن گرفت[4] - امراى دهلي[5] بر ملك علاء الدين عهدها فرستادند و بيعت كردند - بعده دو گان سه گان[6] امرا هر روز ازين جانب مي تافتند و بر ملك علاء الدين مي پيوستند - چون سلطان ركن الدين را اين حال معلوم شد طاقتِ استقامت نتوانست آورد - رخ بسوى اركليخان نهاد - ملك قطب الدين و ملك احمد چپ و بغرا گيلاني موافقت نمودند و در ملتان رفتند - روز ديگر ملك علاء الدين آب جون عبره كرد و در سيرى نزول فرمود - بعد از سي[7] روز ديگر بر تخت مملكت بنشست - و اين واقعه در نوزدهم ماه ذى الحجه سنه خمس و تسعين و ستمائه بود - اين رباعي مي گفت[8] -

ديدى چه كرد چرخ ستم گار[9] و آخترش
نامش مبر چه چرخ نه چرخ و نه چنبرش
در خاك او فگند چه خورشيد ملك را
گردون كه خاك بر سر خورشيد انورش

مدّتِ ملكِ سلطان جلال الدين مرحوم هفت سال و چند ماه بود وَ اللّٰهُ اَعْلَمْ بِالصَّواب[10] *

---

[1] M. اجهوها زد.
[2] M. ملك علاء الدين آوردند.
[3] M. عراده منجنيق.
[4] M. بيرون انداختن طرف امرا.
[5] Ṭabaḳāt Akbarī, p. 137:
ملك علاء الدين هر روز منجنيق پر زر كرده در لشكر پراگنده ساختي *
[6] M. دو گان يگان امرا
[7] M. بعد از پنج روز.
[8] M. omits اين رباعي مي گفت.
[9] M. چرخ ستم گار اخترش.
[10] M. بالصواب و اليه المرجع و المآب

ذکر سلطان علاء الدین محمد شاه

سلطان علاء الدین محمد شاه پسر ملک شهاب الدین خلجي بود - چون سلطان رکن الدین بجانب ملتان رفت بیست و دوم ماه [1] ذی الحجه سنة المذکور باتفاق امرا و ملوک در قصرِ دولتخانه بر تختِ سلطنت جلوس فرمود - و همان زمان در کوشک لعل آمد - هرکسی را بر اندازۀ حال او خطاب و اشغال معیّن گردانید - چنانکه الماس بیگ برادر خود را امیر حاجب باربک و الغ خان خطاب کرد - ملک هزمار وکیلدر امین خان و ملک سونج [2] نکشخان و ملک اماجی ارسلان خان شدند - اقطاع سامانه ارسلان [3] خان را مفوّض شد - یوسف خواهر زادۀ ظفر خان و سنجر حربون [4] البخان و سلیمان شه برادر زاده البخان و برادر زاده دوم قتلغ خان و ملک خموش بغرشخان [5] و ملک نصرت نصرت خان [6] مخاطب گشتند - ملک تاج الدین کوجی تمغاج خان [7] و فخر الدین کوجی بغرا خان و مولانا تاج الدین سر پرده داری یافت - در ماه محرم سنه ست و تسعین و ستمائه سلطان علاء الدین - الغ خان و البخان را در ملتان [8] بقصد ارکلیخان و سلطان رکن الدین فرستاد - چون الغ خان در ملتان رسید ایشان طاقت مقاومت نداشتند - حصاری شدند - ساکنان و متوطّنان ملتان امان خواستند و صلح جستند - ارکلیخان و سلطان رکن الدین را بند کرده بر الغ خان آوردند - الغ خان ایشان را برابر کرده در حضرت مي آورد - چون نزدیک

---

[1] M. omits ماه.

[2] M. ملک سونج نکشیخان.

[3] B. از ارسلان خان را مفوض.

[4] M. سنجر خسر پورۀ البخان.

[5] M. بغر شیخان.

[6] M. omits نصرت خان.

[7] B. کوجي و تمغاجخان.

[8] M. omits در ملتان.

ابوهر رسید فرمان [1] جهان مطاع صادر گشت که همانجا ارکلیخان و سلطان رکن الدین را در [2] چشم میل کشند - و البخان ایشان را در هانسی تسلیم کوتوال کرده بحضرت آید - همچنان کردند - و احمد چپ و الغو را نیز میل کشیده در گوالیر [3] فرستادند - اقطاع ملتان ملک هرنمار یافت - الغ خان بحضرت پیوست - طایفه دیگر که با ارکلي خان یار بودند ایشان را نیز کور کرده در کهرام فرستادند - و ارکلي خان[4] و ارسلان خان را از سامانه بند کرده در بهرایچ جلا [5] کردند - و همانجا زه در گردن انداخته بیاویختند - و هرنمار از ملتان طلب شد اورا نیز کور کرده در اچّه فرستادند - اقطاع ملتان بالبخان مفوّض شد - همچنین لشکرِ ملاعین در حد منجهور تاخت - سلطان [6] الغ خان و ملک تغلق امیر دیبالپور را با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون آنجا رسیدند خبر تحقیق شد که لشکر مغل تاخته است، وغنیمت بسیار دست آورده میرسد - رالغ خان کمین ساخته بر ایشان زد - چنانچه هم در اولِ حمله انهزام در ملاعین افتاد - بعضی شکسته باز رفتند و بعضی زنده اسیر و دست گیر گشتند - کرت دوم قتلغ خواجه بادشاه ترکستان [7] خود قصد ولایت هندوستان کرد - چنانچه لشکر مغل تا حد کیلی در آمد[6] - سلطان الغ خان و ظفر خان را با عساکر قاهره نامزد فرمود - هر دو لشکر را در کیلی مصاف شد - و ظفر خان شهادت یافت - لشکرِ ملاعین منهزم گشت - قتلغ خواجه با بعضی لشکر جانب ترکستان [7] روی نهاده بعد از [8] رفتن همانجا در دوزخ

---

1 M. فرمان آمد تا همانجا.

2 B. omits در in در چشم.

3 M. کالپور.

4 M. omits ارکلي خان.

5 M. جدا کردند.

6 M. ملک الغ خان.

7 M. خراسان.

8 B. رفتنا همانجا and M. omits بعد از.

رفت - کرت سیوم ترغی [1] که یکی از مرکتان [2] ان دیار بود با لشکر انبوه بقدر یک لکه و بیست هزار سوار دلیر و نامدار دامن کوه [3] گرفته تا حد برن رسید - ملک فخر الدین امیر داد مقطع برن حصاری شد - سلطان بجهت [4] دفعِ ملاعین ملک تغلق را با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون لشکر اسلام در برن رسید ملک فخر الدین امیر داد نیز بیامد - یکجا شده شبخون بر ملاعین زدند - بعنایتِ الله تعالی لشکر ملاعین شکسته و منهزم شده باز گشت - ترغی مذکور زنده بدست آمد - ملک تغلق اورا در حضرت آورد - کرت [5] چهارم محمد ترتق [6] و علي بیگ که بادشاهزادگان خراسان بودند لشکرِ بی شمار و مردانِ جلد و نامدار جمع کردند بدو فوج - یکی در دامن کوه سرمور تا حد آب بیاه - دوم جانب ناگور تاختند - سلطان ملک نایب [7] بندهٔ خود و ملک تغلق امیر دیبالپور را در امروه نامزد فرمود - چون ایشان در امروه رسیدند چنان تحقیق شد که مغل بسیار غنایم [8] بدست آورده است - کنارهٔ آب رهب گرفته مي آید - ملک نایب با استعدادِ جنگ پیش آهنگ در آمد - هر دو لشکر را مصاف شد - لشکر اسلام ظفر یافت - و هر دو بادشاهزادگان مذکور اسیر و دستگیر گشتند - غل [9] و زنجیر که مشتاقِ گردنِ آن ملعونان بود معانقه کرد - خُذُوهُ - فَغُلُّوهُ - لشکر اسلام ایشان را غلّ در گردن کرده در حضرت آوردند - و جمله غنایم و بهایم که بر دست مغل آمده بود رها کنانیدند - و بیشتری از ملاعین علفِ تیغِ بی دریغ [10] گشتند - باقي

---

1 M. نزغي

2 M. مرکنان

3 M. کوه کروه

4 M. سبب دفع فتنهٔ ملاعین

5 M. omits کرت

6 M. ترتق

7 B. ملک نایب خود and M. ملک نایک

8 B. بسیار غنایم بی شمار

9 M. omits from غل to آوردند

10 M. omits بی دریغ

شکسته و پریشان باز رفتند - کرّت پنجم اقبال [1] منده و کیک - لشکرها جمع کرده به انتقام محمد ترتق و علي بیگ در حدِّ ملتان تاختند - و این بار لشکر بی عدد بود - امّا چون [2] فیروزیِ سلطان علاؤ الدین معاینه کرده بودند و کرّات منهزم و مقهور و مخذول [3] گشته بیشتر آمدن نتوانستند - سلطان ملک نایب و ملک تغلق را [4] با عساکرِ قاهره نامزد فرمود - چون ایشان در حدِّ ملتان رسیدند لشکر مغل [5] تاخته و غنیمت کرده باز گشته بود - ملک نایب و ملک تغلق تعاقب کرده بر ایشان زدند - کیک ملعون که یکی از مبارزان آن دیار بود زنده [6] اسیر و دستگیر شد - غنایم که بدستِ ملاعین آمده بود تمام باز ستدند [7] - لشکرِ اسلام مظفّر و منصور بحضرت اعلی [8] باز گشت - بعد ازین لشکر مغل از مهابتِ عساکرِ هندوستان گرد آن دیار [9] نگشت و رخ بدین [10] طرف ننهاد - چنین مي آرند که سلطان در شراب شربی [11] تمام داشته با حریفانِ مجلس شراب همی خورد - حاضرانِ مجلس را [12] بیگاه شده بود - یکدیگر را اشارت کردند که بر خیزیم - سلطان را بر اشارت دادن ایشان نظر افتاد - گفت [13] غدر غدر - قاضي بها را بکشت - دیگران را باز گردانید [14] - چون روز شد قاضي بها را طلبید - گفتند او در شب گشته شد - سلطان همان زمان فرمان داد تا شراب خانه را بتمام [15]

---

1 B. اقتال

2 M. چون از روزی سلطان

3 M. omits و مخزول

4 M. omits را

5 M. لشکر تاخته غنیمت

6 B. بود به تمام اسیر

7 M. بتمام باز خریدند

8 M. omits اعلی

9 M. گرد این نگشت

10 M. برین طرف

11 B. شربتی

12 M. omits را

13 M. گفت غدر قاضي

14 M. دیگوان باز گشتند

15 M. omits بتمام

پیش داخول بشکستند - و خود از شراب توبه کرد و فرمود که شراب در شهر نفروشند - و هرکه شراب خورد در زندانِ ابد [1] کنند - بعد ازان در سنه سبع و تسعین و ستمائه سلطان بجهت بر انداختن طایفۀ مغلِ [2] نو مسلمانان اندیشه می کرد - اثنای [3] آن نو مسلمانان تنی چند [4] که در شهر بودند بر سلطان غدر کردند - سبب آنکه سلطان بر ایشان اندیشه میکرد - و سخت گرفته بود - و بر خُلق ایشان بدگمان شده - قرارِ غدر بدان دادند که چون سلطان در سیرگاه نا مستعد شکره پراند و خلق بنَظاره [5] مشغول گردد ما سوار در آئیم - بر روی بزنیم [6] - او را و نزدیکان او را بکشیم - مُنهیان این خبر بسمع مبارک سلطان [7] رسانیدند - بعده [8] سلطان خفیه بر مقطعانِ [9] بلاد و ممالک فرمان نبشست - و موعود مستقیم گردانید تا بیک موعد و بیک اتفاق و یک روز نومسلمانانِ کل بلادِ ممالک را بکشتند [10] - چنانچه هیچ یکی از مغلی [11] گویان در مملکت هندوستان نماند - بعد ازان بجانب هندوستان بیرون آمد [12] و دیوگیر را که در نوبتِ امیری فتح کرده بود و غنایم فراوان [13] و نفایس بی پایان بدست آورده بار دیگر لشکر کشید - و آن بلاد را مضبوط گردانید - و چون ممالک دهلی حق تبارک [14] و تعالی او را صاف گردانید و از انهزامِ لشکرِ ملاعین

---

1 M. omits ابد
2 M. مغل و نو مسلمانان
3 M. در اثناء
4 B. نو مسلمانانی چند
5 M. خلق نظاره
6 B. بروی زنیم
7 M. این خبر شنیع بسلطان
8 M. omits بعده
9 B. بر مقطعان بداد ممالک and M. بر متعلقان بلاد ممالک
10 M. بکشند
11 B. مغل
12 M. آمده
13 M. فراوان بدست آورده بار دیگر بکشاد و چون ممالک دهلی
14 B. omits تبارک و

فارغ شد در سنه ثمان و تسعین و ستمائه الغ خان را [1] با عساکرِ گردون مآثر قاهره طرف گجرات نامزد فرمود - تا دمار [2] ازان دیار برآرد - درآن ایام کرن رای گجرات سي هزار سوار جرّار و هشتاد هزار [3] پیادهٔ نامدار و سي زنجیر پیل مهیب سه خ رو و کوه پیکر و عفریت هیکل داشت - چون الغ خان نزدیک گجرات رسید رای کرن طاقت مقاومت نیاورد - منهزم گشت - الغ خان در گجرات در آمد - تمامی ولایت را نهب و تاراج کرد و بیست زنجیر پیل بدست آورد - و تعاقب رای کرن مذکور[4] تا سومنات کرد - بتخانه که در سومنات [5] بود از قدمِ میشوم او خراب گشت - و آن بتخانه که قبله‌گاهِ هندوان و رای رایان بود مستاصل و منهدم گردانیده و مسجدی بر آورده از آنجا بسوی حضرت باز گشت - چون در حدِّ جالور رسید بجهت اموالی که لشکر را از نهب گجرات و سومنات بدست آمده بود تفحّص آغاز کرد - خلق را دمه [6] مي نهاد و نمک آب میداد - بعضی طایفهٔ مغل که برابر الب خان [7] و الغ خان بودند چنانچه یلچق [8] و کسری و بیگی [9] و تمغان و محمد شه و تمربغه [10] و شادي بغه و قتلغ بغه [11] طاقت نتوانستند آورد و غنیمت باز نتوانستند داد - از الغ خان برگشتند [12] و قصد کشتن او کردند - اما مقهور و مخذول [13]

---

1 B. omits را
2 M. تاده ار ازان دیار بر آرد
3 M. سي هزار سوار و هشتاد هزار پیاده و سي زنجیر پیل داشت
4 M. omits مذکور
5 M. سومنات بود خراب کرده مسجدی بر آورد و بسوی
6 M. ذمه
7 M. omits الب خان
8 B. ملحق
9 M. تبکه
10 M. تمرتغه
11 M. قتلعبعه
12 M. باز گشتند
13 M. omits مخذول

شدند - بعضی از ایشان بر رای همیر دیو در جهاین رفتند و بعضی جانبین پراگنده گشتند - و الغ خان از آنجا بکوچ متواتر در حضرت رفت و در سنه تسع و تسعین و ستمائه الغ خان با عساکرِ انبوه جانب رنتهنپور[1] و جهاین نامزد شد - در آنجا[2] رای بود همیر[3] دیو نام حصاري شد[4] - و حصاري بر سر کوه باستحکام تمام داشت که عقابِ بدستون بر آن کوه بی ستون نتوان گذشت[5] - و او را دوازده[6] هزار مرد تازی سوار و پیاده بی شمار و پیلان نامدار بودند - چون الغ خان آنجا رسید لشکرها[7] ساخته کرد - هر دو لشکر[8] از آن مقام پستر باز گشت و نزول کرد - از آنجا الاغان بحضرت فرستاد تا از استحکامِ حصار و استعدادِ پیاده و سوار عرضه[9] دارند - و رکابِ[10] دولت بانهدام و انهزام ان مقام ترغیب نمایند - چون الاغان کیفیت حال بحضرت باز نمودند سلطان لشکرها جمع کرده بکوچ متواتر در رنتهنپور رفت و آن را فتح کرد - و همیر دیو لعین را بدوزخ فرستاد - پیل و مال و خزاین و دفاین او بتمام[11] در دست ارکانِ دولت آمد - و دران قلعه کوتوالی تعین فرمود و اقطاع جهاین[12] بالغ خان مفوّض شد[13] - از آنجا قصد قلعۀ چتور کرد و ان را نیز[14] فتح کرد - و آنجا خضر خان چتر لعل یافت - و چتور را خضر آباد نام کرده بخضر خان انعام فرمود - از آنجا رایات اعلی[15] بفیروزی و پیروزی بجانبِ دارالملک دهلي باز گشت - و در سنه سبع مائه سلطان[16] ملک عین الملک شهاب ملتاني را با لشکرهای بسیار در مالوه نامزد کرد -

---

1 M. رنتهور Barani, p. 213 رنتهنبور and جهاین
2 B. ازانجا
3 M. همیره
4 M. نام حصاری بر سر کوه
5 M. omits from که عقاب upto نتوان گذشت
6 M. ده هزار
7 M. لشکرا
8 B. and M. لشکرا
9 M. عرض دارند
10 B. امکان دولت
11 M. بتمام دست آورد
12 M. جهاین
13 M. omits شد
14 M. ان را فتح
15 M. اعلی بجانب
16 M. omits سلطان

تا [1] مفسدان آن دیار را قلع و قمع کند - و شرّ ایشان بکفایت رساند - و هرکه سر در ربقهٔ اطاعت آرد او را بخلعتِ امان و تشریفِ استظهار مشرّف گرداند - و دران ایام در مالوه کوکا نام مقدّمي بود - بقیاس چهل هزار سوار و یک لکهه پیاده داشت - چون لشکر دران نواحي رسید کوکا طاقت مقاومت نیاورد - فرار نمود - ولایت او بتمام تاراج و نهب گشت [2] - و دران ایام در سیوانه مفسدی بود سَتَلْدِیو [3] نام - با جمعیتِ انبوه در قلعهٔ سیوانه حصاري شد - لشکر بسیار کوشش نمود [4] امّا نتوانست کشاد - سلطان بر طریق شکار بیرون آمد و آنجا رفت - هم در اول روز قلعهٔ مذکور زیر و زبر [5] گردانید - زهی اقبال و نصرت که الله سبحانه و تعالی آن بادشاه عادل رعیت نواز حشم پرور را عنایت فرموده بود - فتح کرد و ستلدیو لعین را بدوزخ فرستاد - و همدران سال جالور بدست کمال الدین کرک فتح شد - و کستمر [6] دیو مفسد بدوزخ رفت - بعده [7] رایات اعلی بجانب دارالملک دهلي [8] مراجعت فرمود - در سنه اثنین و سبعمائه لشکرها بجانب تلنگ نامزد شد - چون لشکر در حدودِ تلنگ رسید رای تلنگ پیلان و سوار و پیاده بی شمار داشت - مع هذا نتوانست که با لشکرِ اسلام مقاومت کند - حصاري شد - لشکر [9] حصار را گرد کرده ولایت بتمام نهب و تاراج نهاد - رای تلنگ امان خواست - پیل و مال و خزاین و دفاین بوجه خدمتی پیش آورد - و سر در ربقهٔ اطاعت کشید - از آنجا لشکر اسلام بحضرت باز گشت - بعد ازان

---

1 M. مفسدان دیار را قلع کند

2 M. نهب گشت - بعده ازان در سوانه

3 M. سلدیو نام جمعیت

4 M. کوشش نمودن نتوانست کشاد

5 M. قلعهٔ مذکور فتح کرد و سلدیو

6 M. کتهر دیو

7 omits بعده

8 M. omits دهلي

9 B. لشکر اسلام حصار

ملک نایب باربک [1] با عساکر قاهره در ملک معبر نامزد شد - چون لشکر اسلام [2] در حد معبر رسید ولایت معبر [3] نهب و تاراج کرد و مال بسیار و دفاین بی شمار [4] بر دست آمد - و صد زنجیر پیل بدست آورد - و چند هزار مفسد نامدار بدوزخ فرستاد [5] - اقالیم معبر در ضبط و تصرّفِ بندگانِ حضرت اعلی آمد - و ملک نایب مظفر و منصور باز گشت - چون سلطان علاؤ الدین از کارِ جهانگیري و شغلِ کشور کشائي فارغ شد کار خیر شاهزاده [6] بنیاد نهاد - فرمود تا اهلِ تقویم و اصحابِ تنجیم به [7] نیکوترین فال روز اختیار کنند - منجّمان [8] بر حکمِ فرمان اعلی از شمارِ تقویم و حسابِ تنجیم به بهترین روزی و خوبترین ساعتي کار خیر شاهزاده [9] مدّالله عُمرَه اختیار کردند - بطالعِ سعد و اخترِ میمون در شهر قبهای فلک سای [10] بر آوردند - و بکنج و مهرتاب [11] پوشانیدند - و اهل طرب از [12] مسلم و هندو بقبها نغمه ساز گشتند - و فلک را در چرخ [13] آوردند - بعد ازان چندگاه سلطان را زحمت تپ [14] غالب آمد - خضر خان پسر بزرگ سلطان به نیّتِ صحت نذر کرد - که اگر حق تعالی سلطان را شفای عاجل کرامت کند پیاده بزیارتِ پیران هتهناپور رود - حق تعالی [15] سلطان را اندک مایه صحت روی داد - خضر خان بر حکم نذر در هتهناپور بزیارتِ پیران [16] رفت - ملک نایب بسلطان باز نمود که الغخان را اتفاق آنست

---

1 M. ملک نایب باعساکر

2 M. omits اسلام

3 M. ولایت نهب کرد

4 M. omits و دفاین بی شمار

5 B. omits فرستاد

6 M. شاهزادگان بنیاد نهاد

7 M. omits به

8 B. منجمان نیک ترین حکم

9 B. شاهزادگان اختیار

10 B. فلک سایه

11 B. و بکنج و معربات

12 B. از اهل طرب مسلم

13 M. در خرچ آوردند

14 M. omits تپ

15 B. حق سبحانه و تعالی

16 M. omits پیران

که خضر خان را در ملک بنشاند و خود نایب ملک شود - و بعد از چندگاه او را نیز [1] تمام کند - و مِنْ کُلِّ الوُجُوه خود مُلک بگیرد - سلطان را زحمت غالب شده بود - از خود [2] خبر نداشت - این معنی تحقیق پنداشت - فرمان شد تا البخان را بکشند - چون البخان در سرای آمد ملک کمال الدین کرک و ملک نایب هر دو البخان را گرفته بکشتند - چون ملک نایب کارِ البخان [3] پرداخت بر سلطان عرضه داشت کرد - چو البخان کشته شد نباید خضر خان ازین سبب هراسی گیرد - بجانب خضر خان فرمان اصدار یابد و اقطاع امروه بدو مفوّض گردد تا آنجا باشد - بمضون آنکه آن فرزند در امروه بنشیند و تا دامن کوه شکار گاه خود سازد - و تا فرمانِ طلب صادر نگردد اصلا [4] در حضرت اعلی نیاید - چون فرمان اعلیٰ بر خضر خان برسید بغایت متردّد و متامّل [5] شد - و از هتهناپور در امروه رفت - و در امروه نیز فرمانی دیگر رسید که چتر و دور باش و آنچه علامتِ بادشاهي باشد بحضرت اعلی [6] فرستد - خضر خان اطاعت کرد و هرچه علامات بادشاهي بود بحضرت فرستاد - بعد از چند روز با خود گفت که من خیانتی نکرده ام که موجبِ سیاستی و مستوجبِ ملامتی گردم - اگر بغیر فرمان در حضرت روم سلطان البته شفقت پدری از من دریغ ندارد - و اگر گناهي و یا خطائی در وجود آمده باشد بگذارد [7] - سوار شد - دوم روز از امروه در حضرت آمد - پای بوس کرد - سلطان از شفقت پدری در کنار گرفت -

---

1 M. چندگاه کار او نیز تمام

2 B. و سلطان از خود خبر

3 M. البخان را پرداخت and B. البخان سنجر پرداخت

4 M. نگردد در حضرت نیاید

5 M. omits متامل

6 M. در حضرت فرستد

7 B. بگذرد

بوسه بر سر و روی[1] آن شاهزادهٔ یوسف صفت - فرشته منش داد و فرمود برو مادر را ببین - چون خضر خان بدیدنِ مادر رفت ملک نایب حرامخوار[2] قواشي بردار پس دریده پیش بریده محل خلوت یافت - پیش سلطان عرضه داشت کرد که اگر[3] خضر را اتفاقِ ملک گرفتن نیست بی فرمانِ بادشاه چرا در حضرت آمده است - سلطان را چندان ضبط و هوش نمانده بود[4] فرمود تا خضر خان را و شادی خان را بند کرده در گوالیر[5] فرستند - هر دو برادر بی گناه[6] را بند کرده سیوم روز در گوالیر بردند - چون چند روزی بر آمد سلطان را زحمت غالب شد - و همدران زحمت برحمت حق پیوست - در هفتم ماه شوال سنه خمس عشر و سبعمائه ملک نایب پسر سلطان را که شهاب الدین لقب بود بر تخت بنشاند[7] و سلطان شهاب الدین خطاب کرد و خود[8] نایب ملک شد - و ملک اختیار الدین سنبل را در گوالیر فرستاد تا چشم خضر خان و شادی خان بکشد[9] - چون این خبر بر خضر خان برسید[10] چشم پر آب کرد و دل بر قضای مرگ[11] نهاد - سنبل حرامخوار ایشان را میل کشیده باز گشت - ملک نایب در تدبیر آن شد که امرای علائي[12] را بدست اورده دفع کند - همدران[13] اندیشهٔ فاسد بود که مبشّر و بشیر پایگان خوابگاهی سلطان علاؤ الدین اندیشه کردند که حرامخوار را بکشند - دران شب نوبت ایشان بود تیغ برکشیدند

---

[1] M. بوسه بر روی او داد فرمود

[2] M. حرام خوار محل خلوت

[3] M. omits اگر

[4] B. نمانده بود و خوف گشته فرمود

[5] M. کالیور

[6] M. omits بی گناه

[7] M. نشاند

[8] M. کرد و چون نایب

[9] M. بکشند

[10] M. رسید

[11] M. دل زیر فضاد سنبل

[12] B. اعلائي

[13] M. بعد ازان اندیشه

و سرها[1] در بنا گوش بسته یکسر بالا رفتند - و تیغ برّان[2] بران حرامخوار انداختند - او گریخته در پردهٔ حرمگاه خزید - از آنجا بیرون[3] آورده سرش بریدند - بعد ازان مبارک خان که درون پنهان مانده بود[4] از حرمِ محترم بیرون آمد - سلطان شهاب الدین[5] را خدمت کرد - خود نایب ملک شد تا[6] مدت چهار ماه -[7] چون سلطان شهاب الدین خرد بود صلاح و فساد مملکت نمي دانست - امرا و ملوک نیز بر مبارک خان[8] نظر داشتند امّا بیرون نتوانستند داد - بعده[9] مبارک خان سلطان شهاب الدین را جلا کرد[10] و خود[11] را سلطان خطاب کرد و بر تخت سلطنت جلوس فرمود - و این واقعه در سنه ست عشر و سبعمائه بود * * بیت *

تا جهان بُوَد چنین بُوَد و چنین خواهد بود
همه را عاقبتِ کار همین خواهد بود

و مدتِ ملکِ سلطان علاؤ الدین بیست و یک سال بود وَ اللهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب *

ذکر سلطان قطب الدین مبارک شاه

سلطان قطب الدین مبارک شاه پسر سلطان علاؤ الدین بود - چون سلطان شهاب الدین را جلا[10] کردند روز یکشنبه بیستم ماه محرم سنة المذکور در قصرِ دار الخلافت بر تختِ سلطنت جلوس فرمود - و کسان خود را بالقاب و اشغال معیّن گردانید - چنانچه خسرو پاسبان را خسرو

---

1 B. بر کشیدند و پرها در بناگوش بسته بمکر بالا
2 M. omits بران
3 M. بیرون آوردند سرش ببریدند
4 M. مانده بود ببرند مبارکخان از حرم
5 M. omits الدین
6 B. چون مدت
7 B. مدت چهار ماه بگذشت
8 M. بر مبارکخان آن نظر
9 M. omits بعده
10 M. جدا کردند

خان خطاب کرد - و محمود محمد مولی [1] میر خان - و ملک دینار
ظفرخان شد - و ملک فخرالدین [2] جونا پسر غازي ملک امیر آخور -
و ملک قیصرخاص حاجب [3] - و اصبح قربیگ میسرهٔ [4] - و یک لکهي محو
قربیگ میمنه - و بشیر معزی [5] نایب خاص حاجب - و بیگ روزمنی
سر جاندار میمنه - و حسن بیگی سر جاندار میسره - و خواجه حاجي شب
نویس نایب عرض ممالک گشتند - همدران سال جلوس اتفاق کرد که
جانب دیوگیر رود - امرا و ملوک عرضه داشت کردند این معنی
پسندیده نیست - بادشاه را در ابتدای جلوس که ملک نوگیر بود
مصلحت نباشد که بدور دست عزیمت کند * نظم *

جهان بادشه را خـرامش ز جای ‌ ‌ پسندیده نبود ز فرهنـگ و رای
بصدق اندرون مخلصِ شاه کیست ‌ ‌ که داند که در پرده بد خواه کیست
پس انگه زند سوی هر بیخ شاخ [7] ‌ ‌ بنه [6] بـه کـه جا گیرد اول فراخ

بعده سلطان فرمود [8] هیچ کس را از شما گمان بود که مُلک بوجود
چندین برادران بمن رسد - گفتند نبود - پس گفت چون حق تعالی
بی واسطه و بی منّتِ کسی ملک بمن داد مقدور که باشد [9] که از من
بستاند - و آن وقت که بستاند حدّ کیست که باز [10] دهد - و این بیت
مي گفت [11] *

---

[1] Baranī, p. 379 شیر خان ملک محمد مولی and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 175 و محمد مولای عم خود را شیر خان خطاب فرمود

[2] Baranī, p. 379 فخر الدین اخر بگ جونا برید ملک

[3] Baranī, p. 379 ملک تاج الدین حاجب قیصر خان

[4] M. قربیک و میسره

[5] M. معتری

[6] M. تنه آن که جا

[7] B. بیخ و شاخ

[8] M. گفت

[9] B. مقدور باشد که از

[10] M. باز دهاند

[11] M. omits و این بیت مي گفت

* بیت *

خدا داد ما[1] را بشمشیر و رای   نیارد ستد دیگری جز خدای

آنگاه طرف دیوگیر عزیمت فرمود - و چندگاه آنجا سکونت کرده یک لکهي را در دیوگیر گذاشت - و خود بحضرتِ دار الملک باز گشت - چون در بالا کهي[2] ساکونه رسید اسد الدین پسر ملک خموش غدر اندیشید - و چند نفر دیگر باو یار شدند - آرام شه پسر خورم کهجوری وکیلدر جلالی نیم شب سلطان را خبر داد - چون بامداد شد[3] اسد الدین و ملک مصری را بگرفتند - ایشان مُقِر شدند - بسیاست پیوستند - سلطان از آنجا بکوچ متواتر در دهلي آمد - بعد ازان یک لکهي در دیوگیر عصیان ورزید و علامات بادشاهي ظاهر گردانید - سلطان لشکرهای قاهره[4] خسرو خان را داده در دیوگیر بجهت[5] دفع فتنهٔ یک لکهی نامزد فرمود - چون خسرو خان آنجا رسید لشکرهای دیوگیر که آنجا جمع شده بودند[6] یک لکهی را گرفته غل در گردن و زنجیر درپای کرده خُذُوهُ فَغُلُّوهُ بر خسرو خان آورند - خسرو خان اورا در حضرت فرستاد - و آنجا بسیاست پیوست - خسرو خان ازآنجا کوچ کرده طایفهٔ راکهو[7] را نهب و تاراج کرد[8] - و غنایم فراوان از زرِ سامت[9] و ناطق بدست آورد - بعده ازان جانبِ تلنگ رفت - چون در حدود تلنگ رسید رای تلنگ طاقتِ مقاومت نیاورد - حصاري شد - خسرو خان حصار را محصّر[10] کرد - بعد از[11] چند روز رای مذکور[12] عاجز گشت - صد و چند زنجیر پیل و خزاین و دفاین

---

1 M. خدا داد ها را
2 M. بالاکهتي
3 B. بامداد اسدالدین
4 M. لشکر قاهر
5 M. سبب دفع
6 B. جمع شده بود
7 M. راکیهو
8 B. تاراج نهاد
9 M. غنایم فراوان بدست آورد بعده جانب تلنگ
10 M. حصار را مهر کرد
11 M. بعد ازان چند
12 M. omits مذکور

و نفایس دیگر بوجه خدمتی خسرو خان را داد - و شرط اطاعت و خدمت گاری [1] بجا اورد - و خلعت از خسرو خان پوشید - از آنجا خسرو خان بجانب ملکی [2] نهضت کرد - و بیست زنجیر پیل و یک الماس بوزن شش درم دست آورده در ولایت معبر در آمد - از ایشان نیز پیل و مال فراوان گرفت - چون مالهای بیشمار و پیلان [3] بسیار بدست او افتاد [4] خواست تا از سلطان عاصی شده همدران طرف بماند - امرا و ملوکِ حضرت که برابر او نامزد بودند چنانچه ملک تلبغه بغده [5] و ملک تلبغه ناگوری و ملک حاجي نایب عرض و ملک تمر و ملک تکین و ملک مَلّ و امرای دیگر همه متفق شده او را بزور در دهلي آوردند - و این معني بحضور [6] سلطان توجیه کردند - سلطان در حق او گفتهٔ ایشان مسموع نداشت - بلکه مرحمتهای فراوان و شفقتهای بی پایان ارزانی فرمود - و در حق آن حلال خواران سیاست فرمود - بعد ازان [7] چندگاه خسرو خان حرام خوار غدری بچه غدر اندیشید - و چند نفر براو اقربای خویش آورده درون خانه پنهان داشت تا سلطان را بکشند - در وقت نماز خفتن آن حرامخوار بدبخت [8] با برادران و قرابتان در آمد - سلطان در آن شب مست بود - بگرفت [9] و خنجر بر حنجر مبارک راند - سلطان از قوّت جوانی و زور مستي خود را از دست حرام‌خوار رها کنانید و عزیمتِ سرایِ محروسه کرد - آن حرام خوار تعاقب نمود - و جعدِ مبارک

---

[1] M. omits و خدمتگاری

[2] M. متلي نهضت و بیست

[3] M. پیل بسیار

[4] M. بدست افتاده

[5] M. بغره Ṭabakāt Akbarī p. 181 تلبغه یغده

[6] M. آوردند بحضرت سلطان

[7] M. بعد ان چندگاه

[8] M. omits بد بخت

[9] M. بگرفته کشت و خود بر تخت and omits from و خنجر up to پاک عتقاد را تمام ساخت

را بگرفت - و سلطان را بر زمین زد و خنجر در سینهٔ مبارک چنان زد که سلطانِ شهید از دار فنا بدار بقا رحلت نمود - چون آن حرام خوار کار آن پادشاه پاک اعتقاد را تمام ساخت خود بر تخت سلطنت بنشست - و سلطان ناصر الدین خود را خطاب کرد و زنِ سلطان را در حبالهٔ خویش آورد [1] - و این واقعه [2] در پنجم ماه ربیع الاول در سنه عشرین و سبعمائه بود * بیت *

[3] شد خار خار بسترِ آن شخصِ نازنین　　کآزار می رسید ز دیبا و ششترین

مدتِ ملکِ سلطان قطب الدین چهار سال و چند [4] ماه بود وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَاب [5] *

ذکر سلطان ناصر الدین خسرو خان

ناصر الدین خسرو خان از بندگان علائي بود - در عهدِ طفولیت خسرو خان و برادر او از نهب مالوه بر دست لشکر [6] اسلام اسیر گشته - و میانِ بندگانِ خاص جمع آمده در عهدِ سلطان قطب الدین مرحوم قربت و احتشام و اختصاص [7] گرفت و نایبِ مملکت گشت - چون در اصلش خطا بود در عقلش نقصان - صوابِ کار خویش درین [8] کارِ ناصواب دید - و کمالِ [9] کفرانِ نعمت ورزید * ابیات *

درختی که تلخ است [10] او را سرشت　　گرش در [11] نشانی بباغِ بهشت

ور از جوی خلدش بهنگام آب　　به بیخ [12] انگبین ریزی و شیرِ ناب

---

1 M. omits from وزن up to آورد
2 B. omits در پنجم ماه ربیع الاول
3 M. ششتوش
4 M. چهار سال و دو ماه و یازده روز بود
5 M. omits و الله اعلم بالصواب
6 B. omits لشکر
7 M. احتشام گرفت ان مملکت
8 M. درین دید
9 M. بکمال
10 M. تلخ آمد
11 M. برنشاني
12 M. همه انگبین

سرانجام گوهر بکار آورد　　همان میوهٔ تلخ بار آورد

القصه بعد کشتنِ سلطان قطب الدین مرحوم و شاهزادگان - خسرو خان در برانداختنِ خاندان علائي دست بر آورد - و بعضی شهزادگان و پسران سلطان علاؤ الدین مرحوم که در حادثاتِ ماضیه از آفات مادرِ دهرِ بی مهر درون حرم در کنارِ مادران مانده بودند چنانچه فرید خان و بو بکر خان و علیخان و بهار خان همه را بیرون آورده در [1] سنه احدی و عشرین و سبعمائه میل درچشم کشید - و بعضی امرا و ملوک علائي را که مخالف خود دید دست [2] آورده بخواری و زاريِ تمام نابود و نیست گردانید - و بعضی را چنانچه عین الملک [3] و شهاب تاج ملتاني و چند نفر دیگر [4] را متفرق گردانید - اغلب هنود فرمانده و حاکم گشتند - و آن جماعت بر اعتماد قربتِ [5] ناصر الدین خسرو خان درمیان مسلمانان ظلم و تعدّي کردن گرفتند - و عورات از درون حرم مي بردند و خزاین و دفاین که از سلطان علاؤ الدین مانده بود بتمام پریشان و تلف مي کردند *

همه گنج و انهاء دیرینه سال　　که نارد کسی حصر آن در خیال

کلیدِ درش هندوان را سپرد　　که هریک بمقدار بایست برد

و بعضی امرا و ملوک که بر دست او محبوس نشدند حیران و مضطر مي بودند - تا ناصر الدین خسرو خان فرمانهای استظهار در اطراف فرستاد - و خلق را بر خود استدعا کرد - و از مقرّبان خود هر یکی را بخطاب و القاب مشرّف گردانید - چنانچه حسام الدین برادر خود را خانخانان و یوسف صوفي را صوفیخان و عین الملک [6] ملتانی را علم خان و اختیار

---

[1] M. omits در

[2] M. دست آورده بکشت و بعضی

[3] M. عین الملک شهاب

[4] M. چند فردی را متفرق

[5] B. and M. ناصرالدین درمیان اعتماد قریب

[6] M. عین الملک و اختیار

الدین سنبل را حاتم خان خطاب کرد - و کمال الدین صوفي وکیلدر و ملک فخر الدین جونا پسر غازي ملک آخور بگِ قطبي آخور بگ گشت - آن گاه خواست تا جمله امرا و ملوکِ اطراف را در حضرت آرد - بعضی مي آمدند و بعضی سرکشی میکردند - روزی ملک فخر الدین آخور بگ را گفت که چند از سر اسپ [1] تازي برق کند - ملک فخر الدین که همه وقت در اختلالِ خاندان سلطان علاؤ الدین تاسف میکرد بهانه یافت - بر غازي ملک [2] بخفیه مکتوبی نبشت - که زینهار این [3] کافر نعمت را استوار نداری و اتفاق آمدن [4] نکنی - بلکه اگر خواستِ خدای تعالی [5] باشد این فرزند نیز [6] بخدمت مي رسد - بعد از چند روز فرصت یافت هم بران اسپان سوار شده جانب دیبالپور راند - پسر ملک بهرام آینه [7] را نیز برابر خود برد * بیت *

نشسته بران تازیانِ براق همی راند یکرو بیک اتفاق

ناصر الدین را از رفتن ملک فخر الدین خبر شد - یک‌فوج سوار متعاقب او فرستاد - ایشان [8] سه شبان روز دنبال کردند نتوانستند رسید - ملک فخر الدین با پسر ملک بهرام هرچه تعجیل‌تر بر غازي ملک رفت - و مزاج فساد و اهانت اسلام بتمام [9] باز گفت - ملک غازي ملک همان زمان مکتوبات [10] بجانب بعضی امرا و ملوک علائي چنانکه ملک بهرام آینه و ملک مغلطي امیر ملتان - و ملک عین الملک شهاب ملتاني و محمد شاه پسر امیر سیوستان [11] و ملک بک لکهي بندهٔ علائي امیر

---

[1] M. گفت تا چند سر اسپ
[2] M. ملک غازي
[3] M. نبشت که سخن این کافر نعمت را
[4] M. اتفاق باین بد عهد نکني
[5] M. omits تعالی
[6] M. omits نیز
[7] M. بهرام امیر را
[8] M. omits ایشان
[9] M. omits بتمام
[10] B. مکتوب
[11] B. سوستان

سامانه فرستاد - و بجهت استدعای خون [1] سلطان قطب الدین ایشان را تحریض نمود - و ملک بهرام آینه [2] بمجرد رسیدن مکتوبات بر ملک غازي ملک آمد - و مغلتي [3] امیر ملتان جواب نوشت مضمون آنکه من امیر ملتانم با چندین هزار سوار و پیاده بیشمار با دهلي خلاف نمي توانم کرد - علی الخصوص امیر دیبالپور زینهار این خیال فاسد از دماغ بیرون برد - و سر در ربقهٔ اطاعت کشد - چون امیر ملتان برین نوع جواب نبشت ملک غازي بخفیه مکتوبی دیگر برای ساکنان و مقطعانِ ملتان فرستاد - بهرام سراج که یکی از معارفِ ملتان [4] بود با جمعی انبوه مستعد شده در آمد - مغلتی را خبر شد - فرار نموده در جوئی که غازي ملک حفر کرده بود خزید - خلق ملتان سوار و پیاده تعاقب کردند - و از آنجا بیرون آوردند و کشتند [5] - و محمد شاه پسر امیر سیوستان پیش ازین بر دست سیوستانیان محبوس بود - چون مکتوبِ غازي ملک رسید سیوستانیان بر محمد شاه [6] گفتند اگر غازي ملک را اطاعت کني ما ترا بگذاریم - همچنان کرد - اورا گذاشتند - محمد شاه جواب نبشت که متعاقبِ مکتوب احرام گرفته مي آیم [7] - و قدری کیفیت از حبس خود و غیر مستعد بودن لشکر باز نمود - اما یک لکهی امیر سامانه عین مکتوب [8] غازي ملک بر ناصر الدین خسرو خان فرستاد - و کیفیت مخالفتِ غازي ملک باز نمود - و لشکر خود مستعد کرده [9] بجانب دیبالپور بیرون آورد - چون در حدود دیبالپور رسید ملک غازي ملک

---

[1] M. استدعا چون
[2] M. ایبه
[3] M. مغلطی
[4] M. معارف ملک
[5] B. آوردند بکشتند
[6] M. بر محمد شاه را گفتند
[7] M. مي آید
[8] M. سامانه عین الملک و غازیملک بر ناصر
[9] M. خود را مستعد کرده از شهر دیبالپور

نیز مستعد شده مقابل آمد [1] - یک لکهي مذکور هم در اول حمله شکست و منهزم شده در سامانه رفت - می‌خواست در دهلي بر ناصر الدین برود - همچنان خلق سامانه حشر کرده او را بکشتند - و ملک عین الملک ملتاني در دهلي بود - چون نبشتهٔ غازي ملک برو هم [2] رسید او نیز جواب نبشت که من آمدن نتوانم اما عطف کرده در ولایت خویش خواهم رفت - یاری دهي هیچ یکی نخواهم کرد - هرکه در میان [3] شما دهلي بگیرد با او موافقت کرده خواهد شد - چون جوابِ مکتوبات [4] هر یکی بر غازي ملک رسید خشم [5] شد - و ملک بهرام ایبه [6] را طلب فرمود و محضر ساخت که مملکتِ اسلام هندوان گرفتند - و خاندان علائي بر افتاد - اکنون می‌خواهم که انتقام آن خاندان بکشم - چنانچه سالها با من موافقت نموده اید [7] این زمان نیز موافقت باید کرد - تا بیاریِ شما برسمِ حلال‌خواران تیغ زنیم - هم برین عهد بستند و اتفاق بیرون آمدن کردند - همچنان خبر رسید که مال خراج ملتان و سیوستان و اسپان بی شمار و بی عدد بدهلي میرود - ملک غازي ملک که حیدر ثاني [8] بود لشکر را فرمود تا بتمام مال و اسپان غارت کنند - و هر یکی را از [9] لشکریان مواجب دو سال مفروغ کرده بدهند - همچنان کردند - چون غازي ملک را این‌چنین یُمن روی نمود از دیبالپور کوچ کرد [10] و بتواتر در سرستي رسید - ناصر الدین خسرو خان نیز خانخانان برادر خود و صوفي خان را با لشکرهای انبوه پیش فرستاد - در حوض بهاتی جای مصاف اختیار کردند - آنجا هر دو لشکر را جنگ شد - حق تعالی غازی ملک را ظفر بخشید - لشکر

---

1 M. مقابل آن یک لکهي مذکور

2 B. بدو هم رسید

3 M. هرکه میان شما که دهلي

4 B. مکتوب

5 M. حشم خود

6 M. ایبه

7 B. نموده اند

8 M. omits حیدر ثانی

9 M. omits را از

10 M. کرده

ناصر الدين منهزم گشت - خانخانان و صوفي خان پيلان و مراتب گم کرده در دهلي رفتند - غازي ملک ازآنجا جانب دهلي راند و بکوچ متواتر روان شد - ناصر الدين خسرو خان نيز خود بيرون آمد و لشکرهای اطراف جمع کرده نزديک بيلکوش [1] لشکر گاه ساخت - چنانچه يک سرِ لشکر در حوض خاص سلطان بود - و يک سر در اندبهته [2] و خزانهٔ سلطان علاؤ الدين کشيده سه گان چهار گان [3] سال مواجب و انعام لشکر را دادن گرفت - و بعضی شاهزادگان علائی را که پيش ازين کور کرده بود از درون حرم بيرون آورده بکشت - و غازي ملک نيز نزديک روضهٔ سلطان رضيه منزلگاه کرده مستعد فرود آمد - روز جمعه ناصر الدين خسرو خان غير اتفاق سوار شد و صف کشيده ترتيب جنگ کرد - ازين طرف غازی ملک نيز لشکر خود مستعد ساخت و بايستاد - بعده [4] هر دو لشکر بجنگ پيوستند - اول لشکرِ ناصر الدين غالب آمد - لشکر غازی ملک را بشکست - آخر غازی ملک با يک فوج خاص بمقدار سيصد سوار که چون کوه بر جای مانده بود بر چندان هزار سوار بزد - چنانچه هم در اول ِحمله ترتيبِ مراتب و پيلان و سواران بشکست - ناصر الدين خسرو خان منهزم شده با بعضی امرای خود در متبرک رفت و همانجا تلف شد - غازی ملک مظفر و منصور در سرا [5] پردهٔ خويش فرود آمد - شب همانجا کرد - پگاه بامداد درون دهلي در آمد و بر تخت مملکت جلوس فرمود - و سلطان غياث الدين خود را خطاب کرد - دوم روز آن خبر شد که خانخانان برادر ناصر الدين در باغ خزيده است - ملک فخر الدين را فرمان شد تا آن باغی را از باغ بيرون آورده در بازار دهلي

---

[1] M. بيلکوس لشکرها

[2] M. اندبهته

[3] B. سکان چهار کان

[4] M. omits بعده

[5] M. در پرده

بگردانند - همچنان کردند - بعده بسیاست پیوست - و این واقعه در سنه احدی و عشرین و سبعمائه بود * بیت *

هرچه کنی باز نشانت دهند[1]   آنچه دهی باز همانت دهند

و مدت ملک ناصر الدین خسرو خان چهار ماه و چند روز بود وَاللهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب وَ اِلَيْهِ الْمَرْجَعُ وَ الْمَآب[2] *

ذکر سلطان غیاث الدین تغلق شاه

سلطان غیاث الدین تغلق شاه بادشاه کریم و عادل بود و در طبیعت او همه[3] فراهمی و عمارت و آبادانی و دانایگی و هشیاری[4] و عصمت و پاکی و پاکیزگی مجبول و مذکور بود[5] - و در کیاست و کفایت و فراست[6] و دانایگی و هوشیاری نظیر نداشت - دایماً خمس اوقات فرایض بجماعت گذاردی - و تا نماز خفتن نگذاردی درون حرم نرفتی - الغرض چون ناصر الدین منهزم شد سلطان غیاث الدین روز شنبه غرّهٔ ماهِ شعبان سنة المذکور باتفاق امرا و ملوک و ایمه و سادات و قضات و سایرِ انام[7] در دار الخلافت بر تختِ سلطنت جلوس فرمود - امرا و ملوک علائی را بنواخت - مراتب و منازل و اقطاع بر ایشان مقرر داشت - و خاندانهای قدیم که بر افتاده بودند احیا گردانید - و بعضی اقربای خود را القاب و اشغال تعین فرمود - چنانچه ملک فخر الدین پسر بزرگ را الغ خان خطاب[8] شد و ولی عهد خود کرد - و شاهزادگان دیگر بهرام خان

---

1 B. کنند

2 M. omits والیه المرجع و المآب

3 B. هر فراهمي

4 M. omits و دانايگي و هشياري

5 M. omits بود

6 M. omits فراست

7 M. سایر الانام

8 M. خطاب او شد و ولي خود گردانيد

و ظفر خان و نصرت خان و محمود خان شدند - و ملک اسد الدین برادر زاده را نایب باربک گردانید - و ملک بهاء الدین خواهر زاده عرض ممالک و اقطاع سامانه یافت - و گرشاسب [1] ملک خطاب داد و [2] دیوان وزارت بعهدهٔ شادی [3] داد و داماد خود کرد و اعوان و انصار قدیم را شغلها مناسبِ حال [4] ارزانی داشت - چون کار مملکت قرار گرفت در سنة المذکور الغ خان را با عساکرِ قاهره جانبِ ولایت تلنگ و معبر [5] نامزد فرمود - الغ خان مذکور با کوکبه و دبدبهٔ [6] بادشاهی بیرون آمد [7] - لشکر چندیری و بداون و اودهه و کره و دلمو و بنکرمو [8] و اقطاعات دیگر بدو پیوست - میان دیوگیر شده در ولایت تلنگ [9] در آمدند - لشکر دیوگیر نیز [10] بیامد - الغ خان در ارنگل که دار الملکِ هفصد سالِ [11] رای کرن مها دیو و آبا و اجداد او بود رفته محصّر کرد - رای مذکور با جمعیت مقدّمان و سران خویش حصاری شد - و ارنکل را دو حصار است - سنگین و گِلی - و هر دو در غایت [12] استحکامی - چون الغ خان حصار گلی [13] را محصّر کرد - فرمود تا ولایت تلنگ را نهب و [14] تاراج کنند - غنایم و علف بجهت لشکر بیارند - بدین سبب [15] لشکر را در مایحتاج وسعتی پیدا آمد - در کار حصار گیری بدل و جان سعی می نمودند [16] - جنگهای مردانه [17] از طرفین سخت می شد -

---

[1] B. کرشباشب ملک
[2] M. داده دیوان
[3] M. بعده منادي داد
[4] M. مناسب ارزاني
[5] M. omits معبر
[6] M. الغ خان با کوکبهٔ پادشاهي بیرون
[7] M. آمده
[8] M. دلمؤ و سکرمؤ
[9] M. ولایت ملتان در آمدند
[10] M. omits نیز
[11] B. سال را ارن مهادیو و آبا
[12] M. غایت محکمی
[13] M. گلین
[14] M. نهب کنند
[15] M. omits بدین سبب
[16] M. مي نمود
[17] M. omits مردانه

و آدمیان از جانبین کشته می شدند - چون چند روز برآمد عبید شاعر سبب نا رسیدن خبرِ دهلي آوازه کرد که سلطان غیاث الدین نماند [1] - و برحمت حق پیوست - امرا و ملوک چنانکه ملک تکین [2] و امرای دیگر را اشتعال کرد تا الغ خان را بکشند و بلغاک کنند - الغ خان را ازین حال خبر شد - با پنجاه نفر سوار از آنجا بیرون آمد - امرای حرامخوار همه ازآنجا هر کسی بجانبِ اقطاعات خود رفتند - چون الغ خان بکوچ متواتر در حضرت آمد و حال بتمام عرضه داشت - سلطان فرمانها فرستاد تا هر کجا که ایشان را دریابند بکشند - امرای مذکور هنوز در ولایت خویش نرسیده بودند - چون فرمان بدین منوال [3] صادر شد ایشان را هم دران جنگل ها تلف کردند - ملک حسام الدین ابو رجا مستوفی ممالک را فرمان شد تا در اودهه برود - خیلخانۀ ملک تکین را بیارد - او آنجا رفت و همه را بگرفت - ملک تاج الدین طالقانی [4] داماد ملک تکین از بندی خانه بگریخت - ملک تاج الدین مذکور [5] در کرانۀ سرو گرفتار شد - اورا همانجا گردن [6] زدند - پسر ملک تکین و خیل خانۀ اورا در حضرت آوردند [7] - سلطان همه را از عورات و مرد و خرد و بزرگ پیش داخول [8] دار الخلافت در زیر پای پیل انداخت - و عبید شاعر را واژ گونه بر دار [9] کردند - چنین روایت [10] مي کنند راویانِ اخبار که

---

1 M. نماند امرا و ملوک
2 B. ملک تکني
3 M. بدین نوع
4 B. طقانی
5 M. بگریخت در کرانۀ سرو
6 M. گردن زد
7 M. حضرت آورد
8 M. داخلول

9 M. در دار کردند Baranī, p. 449 and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 195 + عبیدشاعر + باز گونه .B را زنده بر دار کردند

10 M. omits from و این قصه در up to چنین روایت مي کنند

این عبید شاعر از ملازمان و خدمتگارانِ شیخ الاسلام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین بود - و با امیر خسرو دایماً عکس می کردی - بسبب آن خاطرِ عاطرِ شیخ المشایخ متردد می شد - درین اثنا هندوی پیش آمد و مسلمان شد - شیخ نظام الدین او را تربیت می کرد - یک روز او را دو مسواک دادند - آن نو مسلمان عبید را پرسید که این مسواک را بچه طریق کنم - آن بد بخت گفت یکی در دهن کند و یکی در کون - او هر روز همچنین می کرد - تا دبر او آماسیده گشت - یک روز پیش شیخ المشایخ غمگین آمد - و گفت ای شیخ دو مسواک که شما لطف فرموده بودید یکی بغایت خوب است که در دهن می کنم و دومی نهایت بد است که در دبر می کنم - بُشرهٔ شیخ المشایخ متغیّر گشت - فرمود که این چنین کردن ترا که اموخت - گفت عبید شاعر - فی الحال شیخ از زبان دُرر بار فرمودند که ای عبید با چوب بازی می کنی - ازان بار هریکی دانستند که این شخص را بر دار خواهند کرد

تا سخن شیخ بنفاذ رسید - و این قصه درسنه اربع و عشرین و سبعمائه بود که [1] الغ خان را باز در تلنگ نامزد کردند - رای لدر مهادیو باز حصاری شد - بعد [2] چند روز بزخم تیر و ناوک و سنگ و مغربي - حصار دروني و بیروني بگرفت - و ارنکل [3] را فتح کرد - رای مذکور را با تمامی رایان [4] با زن و بچه و خزاین و پیلان بدست [5] آورد و فتح‌نامه در حضرت فرستاد - در شهر [6] قبها بستند و شادیها کردند - و تمام [7] ولایت تلنگ در ضبط آمد - مقطّعان و کار کنان خود نصب فرمود - و از تلنگ جانب

---

[1] M. در دار کردند سنه اربع و عشرین و سبعمائه الغ خان را

[2] B. بعد سه چند

[3] M. رانکل

[4] B. رایان دایگان و زن

[5] M. برداشته آورد

[6] M. فرستاد چون بدهلي رسید قبها

[7] M. omits تمام

جاجنگر [1] لشکر کشید - آنجا [2] چهل زنجیر پیل زنده بدست آمد - و مظفر و منصور باز [3] در ارنکل آمد - چند روز مانده سوی حضرت اعلی مراجعت کرد [4] - در سنه اربع و عشرین و سبعمائه سلطان [5] سمت لکهنوتي عزیمت فرمود - الغ خان را که ولیعهد کرده بود به نیابت ملک رانی در دار الملک تغلق آباد که در سه سال و چند ماه عمارت شده بود گذاشت - و مصالح غیبت تفویض کرد - و خود کوچ بکوچ متواتر [6] در لکهنوتي رفت و ان را فتح کرد - و هم درین محل خبر اسیر شدن بهادر شاه عرف نوده [7] بادشاه لکهنوتي بر دست هیبت الله قصوری رسید - سلطان از آنجا بجانب [8] دار الملک مراجعت کرده و بهادر شاه مذکور را نیز برابر خود در حضرت مي آورد - چون در موضع افغانپور رسید بر کوشکی [9] که برای بار عام ترتیب کرده بودند و تر بر تر بتعجیل بر آورده بار داد - و فرمود تا پیلان که از [10] نهب لکهنوتی آورده اند بیارند و یکجا بدوانند [11] - کوشک تر بود زمین از اقدام پیلان کوه پیکران خلل پذیرفت و بافتاد - و سلطان غیاث الدین [12] تغلق شاه مرحوم با یکنفر در زیر کوشک آمد و شهادت یافت - و این واقعه در ماه ربیع الاول سنه خمس و عشرین و سبعمائه بود [13] - چنین [14] روایت مي کنند که در این جا هم نفس شیخ الاقطاب شیخ محی الدین نظام الحق و الشرع

---

1 B. جاجگر
2 M. کشید و چهل پیل زنده
3 M. آمد ازانجا باز مظفر و منصور در
4 M. omits کرد
5 M. omits سلطان
6 M. omits متواتر
7 B. بوده
8 M. سلطان ازانجانب بدار
9 M. بر کشتگي که برای بارجا ترتیب
10 M. که نهب لکهنوتي
11 M. بدوانند زمین بلرزید تقدیر الله تعالی خلل
12 M. غیاث الدین مرحوم تغلق شاه
13 B. omits بود
14 M. omits from چنین روایت up to بانجام رسید

والدین بود که وقت عزیمت سلطان شیخ بزبان دُرر بار فرموده بودند که دهلی از تو دور است - چون سلطان با فتح و نصرت در افغان پور آمد فرمود که بر سینهٔ دشمن پای داده بسلامت آمدم - اما این خبر بسمعِ حضرت شیخ الاقطاب رسید فرمود که دهلی از تو دور است - و این واقعه در ماه مذکور بانجام رسید * بیت *

جهان گر کنی در تهِ پای خویش بخسپی سر انجام بر جای خویش

مدت ملک سلطان غیاث الدین تغلق شاه مرحوم چهار سال و چند [1] ماه بود وَ الله اَعْلَمُ بِالصَّواب وَ اِلَیهِ الْمَرْجِعُ وَ الْمَآب [2] *

ذکر سلطان محمد شاه پسر مهتر سلطان غیاث الدین تغلق شاه

سلطان محمد شاه پسر مهتر سلطان غیاث الدین تغلق شاه بود - چون سلطان تغلق شاه شهید شد سه روز شرطِ عزا بجا آورد - در ماه ربیع الاول سنهٔ المذکور در قصرِ دولت خانه بر تختِ سلطنت جلوس فرمود - و بعد چهل روز از تغلق آباد در دهلي رفت - پیش از آن در شهر قبها بسته بودند و بازارها و کوچها بجامهای منقّش و رنگین آراسته - و از زمان در آمدنِ سلطان درون شهر تا آن وقت که در دولت خانه نزول فرمود تنگهای زر و نقره بر پشت پیلان نهاده [3] بر [4] خلق نثار و ریختنی مي کردند - و در کوچه و محلت زر مي ریختند - و در خانها مي انداختند - چون بعد چندگاه کارِ مملکت قرار گرفت و هم در اوایل

[1] M. سال وهشت ماه

[2] M. omits from والله up to المآب

[3] M. omits نهاده

[4] M. بر خلق ریختني مي کردند در کوچه و محلت مي ریختند چون بعد چندگاه

سنواتِ جلوسِ سلطنت اقالیم بسیار مضبوط گشت امرا و ملوک و اعیان و ارکان خویش را که موافق [1] و متفق سلطنت بودند [2] بر حسب حال - هر یکی را خطاب و القاب تعین فرمود - چنانچه ملک فیروز برادر اودری سلطان نایب باربک شد - و ملک [3] ایاز احمد شحنهٔ عمارت را خواجه جهان - و ملک قبول را ملک کبیر - و ملک سر تیز را عماد الملک - و ملک مقبول را قوام الملک - و ملک خورم موبز را ظهیر الجیوش خطاب کرد - حمید کوملی [4] اشراف یافت و رضی الملک گشت - ملک پندار خلجی قدر خان شد - و اقطاع لکهنوتی یافت - ملک حسام الدین ابو رجا را نظام الملکی و وزارت لکهنوتی داد - ملک عز الدین یحیی بندت را اعظم ملک و اقطاعِ ستگانو تفویض کرد - مولانا قوام الدین را قتلغ خان و شغل وکیلدری فرمود - و محمد پسر مهتر او البخان شد و اقطاع گجرات یافت - و مولانا کمال الدین برادر قتلغ خان صدر جهان - و مولانا نظام الدین برادر دیگر او عالم الملک - و نظام الدین کمال سرخ [5] مخلص الملک - و شهاب سلطانی تاج الملک - و مولانا یوسف داور ملک [6] مخاطب گشتند - و یک دختر سلطان در حبالهٔ مولانا یوسف آمد - و ملک قیران صفدر الملک و ملک بیگی سر دواتدار [7] و ملک شهاب الدین ابو رجا ملک التجار و اقطاع نوساری یافت - و در سنه سبع و عشرین و سبعمائه سلطان محمد عزیمت دیوگیر کرد - و از دهلی تا دیوگیر در هر کروهی دهاوه آبادان گردانید - و ایشان را همان‌جاها زمین داد تا مجمل مواجب ایشان محصول آن باشد - و هر الاغی که بیابد در

---

1 B. موافقت و متفق
2 M. سلطنت بوده اند چنانچه ملک فیروز
3 M. ملک زاده احمد عیاض
4 M. حمید لویکی
5 B. سرح
6 M. دوار الملک
7 M. سرود انداز و مولانا شهاب

و در هر منزلی کوشکی
کهت [1] بر نشانده بر سر کرانه دهاوه بدهاوه برسانند[2] - و در هر منزلی کوشکی بنا [3] فرمود و خانقاهی ساخت - و شیخی مستقیم کرد - مایده معین گردانید تا هر وقت که کسی برسد طعام و شربت [4] و تنبول و مقام موجود یابد - و هردو طرفِ راه متصل درختان نهال کرد چنانچه اثر آن تا غایت باقی است - و دیوگیر را دولت اباد نام کرده دارالملک ساخت - با مخدومهٔ جهان مادر سلطان جمیع خیلخانهای امرا و ملوک و معارف و مشاهیر و خواصان و بندگان و پیلان و اسپان و خزاین و دفاین درگاه در دولت آباد برد - و بعد رفتن مخدومهٔ جهان سادات و مشایخ و علما و اکابر دهلي را در دولت آباد طلب شد - همه آنجا رفتند و بشرف زمین بوس مشرّف گشتند - انعامات و ادرارات یکی بدو شد - و از برای عمارتِ خانها زر [5] علیٰحده یافتند - همه مفروح [6] الحال گشتند - و هم در آخر سال مذکور [7] ملک بهادر گورشاسب [8] عارضِ لشکر در سفر بلغاک کرد - سلطان خواجه جهان را با عساکر قاهره بجهت دفعِ شر او نامزد فرمود - چون خواجه جهان آنجا رسید بهادر مذکور با مقدارِ [9] جمعیت خویش پیش آمد و بجنگ پیوست - اخر الامر طاقت نیاورد و منهزم شده بدست هندوان اسیر و دستگیر گشت - اورا زنده بحضرت آوردند - و آنجا بسیاست پیوست - بعده علي خططي برای آوردن خیلخانهٔ بهرام آینه [10] بحضرت در ملتان تعین شد - چون آنجا رسید از جهت روان کردن خیلخانه سختي مي نمود - و بهرام آینه [10] را در دیوان نشسته تشنیعات میکرد - و سخنانِ

---

[1] M. در گهنت
[2] M. برساند
[3] M. omits بنا
[4] M. شراب
[5] M. زرها
[6] B. مروح الحال
[7] M. سنة المذکور
[8] B. کرشتاسب
[9] M. مقدار از جمعیت
[10] M. and Baranī, p. 479 بهرام ایبه

ترش آمیز مي گفت - چنانچه ایشان از آن خوف می کردند - روزی لولی داماد بهرام آیبه از خانه مي آمد - علي خططی میگفت شما چرا خیلخانهٔ خود را روان نمي کنید - مگر مي خواهید نروید - حرامزادگي[1] مي کنید - گفت حرامزاده کرا مي گوئي - علي گفت آنکه درون خانه نشسته است اورا میگویم - او گفت ترا چه اندازه باشد که این چنین تواني گفت - علي خططي بدوید جعد لولی بگرفت - او علي را بر زمین انداخت و سلاحدار را فرمود که سرش از تن جدا کن - علي را کشته سر او بر نیزه کردند - آنگه قدری برای این کار اندیشه می کردند و بیرون دادند - دوم روز بهرام آیبه عصیان ظاهر کرد - سلطان را از بغی بهرام خبر کردند - سلطان[2] از دیوگیر بدهلي رسید - و[3] لشکرهای قاهره جمع کرده بیرون آمد - و عزیمت ملتان مصمّم کرد - چون در ملتان رسید بهرام آیبه مقابل آمد[4] - میان هردو لشکر مقاتله شد - آخر الامر لشکر ملتان منهزم گشت[5] - بهرام کشته شد[6] - سر اورا بریده پیش تخت اعلی[7] آوردند - بیشتری[8] از مقرّبانِ لشکر او علفِ تیغ گشتند - سلطان بران شده بود که از ملتانیان جوی خون براند - شیخ الاسلام[9] قطب العالم شیخ رکن[10] الحق و الشرع والدین در باب عامهٔ[11] ملتان شفاعت کرد - در پیش درگاه سر مبارکِ خویش برهنه گردانیده ایستاده ماند - سلطان شفاعت بندگي شیخ قبول کرد - و ملتانیان را که با بهرام آیبه یار بودند هم

---

1 B. حرام زادگي کنید 2 M. omits سلطان 3 M. رسید واز دهلي لشکرهای

4 M. مقابل آمد مقابل شد آخر الامر 5 M. منهزم گشته

6 M. بهرام مذکور کشته گشت 7 M. omits اعلی

8 B. بیشتر از مقربان

9 B. شیخ الاقطاب الاسلام 10 B. رکن الدین الحق و الشرع و الدین

11 M. عام ملتان

بشیخ بخشید - و اقطاع ملتان در سرحد بلاد [1] سنده است [2] - قوام الملک مقبول را تعیین کرد - بعد چند سال بهزاد را فرستاد - چون شاهو لودي بهزاد را بکشت سلطان تا دیبالپور رسید - شاهو بگریخت در کوه رفت - در آن وقت وفات شیخ قطب العالم شده بود - آن اقطاع سلطان [3] ملک عماد الملک سلطانی را مفوّض کرد - بعضی امرا و ملوکِ نامدار با پنجاه هزار سوار داخلِ مُلک عماد الملک شدند - سلطان از آنجا بدار الملک دهلي مراجعت فرمود - در سنه تسع و عشرین و سبعمائه ترمهٔ شیرین مغل برادر قتلغ خواجه بادشاه خراسان با لشکرهای انبوه در ولایت دهلي در آمد - وبیشتری حصارها را فتح کرد - و خلقِ لاهور و سامانه و اندری تا حد بداؤن اسیر گردانید تا کنارهٔ آب - چون لشکرهای او برسید همان زمان [4] باز گشت - سلطان میان دهلي و حوضِ خاص لشکرهای فراوان گرد آورده نزول کرده بود - چون ترمه [5] شکسته و از آب سنده عبره کرد سلطان با لشکرهای خویش متعاقب او تا حد کلاپور [6] برفت - و حصارِ کلاپور که خراب و مندرس [7] بود عهدهٔ ملک [8] مجیر الدین ابو رجا گردانید تا او مرتب کنانند [9] - و بعضی سران ملوک [10] جلد و نامدار هم در عقب ترمهٔ مذکور پیشتر فرستاده خود بسمت دار الملک دهلي مراجعت کرد - بعد از آن سلطان را اتفاق شد که خراج ولایت یکی [11] به بیست

---

1 B. بلاسنده

2 M. omits است

3 M. شده بود شیخ هود سلطان ملک عماد

4 برسید همچنان باز

5 M. چون مندوس شکسته او از آب سنده عبره کرده

6 M. کلانور

7 M. مندوس

8 M. عهدهٔ محی الدین ابورجا

9 M. گردانید و مرتب کنانید

10 M. سران جلد و

11 M. یکی بده و یکی به بیست

کنند - کهري و جرائی [1] پیدا کرد چنانچه مواشیها را داغ مي نهادند و رعایا
را خانه مي شمردند و کشتها مي پیمودند [2] و وفاها فرمانی مي گرفتند [3]
و نرخ فرمانی مي بستند - [4] ازین سبب خلق - مواشي را نواحي گذاشته در
جنگلها مي خزیدند و مفسدان قوت مي گرفتند - بعده فرمان قضا
مضا [5] صادر شد - تا جمیع ساکنان [6] دهلي و قصباتِ جوار را قافله سازند
و در دولت آباد روان کنند - و خانهای شهر از شهریان بخرند - و بهای
خانها از خزانه نقد بدهند - بحکم فرمانِ اعلی [7] تمامي اهل شهر
و حوالی را جانب دولت آباد روان کردند - شهر دهلي چنان خالي
شد که چند روز دروازها بسته مانده [8] بود - و سگ و گربه درون شهر بانگ
نمي کردند - مردم عوام و اوباش که در شهر مانده بودند جمله اسباب
شهریان از خانها بیرون مي آوردند - و تلف مي کردند - بعد ازان [9]
فرمان شد تا علما و مشایخ که معارف خطط و قصبات بزرگ را از اطراف
بیاوردند و درون شهر ساکن [10] گردانیدند - و ایشان را انعامها و ادرارها دادند -
بتمامي دولت آباد از خلق شهر معمور شد - چون سلطان بخششها
و انعامها بافراط کرد و مالها و اسبابها باسراف بخشید مالِ خزاین نقصان
پذیرفت - و طریق درآمد و ابواب داخل و خارج [11] بکلي مسدود
و مندرس [12] شد - مهر مس را سکه [13] فرمود - و مهری مقدار [14] بیست

---

1 M. کهري و حرائي
2 M. کشتها مي نمودند
3 M. مي بستند
4 M. omits نرخ فرماني مي بستند
5 M. omits قضا مضا صادر
6 B. سکان
7 M. omits اعلی
8 M. بسته بود
9 M. بعد ازین
10 B. ساکن کردند
11 M. داخل بکلي
12 M. مسدود شد
13 M. تیکه فرمود
14 M. و مهری بمقدار بیست پنجگانی و انرا یک تنکه حال نهال هرکه درستدن

گاني و ان را به یک تنکهٔ حال نرخ نهاد - هرکه درستدن آن مهر تعلّل[1]
و تامل میکرد بسیاست مي پیوست - هندوان و مفسدان مواسات[2]
و موالاتِ ولایت در هر دیهی دارالضرب ساختند - و مهر مس می زدند -
و در شهر مي فرستادند - بدان[3] زر و نقره و اسپ و اسلحه و نفایس
مي خریدند - بدین سبب مفسدان قوت گرفتند[4] - چنانچه در قریب ایام[5]
خلقِ دور دست مهر مس را نمي ستدند - و تنکهٔ زر به پنجاه
تنکه و شصت تنکه مس[6] رسید - چون درِ آن سکه کشاده[7] دید
بضرورت دور کرد و فرمود که هرکه را مهر مس در خانه باشد بیارد
و از خزانه تنکه هاى زر برد - مبلغی مال[8] خلق بردند - و بدین سبب
غني گشتند - و از خزانه تنکهاى زر برده و آن مهرِ مس مردود شد -
تا غایت در کوشک تغلق‌آباد چون پشتها مانده بود - و فرمود تا کوه
قراجل[9] که میان ممالک هند و چین حایل شده است ضبط کنند -
هشتاد هزار سوار با سرانِ لشکر نامزد کرد و فرمود از آنجا که در گهتی در آیند
در راه تهانها مستقیم کنند تا لشکر را بوقت باز گشتن دشواري نباشد -
چون لشکر در آنجا رسید تهانها مستقیم شد - و لشکر بتمام درون کوه قراجل
در آمد - اما[10] تنگيِ علف و تنگي راه بر ایشان غالب شد - و تهانهائی

---

1 M. مهر تامل

2 B. مواسات ولایت در دهی

3 M. بران زر

4 B. قوت کردند

5 B. قربت الایام

6 M. omits مس

7 M. کشاد دید

8 M. مبلغی خلق بوین سبب غني گشت

9 M. قواحل - Baranī, p. 477 فراجل - Elliot vol. III., p. 241, Karājal and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 204 کوه هماچل

10 M. در آمد یاران تنگي

که استقامت یافته بودند کوهیان بگرفتند - و بتمامي [1] تهانه داران را بکشتند - و لشکر که درون رفته بود بتمام و کمال [2] کشته شد - و بعضی سرانِ لشکر اسیر شدند - و مدتی پیش رای بماندند - آنچنان لشکر بعد ازان جمع نشد - و این واقعه در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائه بود - بعده [3] بهرام خان در سنار گانو برحمت حق پیوست - در سنه تسع و ثلاثین و سبعمائه [4] ملک فخرالدین سلاحدارِ بهرام خان بلغاک کرد [5] - و بادشاه شد - و خود را سلطان فخرالدین خطاب گردانید - ملک پندار خلجي قدر خان که ضابطِ لکهنوتي شده بود و ملک حسام الدین ابو رجا مستوفيِ ممالک و اعظم ملک [6] عزالدین یحیی مقطع ست گانو و فیروز خان پسر نصرت خان امیر کره بدفعِ فسادِ فخرالدین در سنار گانو رفتند - او با جمعیت خویش مقابل آمد - یکدیگر مقاتله شد - اخر الامر فخرالدین منهزم گشت - و ازان مقام فرار [7] نمود - پیل و اسپ او نیز بدست آمد - قدر خان همانجا ماند - و امرای دیگر در اقطاعاتِ خویش رفتند - چون بشکال رسید اسپانِ [8] لشکر قدر خان بیشتر سقط شدند - و او از سبب آنکه مال بسیار از جنس تنکهای نقره جمع کرده بود بعد دو سه ماه درون در سرای آورده یکجا توده [9] میزد و مي گفت همچنین پیش داخول توده خواهم زد - هرچند که بیشتر جمع کنم بهر خدمتی بهتر باشد - ملک حسام [10] الدین مي گفت که مال بسیار در اقطاعاتِ دور دست

---

[1] M. omits بتمامي

[2] M. بتمام کشته

[3] B. بعده چون بهرام

[4] B. تسع و سبعمائه

[5] B. بلغاک کردند

[6] B. omits ملک

[7] M. فرار نموده

[8] M. اسپان و لشکر قدر خان بیشتري

[9] M. بوده مي زد

[10] M. حسام مي گفت

جمع کردن زیان دارد - خلق طمع مي بندد و کم دانان درگمان مي افتند که چه سبب در حضرت نمي فرستد - مالِ خزانه هرچه جمع شود در خزانۀ بادشاه رسیده بهتر- او نمی شنید - [1] نه حق لشکر به لشکري داد و نه مال بخزانه مي رسانید - لشکر دران طمع بسته بود - همچنان ملک فخر الدین[2] بیامد - لشکر او با فخر الدین یار شد - او را بکشتند - فخر الدین درسنار گانو بنشست و مخلص غلام خود را در لکهنوتي گذاشت [3] - علی مبارک عارضِ لشکر قدر خان غلام مذکور را بکشت - و لکهنوتي را بگرفت - اما علامتِ بادشاهي ظاهر نکرد و در حضرت عرایض فرستاد که من لکهنوتي را بدست آوردهام اگر بندۀ از حضرت تعین شود در لکهنوتي بنشیند [4] من متوجه حضرت شوم - سلطان اتفاق کرد که یوسف شحنۀ شهر را مراتب خاني داده [5] روان کند - هم دران ایام ملک یوسف برحمت حق پیوست - سلطان بدان نپرداخت - و کسی را در لکهنوتي نفرستاد - بضرورت علی مبارک سببِ مخالفتِ فخر الدین علامت بادشاهي ظاهر گردانید - و خود را سلطان علاؤالدین خطاب کرد - بعد چند روز ملک الیاس حاجي صاحب خیل بود و جمعیت بسیار داشت با بعضی امرا و ملوک و خلق لکهنوتي یار شده علاؤ الدین را بکشتند - ملک الیاس حاجي بادشاه شد - و خود را سلطان شمس الدین خطاب کرد - و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه بقصد سنار گانو روان شد - و ملک [6] فخرالدین را زنده بدست آورده مراجعت فرمود - بعد چند روز او را هم در لکهنوتي بکشت - ازان باز لکهنوتي [7] مدتی در قبض سلطان

1 M. او نمی شنیدند حق لشکر بلشکر می داد

2 B. ملک فخر الدین یار شده او را بکشتند

3 M. غلام خود در لکهنوتي برداشت

4 M. بنشستند

5 M. داد روان

6 M. omits ملک

7 B. ازان باز مدت لکهنوتي

شمس الدين و فرزندان او بود - بعد آن در ضبط بادشاهان دهلي نيامد - و در سنه اثنين و اربعين و سبعمائه سيد حسن كيتهلي پدر ملك ابراهيم خريطه دار در معبر بلغاك كرد - حشمي كه از دهلي براى ضبط [1] معبر نامزد بود بعضى را بكشت - و بعضى را بترغيب بر خود داشت - و تمامي ولايت معبر ضبط كرد - سلطان بدفع آن فتنه در [2] ديوگير رفت تا تلنگ رسيده بود كه زحمتى شد - از آنجا باز گشت - و آوازه شايع شده بوده [3] كه سلطان را در پالكى مرده مي آرند - ملك هوشنگ بديدهن [4] از فتنه متوارى شد - چون تحقيق كرد كه سلطان زنده است باز گشته بحضرت پيوست - سلطان بكوچ متواتر در دهلي آمد و قتلغ خان را در دولت آباد گذاشت - فتنۀ معبر همچنان قايم ماند - و دران ايام در دهلي قحط آغاز شده بود - و در سنه ثلاث و اربعين و سبعمائه گلچندر [5] و ملك هلا چون غدر كرده ملك تتار خرد مقطع لاهور [6] را بكشتند و بلغاك كردند - سلطان [7] خواجه جهان را بجهت دفع شر ايشان نامزد كرد - چون در لاهور رسيد ملك هلاچون و گلچندر كهوكهر مقابل آمدند آخر منهزم گشتند - خواجه جهان آن فسده را مالش داده باز گشت - در سنه اربع و اربعين و سبعمائه بسبب تنگ آوردن لشكر [8] فخرالدين بهزاد بغداداني بنياد نهاده بود - شاهو لودي افغان در ملتان بلغاك كرده فخر الدين بهزاد را بكشت - ملك نوا [9] برابر او بود از آنجا گريخته بحضرت آمد - سلطان خود قصد ملتان

---

1 M. ضبط معين نامزد بودند

2 M. بدفع آن فتنۀ لكهنوتي ديو گير

3 M. اوازه شايع شده كه سلطان

4 M. بديدهيرا رفته متواري

5 B. كلچندروز و ملك هلاجون

6 M. لاهور بكشتند

7 M. omits سلطان

8 M. لشكر را فخر

9 Ṭabḳāt Akbarī, p. 207 ملك بهورة از ملتان گريخته بدهلى آمد

کرد - در آن ایام در شهر هنوز قحط مُهلِک بود - چنانچه آدمي ادمي را [1] مي خورد * بيت *

قحط [2] تا حدّی که شخص از فرط بی قوتی چو شمع
جسم خود را سوختی بر آتش و بردي بکار

اَلفِرارُ مِمّا لا يُطاقُ مِن سُنَنِ المُرسَلين - چون سلطان در حدود ديبالپور رسيد شاهو طاقت مقاومت [3] نياورد - فرار نمود - در کوه پايه بروفت - سلطان از ديبالپور باز گشته [4] اقطاع ملتان بعماد الملک سرتيز تفويض کرده ميان سنام و سامانه شده [5] و سادات کيتهل و مسلمانان ديگر را بکشت - و مقدمان آن ديار را بتمام روانی کرده در حوالی شهر برد [6] - و ايشان را ديهها و اقطاعات تعين فرمود - و هر يک را کمرهای زر و کلاهای مرصّع و مکلّل [7] بخشيد و همان‌جا ساکن گردانيد - و خود درون شهر در آمد - خلق شهر را فرمان داده تا هر کسی جانب هندوستان برود و چند ماه [8] بگذراند - و خود را از بلای قحط وا رهاند - در اين [9] ايام اهل خراسان بطمعِ بخششِ سلطان که در باب آن طايفه [10] بافراط و اسراف می کرد رسيده بودند - هريکی را بر اندازهٔ حال ايشان سيم و زر و مرواريد و اسپ و جامه و [11] کمربند و کلاه و برده و تحف و تنسخ ديگر از هر جنس چندان داده که هرگز نديده بودند [12] - و در شهرِ دولت

---

[1] M. آدمی آدمي مي خورد

[2] M. omits the lines and the Arabic quotation. The author of these lines is Salmān Sāvājī.

[3] M. طاقت استقامت

[4] B. گشت

[5] M. شد سادات

[6] B. برود و ايشان

[7] M. کلاهها بخشيد

[8] M. چندگاه

[9] M. و دران ايام

[10] M. در باب اين طايفه بود بافراط

[11] M. و جامه وزر کمر و کلاه برده

[12] M. نديده بود و در شهر

سرای اعلي همين طايفه مي نمود - و از هر [1] جنس متاع از برده و زر و نقره و كاغذ و كتاب بود ايشان خريده در خراسان[2] فرستادند - در سنه خمس و اربعين و سبعمائه ملک نظام مقطع كره باغواء و غرور چند غلامي كه ايشان را گرد آورده بود [3] بلغاک کرد - شهرالله برادر عين الملک از اوده لشكر ساخته كرده بر وي زد - لشكر او منهزم گشت - و اورا زنده اسير و دستگير كرد - آن فتنه فرونشست - بعد آن هم در سنة المذكور شهاب سلطاني در بدر بلغاک کرد - و خلق بدر را ترغيب كرده با خود يار [4] گردانيد - قتلغ خان براى دفع [5] شر او آنجا رفت - پسر خرد [6] شهاب الدين مذكور با جمعيت خويش پيش آمد - و مقاومت نتوانست كرد - منهزم شده [7] درون حصار بدر در آمد - پدر و پسر هردو حصاري شدند - قتلغ خان ايشان را بامان دست [8] آورد و در حضرت فرستاد - و در سنه ست و اربعين و سبعمائه علي شه [9] خواهرزادهٔ ظفر خان علائي اميرصده قتلغ خان براى تحصيل [از] ديوگير [به گلبرگه] [10] رفته بود - آن طرف از لشكر و مقطعان و واليان خالي ديد برادران خود را با خود يار [11] گردانيد - بهرن [12] متصرف گلبرگه را بغدر كشت - مالهاى فراوان غارت كرد از آنجا در بدر آمد - نايب بدر را بكشت و اسباب فراوان بدست آورد - ولايت بدر ضبط كرد - ازين حال خبر كردند - قتلغ خان را با [13] بعضي امرا و ملوک و حشم دهار بدفع فتنهٔ او نامزد

---

1 M. از جنس متاع

2 M. مي فرستادند

3 B. گرد آورده بلغاک

4 M. باز گردانيد

5 M. براى فتنهٔ شر

6 M. پسر خود

7 B. شد درون

8 M. بامان در آورد

9 M. عليشاه and Baranī, p. 488 عليشه كه خواهر زادهٔ ظفر خان علائي كه امير صدهٔ قتلغ خان بود

10 B. and M. عليشه مذكور از تحصيل در ديوگير رفته بود ; Baranī, p. 488 ديوگير به تحصيل در گلبرگه رفته بود

11 M. يار كرد

12 Baranī, p. 488 بهيرن

13 B. خان را بعضي

فرمود - چون قتلغ خان آنجا رسید [1] علي شه با جمعیت خویش پیش آمده بجنگ پیوست - آخر منهزم شده درون حصار در [2] آمده - قتلغ خان حصار را [3] محصّر کرد - بعد چند روز علي شه با برادران زنده اسیر و دستگیر شد - قتلغ خان ایشان را بر سلطان در سرگداوری [4] فرستاد - سلطان همه را در غزنین جلا [5] کرد - ایشان را از آنجا باز آرانید و پیش داخول بسیاست پیوستند - در سنه سبع و اربعین و سبعمائه سلطان [6] طرف هندوستان لشکر کشید - چون در سرگداوری رسید عین الملک در حضرت پیوست - مال و اسباب و نفایس دیگر بوجه خدمتي بسیار آورد - سلطان را اتفاق آن شد که اورا با خیل و تبع و برادران در دولت آباد فرستد [7] - قتلغ خان را در حضرت طلبید - این سخن [8] نوعی در سمع عین الملک رسید - گمان برد که مگر بدین بهانه ما را از هندوستان بیرون آورده تلف خواهد کرد - ازین جهت خوف در خاطر او جای گرفت - از سرگداوري [9] شباشب گریخت - و گدارا لبِ آب گنگ شده در اوده رفت - و پیش از آنکه او متخلّف [10] شود سلطان بیشتر پیلان و اسپان و سلاح‌داران و طوایف دیگر برای فراخي علف هم باعتماد عین الملک گدارا لب آب گنگ فرستاده بود - چیزی پایگاه داشته - و آن ازان بود که ملک فیروز ملک‌نایب باربک عرضه داشت کرد که جمله اسپانِ پایگاه گدارا می روند - بجهت شکار البته حاجت خواهد بود - جمله فرستادن مصلحت نیست - آنگاه چیزی اسپان در پایگاه داشته بودند - شهر الله برادر عین

---

1 M. آنجا برسید

2 M. حصار آمده

3 M. حصار محصر

4 M. سرک داوري

5 M. جدا کرد

6 M. omits سلطان

7 M. فرستاد

8 M. این نوعی بسمع

9 M. از سرک دواري شباشب

10 M. مختلف شود

الملک اسپان و پیلان از گذارا دست آورده و طوایف مذکور را نیز ترغیب کرده برابر خود روانه کرد [1] - عین الملک و او با پیلان و اسپان و حشم تافته بکوچ متواتر فرودست قنوج رسیدند - از آنجا گذارا شده فرود آمدند - سلطان بعضي امرا و ملوک را که پیش ازین بجانبِ [2] اقطاعات خویش وداع داده روان کرده بودند - چنانچه خواجه جهان را جانب دهار و ملک عماد الملک را جانب ملتان - و ایشان تا بیانه رسیده بودند - طلب فرمود - و امرای دیگر از اطراف نیز بیامدند - سلطان هم از آنجا پیشتر شده متصل حصارِ قنوج نزول کرد - عین الملک بوقت نماز دیگر در گذر لیدبه [3] گذارا شد - این خبر به سلطان رسید - گفت لیدبه ایشان را فال بد است و ما مستعدیم - چون آخر شب شده در لشکرگاه بیامدند - پیاده شده بر طریقی که در جنگهای هندوستان [4] جنگ میکردند بحرب پیوستند - سلطان ازین طرف پیلان و حشم را فوج فوج کرده بود - حملهٔ اول هزیمت در ایشان افتاده - شهر الله با زخم در لب آب گنگ افتاده غرق شده - همچنین بتمام لشکر با اسپ و اسلحه در آب مي افتادند و غرق مي شدند - بعضي که سلامت بیرون آمدند [5] بدست هندوان غارت شدند - عین الملک زنده اسیر و دستگیر گشت - اورا ابراهیم بنگي [6] برهنه برلاشه سوار کرده پیش سلطان آورد [7] - چند روز پیش داخول حضرت موقوف بود - آخر رها شد - و بمراحم خسروانه [8] مخصوص گشت - سلطان از آنجا سمت دارالملک

---

1 M. مذکور را بترغیب برابر خود روان کرد

2 M. بجانب او اقطاعات

3 B. دیگر در کدارا به کدارا شد

4 M. بر طریقي که در جنگلهای هندوستان جنگ می کردند

5 M. بیرون مي آمدند

6 M. براهیم نیکي

7 M. سلطان آورده

8 M. بمراحم فراوان

دهلي مراجعت فرمود - و قتلغ خان را از دولت آباد با خيل و تبعِ او در حضرت طلب شده - قتلغ خان بر حکم فرمان برادر خود عالم ملک را آنجا گذاشته متوجه گشت - در سنه ثمان و اربعين و سبعمائه اميران صدهٔ ديهوئي [1] و برودہ - مقبل بندهٔ خواجه جهان را که نايب وزير گجرات بود [2] و در حضرت مي آمد بزدند - و بلغاک کردند - رخت و خزانه و اسباب و اسلحه بتمام بر دست ايشان آمده [3] - ملک عزيز [4] ضابط دهار [5] قصد امير صدهٔ مذکور کرد - او نيز کشته شد - سلطان بدفع اين فتنه با لشکرهای انبوه بيرون آمد - چون نزديک گجرات رسيد بعضي امرا چنانکه ملک علي شير [6] جاندار و ملک احمد لاجين [7] و چند امرای ديگر را در دولت آباد بر عالم ملک فرستاد - تا اميران صدهٔ دولت آباد را حضرت آرند - عالم ملک اميران صدهٔ مذکور را بر حکم فرمان اعلی [8] روان کرد - چون ايشان بامرای مذکور درگهی [9] مانک گنج رسيدند خوف در باطن ايشان راه يافت که ما را برای کشتن مي برند - شب اتفاق غدر کردند - بوقت کوچ بر امرای مذکور زدند - ملک احمد لاجين کشته شد - ديگران گريختند - اميران صدهٔ مذکور [10] در دولت آباد رفتند - عالم ملک [11] در کوشک دولت اباد حصاري [12] شده - اميران صده مذکور عالم ملک را سبب آنکه با ايشان زندگاني نيکو کرده بود امان داده جانب شهر فرستادند - اسماعيل مخ [13] را باسم بادشاهي اجلاس دادند - و سلطان ناصر

1 M. صده دسهوئي و برورده مقبل بند خواجه and B. برودره
2 M. omits بود
3 M. اسلحه بر دست ايشان آمد
4 B. ملک عزير
5 M. omits ضابط دهار
6 M. علي سر جاندار
7 M. ملک احمد احمد لاحين
8 M. فرمان روان
9 M. مذکور در کهتي بانکه کنج رسيدند
10 B. در دولت آباد حصاري شده
11 B. ملک عالم
12 B. omits حصاری شده
13 M. اسمعيل را باسم

الدین خطاب کردند - این خبر بسمع سلطان رسید پیشتر شد - و لشکر بدفع امیران صده دیهوئی و بروده [1] فرستاد [2] - امیران صده با لشکر سلطان جنگ دادند - آخر منهزم شده در دولت آباد رفتند و با امیران صدهٔ دولت آباد پیوستند - سلطان هم از آنجا راه دولت آباد گرفت - با اسمعیل منخ مصاف کرد - اسمعیل طاقت مقاومت نیاورد منهزم شده در حصار دهاراگر [3] بر نشست - خلق بسیار کشته شد - و مسلمانانِ دولت آباد بعضي اسیر و غارت شدند - و بعضي برابر اسمعیل رفتند - سلطان همانجا بود که خبرِ طغیان ملک طغي از گجرات رسید که ملک مظفر را کشته [4] و مال و اسپان او بتمام دست آورده است - سلطان ملک جوهر [5] و خداوند زاده قوام الدین و شیخ برهان الدین بلارامي و چند امرای دیگر را در دهاراگر [6] گذاشت - و ملک عماد الدین سرتیز [7] را با لشکرهای قاهره [8] دنبال لشکر دولت آباد که منهزم شده جانب بدر رفته بود نامزد کرد - و خود سمت گجرات دنبال طغي روان شد - لشکر دولت آباد که حسن کانکو سر ایشان بود کمین ساخته بر عماد الملک زد و اورا بکشت - لشکر عماد الملک منهزم شده در دولت آباد بیامد و ملک جوهر و امرای دیگر که در دولت آباد پیش دهاراگر [9] فرود آمده بودند طاقت استقامت نیاوردند - از آنجا برخاستند - حسن کانکو متعاقب ایشان در دولت آباد آمده [10] - اسماعیل منخ را دور کرد - خود بادشاه شد و سلطان علاؤ الدین خطاب کرد - از آن مدت باز اقطاع دولت آباد در قبض و تصرف حسن کانکو و پسران او مانده - سلطان طرف گجرات دنبال طغي

---

1 B. برودره
2 B. فرستاده
3 M. دهار کر
4 M. کشته مال
5 M. جوهر که خداوند زاده
6 M. دهارا گیر
7 B. عماد الملک شیرم
8 M. با لشکر ها دنبال لشکر
9 B. دهارا گیر
10 B. آمد اسمعیل

و منهزم گشته[1] با سلطان مقابل شد و او دو کرت جابجا مي گشت - و او دو کرت با سلطان مقابل شد - او بحضرت بود - هم درين مهم ملک فيروز ملک را از دهلي طلب شد - او بحضرت پيوست - بعد چند گاه ملک کبير پسر قبول خليفتي [2] نقل کرد - خواجه جهان و ملک مقبول قوام الملک در دهلي بودند - و درين ايام تمامي[3] سعي و کوشش و جهد و جهادِ سلاطينِ ماضيه اَنَارَاللهُ بُرهَانَهُم که براي [4] ظهور اسلام و شفقتِ دين و خصبِ نعمات و امنِ طريق و آسايشِ خلق و ارامشِ ملک و آباداني ولايت و ضبطِ اقاليم کرده بودند خصوصاً سلطان علاؤ الدين خلجي نَوَّرَ اللهُ مَرقَدَه آن همه [5] بضعفِ اسلام و فتورِ دين و قصورِ اسباب و فسادِ متمرّدان و خوفِ راهها و محنتِ خلق و شورشِ ملک و اقاليم بدل گشته بود - و ظلم بجاي عدل و کفر بجاي اسلام استحکام يافته - و اين را وجوه و اسباب بسيار است - سبب اول آنکه ترمه[6] شيرين مغل بيشتري خلق قصبات و رعايا و قريات را نهب و تاراج بکرده[7] بعد آن ولايت آبادان نشده[8] - سبب دوم [9] آنکه ابواب ولايت يکي بده و يکي به بيست و مواشيها را براي چرائي [10] داغ کردند - خلق خانها و مواشيها گذاشته در مواسات و محلهاي قلب رفته[11] - و مفسدان قوت گرفتند بعده ولايت نهب شد و بخرابي روي نهاد - سبب سيوم [12] آنکه امساکِ باران و قحطِ مُهلِک در کل ولايت عام شد چنانچه مدت هفت سال قطرهٔ از آسمان نباريد و ابري در روي هوا پديد نشد - سبب چهارم آنکه

---

[1] B. شد منهزم

[2] B. ملک کبير نقل کرد

[3] M. بتمامي

[4] B. که ظهور

[5] M. omits آن

[6] M. ترمه شيرين بيشتري خلق

[7] B. تاراج برده

[8] M. نشد

[9] B. سبب ديگر

[10] M. جزائي

[11] M. رفت مفسدان

[12] B. سبب آنکه

خلق دهلي را بتمام در دولت آباد روانه[1] کردند - و خلقِ قصباتِ جوار را در شهر آوردند - و بار دیگر روانه[1] کردند - و اسبابها که از آبا و اجداد بر ایشان رسیده بود همچنان در خانها نهاده و آماده بگذاشتند - بعد ازان نه آن اسباب بر ایشان رسید و نه اسباب دیگر توانستند کرد - و نه شهر آبادان شد و نه قصبات - سبب پنجم آنکه موازنهٔ هشتاد هزار سوار در کوه قراجل[2] نامزد کردند - خارجِ غلام و چاکر[3] که در تبع[4] ایشان بود - جمله لشکر به یکبارگي در سوراخ اجل[5] در رفت - و به تمام کشته شد - چنانکه دو سوار از ایشان[6] باز نگشت - و آنچنان لشکر بار دیگر جمع نشد - سبب ششم آنکه هرکه از خوف جان در دیارِ بلغاک می‌کرد خلق آن[7] دیار بعضي بوسمت کشته مي شد و بعضي بخوف متخلّف[8] می‌گشت - في الجمله آن دیار خراب میشد و مقدمان[9] و مفسدان قوی گشتند - و ایشان خون ریزیها کردن گرفتند و هیچ کسي مانع نشد - زیراچه سلطان تمام حشم و خدم خویش را این چنین خراب و ابتر کرده بود که کسی را خوردنی نبود - سبب هفتم انکه شهر[10] و اطراف از امرا و ملوک و معارف[11] و مشاهیر و علما و سادات و مشایخ و مسکین و گدا و فقیر و محترف و مهاجن و مزارع و زعیم[12] و مزدور بتیغِ جور و قهّاري و ستم و ظلم و[13] جبّاري به سیاست مي پیوستند - و پیشِ داخول از کشته[14] پشته و از مرده توده

---

[1] M. رواني کردند
[2] Baranī, p. 477 قراجل
[3] B. چاکری
[4] B. طبع
[5] M. سوراخ در رفت
[6] M. سوار نیز از
[7] M. خلق دیار
[8] M. متخلف فی الجمله
[9] M. omits from سبب upto و مقدمان
[10] M. خلق شهر
[11] M. ملوک و علما
[12] M. omits زعیم
[13] M. ظلم جباري
[14] B. کشته و پشته

می شد - چنانکه جلادان از کشیدن پوستِ کشتگان [1] بستوه آمده بودند - و کارِ مملکت بکلي فتور پذیرفته بود - و امورِ سلطنت مطلقاً قصور گرفت [2] - از هر جانب که سدِّ فتنِ مملکت منظور [3] می‌شد از جانب دیگر رخنهٔ عظیم می افتاد - و از هر جهت که قرارِ سلطنت در خاطر می گذشت جهت دیگر خللی فاحش [4] میزاد - و اساسِ سلطنت که بادشاهان ماضي قرار داده بودند بکلي منهدم گشت - سلطان درین کار حیران و متحیر می‌بود - البته از آنچه بر خویش گرفته [5] بود وبدان خللِ ملک و نقصانِ دین و تشویشِ باطن و پریشانيِ ظاهر خود معاینه میکرد باز نمي آمد - و اسبابِ ملک [6] داری و دستگاهِ شهر یاري از هیچ به هیچ نمانده بود - سبحان الله گوئي آن جمله را پیش خود از منزلِ دنیا روان کرده بود - خود جریده ماند - تا چون وقت در رسد خود نیز بر ایشان به پیوندد - همچنین روایت میکنند که در کشتن [7] و سیاست بحدّي اهتمام داشت که چهار نفر مفتي را درون کوشک - خانها داده بود - هرکه را که به تهمتي میگرفت اول از جهت [8] سیاست او با مفتیان مذکور گفتار میکرد - و ایشان را گفته بود اگر کسي بناحق کشته شود و شما در گفتنِ حق از جانب او تقصیر کنید [9] خون آن‌کس در گردن شما باشد - مفتیان مذکور در گفتن حجّت فرو گذاشت نمي کردند - اگر ایشان محجوج می‌شدند آن متّهم [10] را [11] في الحال اگرچه نیم شب می بود میکشت - فامّا اگر سلطان محجوج

[1] M. جلادان کشتگان ستوه

[2] B. قصور گشت

[3] M. مملکت منطوی

[4] M. فاحشه می زاد - سلطان درین

[5] M. گرفت بود

[6] B. اسباب داري

[7] M. کشش و سیاست

[8] B. از سیاست

[9] M. تقصیر کنند

[10] B. آن مهتم

[11] M. omits را

مي شد یک مجلس مفتیان مذکور را باز مي گردانید - برای دفع حجت ایشان جوابي مي اندیشید - اگر ایشان را مجال حجت نماندي همان وقت اورا سیاست میکرد - و اگر سلطان محجوج مي شد همدران ساعت خلاص میداد - و این رعایتِ شرع معلوم نیست که از جهت آرامِ خلق[1] میکرد یا سببي[2] دیگر داشت - مي آرند وقتی کفش پوشیده در محکمهٔ دیوان قضای شهر قاضي کمال الدین صدر جهان رفت - و التماس کرد - شیخ زاده جامي مرا[3] بناحق ظالم گفته است - اورا طلب شود تا ظلم بر من ثابت کند تا[4] هرچه بر نهج شرع آید برو[5] کردن فرمایند - قاضي کمال الدین - شیخ زاده را طلب کرد - و جوابِ دعوئ مذکور پرسیده شد[6] - شیخ زاده اقرار کرده[7] - سلطان آغاز کرد که ظلم مرا بیان[8] کند - شیخ زاده گفت هرکه را سیاست میکني حق یا ناحق اَلْعُهْدَةُ عَلَيْكَ[9] - امّا این که زن و فرزندان اورا گرفته به جلادان مي سپاري تا ایشان را بفروشند - این چنین ظلم و ستم در کدام مذهب آمده است - سلطان ساکت شد و هیچ جوابي نداد - چون از محکمهٔ قاضي برخاست فرمود که شیخ زاده جامي را مقید کرده در قفصِ آهنین[10] بدارند - هم چنین کردند - در مهم دولت آباد قفص آورده بالای پیل داشته مي بردند - چون باز گشت در دهلي آمد - پیش محکمه از قفص بیرون آورده گردن زد[11] - غرض از آوردن

---

1 M. آرام مي کرد
2 M. نیتي دیگر
3 B. حامي را بناحق
4 M. با هرچه
5 M. بدو کردن فرمان شده قاضي
6 B. omits شد
7 M. اقرار کرد
8 B. بپایان کند
9 B. العهدة علیک العهدة
10 M. مقید کرده درمیان قفص اورا بالای پیل داشته برده بود
11 M. آورده دو نیم زد

کیفیتِ اسباب خرابیِ ملک و تعدّیِ سلطان درین تاریخ صواب نیست -
* مصرع *
که بیان خطای بزرگان میشود
خطای بزرگان[1] گرفتن خطاست

فامّا برای نصیحتِ اصحابِ دولت و ابوابِ مکنت در قلم آمده تا بشنیدن این قضیه[2] اعتبار گیرند و متنبّه[3] شوند - فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِی الْاَبْصَار - القصه چون از غایت ظلم و تعدّی کار مملکت و امور سلطنت قصور و فتور[4] پذیرفت ازین اندیشه و اندوه[5] زحمت بر تنِ سلطان مستولی شده - معهذا قصد تهته[6] کرده تا طغی را که آنجا پناه گرفته با آن طایفه بدست آورده بکشند - بعد چند روز ازان زحمت صحت یافته امیر قرغن[7] نایب بادشاه خراسان موازنه پنجهزار سوار با التون بهادر مغل بمدد سلطان فرستاده بود - سلطان التون بهادر را با لشکر او بمرحمتهای وافر و انعامهای فاخر مخصوص گردانیده - و ایشان همه برابر سلطان بودند - چون سلطان نزدیک تهته رسید باز همان زحمت عود کرد - بیست و یکم ماه محرم سنه اثنین و خمسین و سبعمائه بر لب آب سنده[8] برحمت حق پیوست * بیت *

آنکه پا از سرِ نخوت ننهادي[9] بر خاک
عاقبت خاک شده خلق بر او مي گذرند[10]

مدت ملک او بیست و هفت سال بود وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَاب *

---

[1] B. خطا بر بزرگان
[2] M. قصه
[3] B. و منتهي شوند
[4] M. قصور رفيق پذيرفت
[5] M. اندوه و زحمت
[6] Baranī, p. 524 تَتّهه
[7] M. قرغن and Baranī, p.524 قزغن
[8] M. بر لب آب رسيد برحمت
[9] M. ننهند بر سر خاک
[10] M. خاک شود بر سر او بر گذرند

ذکر سلطان الاعظم ابو المظفر[1] فیروز شاه طَابَ ثَرَاه

سلطان فیروز شاه پسر اسپدار[2] رجب برادر خرد سلطان غازي غیاث الدین تغلق شاه بود - چون باري تبارک و تعالي واهب المواهب[3] تُؤتِي المُلکَ مَن تَشاءُ است دورِ مملکت و نوبتِ سلطنت برین بادشاه[4] مَلَکَ سیرت - مُصطفی سَریرت[5] - حلیم کریم عادل رسانید - هر ظلم و تعدّی و جور و ستم و خرابيِ ملک و شورشِ خلق که در عهد خدایگانِ مغفور محمد تغلق شاه[6] بود بعدل و انصاف و آرایشِ[7] ملک و قرارِ جهان و امنِ طریق[8] بدل گشت - و وفورِ علم و کثرتِ علما و مشایخ پیدا آمد - بیست و سیوم ماه محرم سنة المذکور در کنارهٔ لب آب سنده بر تختِ مملکت و سریرِ سلطنت جلوس فرموده - خلق از هر جنس در دولت سرای گرد آمد - جمیع ارکانِ مملکت و اعیانِ دولت بفرحت و بهجتِ تمام[9] بیعت عام کردند و موافقت نمودند - سلطان لشکرها را برسم طویله[10] فرود آورد - و روز دوم عزیمت جانب دهلي اختیار شد - صفها بیاراست - همان روز مغلان که برای مدد آمده بودند باشتعال نوروز[11] کرکزِ بدبخت صفها کشیده اتفاق جنگ کردند - بنگاه را فرمان شد

---

1 B. ابوالمظفر فیروز شاه السلطان

2 B. اسپلار

3 M. واهب مواهب

4 B. برین ملک سیرت

5 M. سیرت

6 M. omits شاه

7 M. انصاف آرایش ملک

8 B. امن طریقت

9 B. بهجت تمام عام کردند

10 M. برسم طویل

11 Baranī, p. 533 نوروز کرگن داماد ترمی‌شیرین and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 225 نوروز کرکین که داماد برمه شیرین

تا کنارهٔ آب سنده گرفته روان شود - و لشکرها بار دوم طرف بنگاه شده رود - هم چنان کردند [1] - لشکر مغل نمودار شد و اندک مایه نکبت زیر پایان بنگاه رسانید [2] - لشکرهای سلطان بیشتر شدند - لشکر مغل منهزم شده جانب ولایت خویش رفت - سلطان سلامت بکوچ متواتر در سیوستان رسید - روز جمعه خطبه بنام مبارک سلطان خواندند - هم درین مهم شغل نایب باربکی ملک ابراهیم یافت - و شغل عارضي ملک بشیر را شد و به خطاب عماد الملک مشرّف گشت - هم ازین جا قمر الدین دبیرِ ملک الشرق ملک کبیر مرحوم در عرصهٔ گجرات بر ملک بهرام غزنین ملک نور سر دواتدار و ملک نوا و شیخ حسن سر برهنه و ملوک دیگر که آنجا بودند با خلعتهای خاص و مراحمِ فراوان نامزد شدند - و سید علاؤ الدین رسولدار و [3] سیف الدین و ملک سیف الدین شحنه پیل در دهلي بر خواجه جهان تعین گشتند - و مولانا محمد [4] عماد مذکور و ملک علي غوری بر والي سنده و تهته بر طغی رفتند - و الاغان [5] دیگر بر خداوند زاده [6] قوام الدین و عین الملک در ملتان آمدند - و بعضي در سنام بر ملک محمود بک و بعضي در خطط و قصبات دیگر رفتند - و فرمانِ عام در کل بلاد ممالک بر مضمونِ مرحمت و شفقت و لطف و تربیت [7] صادر گشت - و خود تابوتِ سلطان محمد بالای پیل داشته و چتر بران زه کرده بکوچ متواتر بر سمتِ دار الملک دهلي روان شد - درانگه که سلطان محمد برحمت حق پیوست برای [8] رسانیدن این خبر مایح بندهٔ خواجه جهان سیوم روز

---

[1] B. کردند همچنین لشکر مغل

[2] M. رسانیده

[3] B. رسولدار والدین و ملک سیف

[4] M. مولانا عماد مذکور

[5] M. الاعان دیگر

[6] M. بر خداوند زاده بر قوام

[7] M. لطف و ترتیب

[8] B. رای رسانیدن

روان شد - عنقریب در شهر رسید - و این خبر خواجه جهان را بگفت - خواجه جهان از راهِ عجلت بی تفحّص و [1] تامل کودکي مجهول النسب و مفقود الحسب را آورد و پسرِ سلطان محمد ساخت - و باتفاق امرا و ملوک که در شهر بودند در سیوم ماه صفر سنة المذکور بر تختِ مملکت و سریرِ سلطنت [2] نشاند [3] - و سلطان غیاث الدین محمود خطاب کرد - خود کار گذار شد - سید رسولدار و ملک سیف الدین در شهر رسیدند - ایشان فرمان همایونِ سلطان که بروی صادر [4] بود رسانیدند - چون او آنچنان کاری ناشایسته بی تفکر کرده بود بضرورت هم بران قرار باطل مُصِر ماند - بعضي امرا و ملوک چنانچه ملک نتهو خاص [5] حاجب و اعظم ملک حسام الدین شیخزاده [6] بسطامي و ملک حسن ملتاني و ملک حسام الدین ادهک بروی پیوستند - و بعضي امراي دیگر چنانچه شرف الملک و ملک دیلان [7] و امیر قتلبغه [8] و ملک خلجین و ملک حسن امیر میران و قاضي مصر و خواجه بهاءالدین تهیکره و ملک منتجب بالخي و ملک بدرالدین بوتهاري باخفا [9] عرایض خود پیش تختِ اعلي اَعلاهُ اللهُ [10] تَعالي فرستادند [11] - و حال اخلاص و بندگي خود باز نمودند - خواجه جهان محمود بک را از سنام طلب

---

1 M. بی تامل

2 M. omits و سریر سلطنت

3 B. omits نشاند

4 M. صادر شده بود

5 M. نتهو صاحب حاجب

6 B. ملک حسام الدین متوادهک بروی پیوستند و بعضي امرا

7 B. دهیلان Ṭabaķāt Akbarī, p. 226 ملک دیدان

8 M. قتبغه and B. قتلبغه و ملک ذوالجی و ملک حسن

9 B. باخفاء عرض عریضه

10 M. اعلاه تعالی

11 B. فرستادند - و شیخ زاده نظامی و ملک حسن ملتاني و ملک حسام الدین و حال اخلاص

کرد - او در آمدن اهمال نمود و عرضه داشت متضمن اخلاص پیش تخت اعلي روان کرد - و بر خداوند زاده ترمد و عین الملک در ملتان نیز نبشته‌ها فرستاد - ایشان عین آن نبشته‌های خواجه جهان را در حضرت روان کردند [1] و سلطان را خبر اختلاف و اختلال خواجه جهان روشن شد - و ایشان متعاقب در لشکر سلطان پیوستند - بمراحم خسروانه و عواطف پادشاهانه [2] مخصوص گشتند - خواجه جهان شنید که بکوچ متواتر سلطان می‌رسد و جمیع خلایق با او متفق است - سید جلال الدین کرمتي و ملک دیلان و مولانا نجم الدین راضي و داؤد مولا زادهٔ خود را برسالت در لشکر روان کرد و باز نمود که سلطنت و بادشاهي هنوز در خاندان سلطان محمد است - حضرت خدایگاني باسم نیابت ملک داري و ولیعهدي مصالح ملک را تلقّی نماید - و باستقلال پرداخت امور ملکی مشغول گردد - و یا چند اقطاع از اقطاعات هندوستان اختیار کند - و هر امیري را که خواهد برابر برد - چون رسولان مذکور در لشکر رسیدند سلطان محضر کرد - و سلطان المشایخ قطب الاولیاء نصیر الحق و الشرع و الدین رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ و مولانا کمال الدین سامانه و مولانا شمس الدین باخرزي [3] را حاضر گردانید و فرمود شما را معلوم است که من پیش خدایگان مغفور چه حد قرب داشتم - شنیده باشید که خواجه جهان پسرکی را بدروغ پسر سلطان محمد ساخته - اگر سلطان را پسرکي [4] بودي از من پنهان نماندی - و براي پرورش هیچ کس قریب تر و مشفق تر از من نبودی - او را بر تخت نشانده است و خلق شهر را با او بیعت داده - اکنون رای شما چه اقتضا مي کند - و چه رخصت می دهد و صواب چیست - مولانا

---

1 M. کرده سلطان

2 M. بمراحم و عواطف مخصوص

3 M. باحرزي حاضر

4 M. پسری بودی

کمال الدین گفت هرکه اول در مملکت شروع کرده است او اولی تر است - و آن حضرت خدایگان اند[1] - رسولان که آمده بودند سید جلال الدین کرمتی و مولانا نجم الدین راضي و ملک دیلان هم در لشکر ماندند - داؤد مولا زادهٔ خواجه جهان را باز گردانیدند - فرمان شد بر خواجه جهان بگوئی اگر حقوقِ نعمت ما را و قدمِ خدمت خود را یاد کني از استبداد و جهل و ضلالت باز آئي و راه اطاعت سپري - مراحم در حق[2] تو بیشتر شود و گناه تو بخشیده گردد - داؤد در شهر آمد و آنچه فرمان شده بود بدو رسانید - او بدید[3] که شوکت و قوتِ خدایگاني تضاعف مي شد و خلق از هر طرف مي پیوست دریں ایام ملک ابو مسلم و ملک شاهین بک پسران ملک محمود بک با عرایض و خدمتي‌ها بدرگاه پیوستند و بمراحم مخصوص شدند - چون سلطان در خطهٔ سرستي رسید ملک قوام الملک[4] روز پنجشنبه آخر ماه جمادی الآخر سنة المذکور بوقت نماز پیشین با جمیع حشم و خدم[5] خود اسلحه پوشیده از شهر بیرون آمد - احرامِ حضرت جهان پناه بگرفت - و امیر معظم کتبغه نیز موافقت نمود - و همان روز الاغان و در منزل فتح آباد بحضرت پیوستند - هم دریں منزل شاهزاده مبارک قدم فتح خان ولادت یافت - و هم دریں منزل خبر کشته شدن طغي از گجرات رسید - دوم روز از بیرون آمدن قوام الملک - خواجه جهان بضرورت بر سمت حضرت بیرون آمد - بالای حوض خاص نزول کرده در منزل[6] هانسي با امرای دیگر در حضرت پیوست - دستارها در گردن کرده در مجلس

---

1 M. خدایگاني است

2 M. مراحم در حقیق پیشتر and B. شترازان

3 M. او بزور و شوکت

4 B. قوام الدین

5 M. خدم و حرم خود

6 M. منزلها هانسي

حجابات [1] ایستادند - فرمان شد احمد ایاز را [2] بکوتوال هانسي تسلیم نمایند - و ملک خطاب را به تبرهنده برند [3] و منتهو خاص حاجب را در سنام جدا کنند [4] و شیخ زاده بسطامي را فرمان شد از مملکت بیرون رود - و حسام الدین ادهک و محسن در حبس سالار در افتادند - سلطان در ماه رجب رجّب قدّره سنة المذکور در سواد شهر نزول فرمود - عامهٔ خلایق [5] استقبال کردند - و بمراحم خسروانه [6] مخصوص شدند - و بطالع سعد و به پیروزی [7] دوم ماه مذکور در قصر همایون [8] فرود آمد - و در پرداختِ مصالحِ مملکت و امور سلطنت مشغول گشت - در ماه صفر سنه ثلاث و خمسین و سبعمائه طرف سرمور سواري کرد - بعد چهار ماه جانب شهر مراجعت فرمود - روز دو شنبه سیوم ماه جمادی الاول سنة المذکور شاهزاده [9] محمد خان در شهر ولادت یافت - این بشارتِ فرخنده و این خبرِ خجسته به سلطان رسانیدند - وصول مقدمِ [10] مبارک اورا میمون داشتند * بیت *

مبارک باد و میمون باد و فرخ باد و فرخنده
وصول امید این کرکـــز ببرجِ نیّرِ اعظم

جشنها ساختند و شادیها [11] کردند - خلقي که در نوبت بادشاهي تولّد شد همین شاهزاده بود - و از آن روز باز که این شاهزاده از کتمِ عدم بصحرای وجود آمد کار مملکت هر روز تضاعف مي پذیرفت - و رونقِ سلطنت ازدیاد مي یافت [12] - الغرض بعد چند ماه هم در سنة المذکور

---

1 M. حجاب ایستادند
2 B. ایاز را کوتوال
3 M. ببرند
4 B. جدا کند
5 M. عامهٔ خلق
6 M. omits خسروانه
7 M. omits و به پیروزي
8 M. قصر حانون
9 B. and M. و شاهزاده
10 M. قدم مبارک
11 M. omits the couplet and B. شادی کردند
12 M. ازدیاد یافت بعد

طرف کلانور سواری فرمود - و در جانب منجهور شکار [1] کرده جانب
دار الملک دهلي باز گشت [2] - همدران سال مسجدِ جامع نزدیک
کوشک و مدرسه بالای حوض خاص بنا کرده [3] - هم درین سال شیخ
زاده صدر الدین نبیسهٔ شیخ کبیر قطب الاولیاء بهاء الحق و الشرع و
الدین زکریا رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْه شیخ الاسلام شد - و قوام الملک [4] مقبول
که نایب وزیر بود وزارت مملکت یافته [5] و به خطاب خانجهاني مشرّف
گشت - مسند و بالشهای زر دوزی ارزاني فرمود [6] - و خداوند
زاده قوام الدین خداوند خان شد - و شغل [7] وکیلدری یافت -
تاتار ملک تاتار خان شد [8] - هر سه نفر [9] چترهای گوناگون یافتند -
ملک الشرق [10] شرف الملک نایب وکیلدر و سیف [11] الملک شکار
ک و خداوند زاده عماد الملک سر سلاح‌دار و عین الملک [12] مشرف
ممالک و ملک حسین امیر میران مستوفی ممالک شدند - و هم ماه
شوال سنه اربع و خمسین و سبعمائه سلطان با لشکرهای انبوه طرف
لکهنوتي بیرون آمد - و خانجهان‌را در شهر [13] گذاشت - امورِ مملکت
احکامِ سلطنت کلي و جزوی بدو مفوّض گردانید - و بکوچ متواتر در
لکهنوتی روان شد - چون نزدیک گورکهپور رسید اُدی سنگه در حضرت پیوست

---

1 M. مجهور شکارها کرده
2 B. باز گشته
3 M. بنا فرمود
4 M. قوام الملک ملک مقبول نایب
5 M. یافت و بخطاب
6 M. زردوزي دادند
7 M. و شغل omits
8 M. تاتار خان گشت
9 M. هر سه ملک
10 B. ملک شرف الملک
11 M. و خداوند سیف الملک
12 B. عین المک مستوفي ممالک مشرف و ملک حسین
13 M. در سر گذاشت

بیست - لکه تنکه نقد و دو زنجیر پیل خدمتی آورد - و بمراحمِ خسروانه مخصوص گشت - سلطان بیست و هفتم[1] ماه ربیع الاول یکایک درون حصار اکداله[2] در رفت - آنجا جنگی محکم شد[3] که در تحریر و تقریر نگنجد بنگالیان بشکستند و بسیار کشته شدند[4] - ستیدانو[5] مقدّمِ نایکان آن روز کشته شد - بیست و نهم ماه مذکور لشکر از آنجا بیرون رفته کنارهٔ لب آب گنگ[6] فرود آمد - الیاس حاجی در اکداله حصاری[7] شده بود - در پنجم ماه ربیع الآخر با جمیع حشم و خدم و بنگالیِ بی شمار مستعد جنگ شده[8] بوقت نماز پیشین از حصار بیرون آمد - سلطان لشکرها فوج کرده صف بکشید[9] - بمجرد آنکه نظرِ الیاس حاجی بر سلطان افتاد هراسیده روی بهزیمت نهاد - لشکر حمله کرده چتر و چهل زنجیر[10] پیل او بدست آمد - و سوار و پیادهٔ بیشمار علفِ تیغ گشت - سلطان روز دوم مقام کرد - سیوم روز بر سمت دار الملک دهلی مراجعت فرمود - بعد چندگاه شهر معظّم فیروز آباد را حَرَسَها اللّٰهُ عَن الآفات بنیاد نهاد - در سنه ست و خمسین و سبعمائه طرف شهر دیبالپور عزیمت کرد - جوئی از آب ستلدر[11] بکشید تا جهجز که چهل و هشت کروه باشد ببرد - و در سال دوم جوئی فیروز آباد از حوالی کوه مندتی[12] و سرمور کشید و هفت لب آب دیگر دران آب انداخته

---

[1] M. بست و هشتم

[2] B. اکداله محل برون در رفت

[3] M. محکم شد بنگالیان

[4] M. گسسته شدند

[5] M. سهدیو مقدم بایکان

[6] M. آب کنکی فرود

[7] M. حصاري شد

[8] M. omits شده

[9] M. صف کشید

[10] M. omits زنجیر

[11] Ṭabaḳāt Akbarī, p. 230 آب ستلد کشیده تاجهجر

[12] Ṭabaḳāt Akbarī, p. 230 نهری از آب جون از حوالی مندل و سرمور کشید و هفت نهر دیگر باو جمع کرده

در هانسي رسانیدند - از آنجا در اراسن [1] برد و آنجا حصاري مستحکم بنا فرمود و حصار فیروزه نام کرد - و زیر کوشک آن حوضي وسیع بکافت - و از آن جوی پر آب گردانید و جوی دیگر از کهکهر [2] کشیده زیر حصار سرستي برد و از آنجا تا هرني [3] کهیره رسانید - و درین میانه حصاري ساخته فیروز آباد نام کرده و جوی دیگر از اب آب بدهي [4] جون کشیده در حصار فیروزه برد - و در حوض انداخته ازآنجا نیز پیشتر برد - در ماه ذی الحجه روز عید اضحیه [5] سنة المذکور خلعت و منشور خلیفه الحاکم بامر الله ابو الفتح ابي بکر بن [6] ابي الربیع سلیمان از دار الخلافة مصر متضمّنِ تفویضِ ممالک هند رسید - و هم درین [7] سنة المذکور رسولان لکهنوتي از الیاس حاجی با تحفه و نفایس بسیار رسیدند - بمراحم فراوان و عواطفِ بی پایان مخصوص شده باز گشتند - و در کرت دیگر خدمتیان [8] و تحفه از الیاس حاجي بیاوردند - و در حصار فیروزه پای بوس کردند - فرمان شد این متاع بر بندگان کمینهٔ ما بیشتر ازین باشد - باید که بعد ازین پیلان چیده که از بنادر [9] حاصل میشود بیارند - سنه ثمان و خمسین و سبعمائه ظفر خان محمد کر [10] فارسي از سنار گاون تافته از راه دریا در توسائین [11] با دو زنجیر پیل خدمتي بدرگاه پیوست - و بمراحم مخصوص گشت و نیابت وزارت یافت - در ماه ذي الحجه سنه تسع و خمسین و سبعمائه طرف

---

1 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 230 برالیسن

2 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 230 کهکر

3 M. هربي کهیر, see Elliot, III. p. 8.

4 M. بدهني

5 M. عید الضحیه

6 M. omits بن

7 M. درسنه

8 B. خدمتی باب

9 M. که از برادر

10 M. کز فارسي Ṭabaḳāt, p. 230 ظفر خان فارسی

11 B. دریا توسائین

سامانه عزیمت فرمود و آنجا شکار [1] مي باخت - در اثنای آن خبر رسید که فوجي از مغل در حدود دیبالپور رسیده است - ملک قبول سرپرده دار با لشکرها نامزد شد - مغل [2] از پیش لشکر عطف کرده در ولایت خود رفته - سلطان بر سمت دار الملک دهلي مراجعت کرد - و در آخر سنة المذکور ملک تاج الدین نتبه [3] و چند امرای دیگر از لکهنوتي باسم رسالت با تحفه و خدمتیان [4] در حضرت آمدند - و بانواع مراحم مخصوص گشتند [5] . سلطان نیز اسپان ترکي و تازي و میوه‌های خراسان از هر جنس و تحفهٔ دیگر بر دست ملک سیف الدین شحنهٔ [6] پیل برابر ملک تاج الدین نتبه برای [7] سلطان شمس الدین در لکهنوتي روان کرد - چون در بهار [8] برسیدند شنیدند که سلطان شمس الدین وفات یافت - و پسر او سلطان سکندر بادشاه شد - رسولانِ لکهنوتي را در بهار داشتند و این کیفیت در حضرت اعلي باز نمودند - فرمان شد تحفه و نفایس در حضرت بفرستند - و اسپان [9] حشم بهار را بدهند و رسولان را در کره برسانند - همچنان کردند - در سنه ستین و سبعمائه سلطان با لشکرهای انبوه عزیمت لکهنوتي مصمّم کرده روان شد - خانجهان را در دهلی گذاشت - و تاتار خان را از حد ولایت غزنین [10] تا ملتان شقدار کرده آنجا داشت - چون سلطان در ظفر آباد رسید هوای بشکال قریب شد - همانجا مقام کرد - و درین منزل اعظم ملک شیخ زادهٔ بسطامي که بر حکم فرمان از مملکت بیرون رفته بود از خلیفه خلعت آورد - سلطان در باب او مرحمت کرد - و اعظم خان

---

1 M. و انجانب شکاری می تاخت

2 M. omits مغل

3 M. بیته

4 M. خدمتیات

5 B. گشته

6 M. شحنیک پیل

7 M. بر سلطان

8 M. بهار رسیدند

9 B. اسپان بهار را بدهید

10 M. غزنین ملتان

خطاب فرمود - و سید رسولدار از برلد برابر رسولان لکهنوتي آمده بود باز در لکهنوتي نامزد شد - سلطان سکندر سید رسولدار را با پنج زنجیر پیل و تحفه و نفایس در حضرت فرستاد - و پیش از رسیدنِ سید رسولدار - عالم خان از لکهنوتي در حضرت آمد - بروی فرمان شد که سلطان سکندر نادان و بی تجربه است راهِ اخلاص گذاشته است - ما اول نخواستیم که تیغ درمیان آریم - چون او چنانچه شرطِ اطاعت است بجا نیاورد اینک [1] ما خود مي رسیم - سلطان بعد بشکال [2] با لشکر [3] ها جانب لکهنوتي روان شد - در اثنای راه شاهزاده فتح خان اسباب ملک داری چنانچه پیلان و فراش خانهٔ لعل یافت - و سکه بنام او زدند و اصحاب شغل تعین شدند - چون سلطان در حد پندوه رسید سلطان سکندر در حصار اکداله جائي که سلطان شمس الدین به دز [4] او حصاری شده بود حصاری شد - سلطان سیزدهم ماه جمادي [5] الاول سنه احدي و ستین و سبعمائه بر در حصار اکداله نزول فرمود - چون چند روز در استعدادِ حصار گیری گذشت ایشان را معلوم شد که ما را حدِّ مقاومت با این [6] لشکر نخواهد بود - بضرورت امان خواستند و صلح جستند - پیل و مال و اسباب خدمتي قبول کردند - سلطان بیستم ماه جمادی [7] الاول سنة المذکور از پیش اکداله کوچ کرده مراجعت فرمود - چون در پندوه رسید سلطان سکندر سي و هفت زنجیر پیل و تحفه و نفایس دیگر خدمتي فرستاد - سلطان بکوچ متواتر در جونپور آمد - موسم بشکال شد - همانجا ماند - چون

---

1 M. نیاورد آنکه ما خود
2 M. برشکال
3 M. با لشکر جانب
4 M. بزر او حصاري
5 M. جماد الاول
6 M. با آن لشکر
7 M. جماد الاول

بشکال بگذشت [1] در ماه ذي الحجة سنة المذکور با لشکرهای قاهره از راه بهار طرف جاج نگر عزیمت کرد - فرمان داد تا [2] لشکر ستور و عورات و اسپ لاغر و مردم ضعیف نیاید [3] - ملک قطب الدین برادر ظفر خان وزیر را با پیلان و بنگاه در کره گذاشته خود بکوچ متواتر روان شد - چون در سیکهره [4] رسید آن را بتاخت - رای سیکهره انحراف نمود - ازآنجا شکر خاتون [5] دختر رای سادهن [6] با دایه بدست آمد - سلطان اورا در محل دختران بپرورد - چون سلطان پیشتر شد ملک عماد الملک را با بعضي بندگان برابر بنگاه یک منزل عقب گذاشت - هم درین محل احمد خان که از لکهنوتي عطف کرده در کوه رنتهبور [7] مانده بود بحضرت پیوست - بمراحم مخصوص گشت - سلطان از آنجا در شهر بانارسي [8] که مسکن رای بود رسید - لب آب مهاندري را بگذشت [9] رای فرار نمود - جانب تلنگ رفت - سلطان یک منزل بر عقب او پیشتر شد - چون معلوم شد که رای دور رفته است [10] سلطان باز گشته هم دران حدود شکار مي کرد - رای بیر بهان دیو کسان فرستاد و صلح جست تا خلق او کشته نشود - و سلطان بعادت باز گردید - سي و سه زنجیر پیل و تُحَف و نفایس دیگر بوجه خدمتي پیش فرستاد - سلطان از آنجا باز گشته در بدماوتي و برمتلاولي [11] که مرغزار پیلان بود شکار مي کرد - دو پیل

[1] B. بشکال گذشت

[2] B. تا در لشکر

[3] M. ضعیف بیاید

[4] Ṭabaḳāt Akbarī, p. 232 سنکره, M. سیکره see also Elliot, vol. IV., p. 10, note 3.

[5] B. شکر خان

[6] Ṭabaḳāt Akbarī, p. 232 رای سارپن راجه سنکره see Elliot, vol. IV., p. 10, note 4.

[7] M. زینتهور

[8] Ṭabaḳāt Akbarī, p. 232 شهر بنارس

[9] M. مهاندی را گذشت

[10] M. دور رفته است بو عقب سلطان

[11] M. برمتلاوکي

را بکشت - و سیرم [1] و دم و دندان ایشان بیاورد چنانچه درین محل ضیاء الملک رباعی گفته است -

* رباعي *

شاهي که ز حق [2] دولت پاینده [3] گرفت
اطرافِ جهان چو مهرِ تابنده گرفت
از بهرِ شکارِ پیل در جاج نگر
آمد دو بکشت سی و سه زنده گرفت

سلطان ازآنجا بکوچ متواتر باز گشته در کره رسید - و از کره در سمت دار الملک دهلي مراجعت فرمود - در ماه رجب سنه اثنین [4] و ستین و سبعمائه مظفر و منصور درون شهر در آمد - بعد چندگاه شنید که نزدیک بروار [5] کوهي است از گِل - و آبي [از] میان آن [6] کوه بزرگ [7] می آید و در ستلدر مي افتد - آن را سرستي مي گویند - و این طرف آن کوه جوئی است آن را جوی سلیمه خوانند - اگر کوه گلین بکاوند آب سرستي درین جوی در آید از آنجا در سهرند [8] و منصور پور و ازآنجا در سنام برود دایم جاري باشد - چون آنجا رسید در حفرهٔ آن کوه چندگاه مشغول شد - و سهرند را تا ده کروهي [9] بحوالهٔ ملک ضیاء الملک شمس الدین ابو رجا [10] از شق سامانه خارج گردانیده تا آبادان کند - و آنجا حصار برآورده فیروز پور نام کرد [11] - چون سلطان کافتنِ کوه مذکور قابل ندید ترک

---

1 M. سیرمر و دندان
2 B. که بحق
3 M. یابنده
4 M. اثنه و ستین
5 B. بردار Firishta "Parwār".
6 B. و ابي میان آن و کوه
7 B. کوه بزرگ لب آب می آید
8 M. سیهرند و منصور بود و از آنجا
9 M. تا ده گروهي
10 M. شمس الدین ابو جا شق سامانه
11 M. نام کرده

گرفته در نگرکوت رفت - آن را فتح کرده از آنجا عزم تهته [1] نمود - چون
در تهته رفت جام بابنهنیه که ضابط تهته بود بقوتِ آبگیر [2] محصّر شده -
مدتي محاربه کردند - در لشکر سلطان مغفور تنگچه [3] علف و غله بحدی
شد که بیشتر مردم بعذاب گرسنگي هلاک گشته - بضرورت ناچار بعد
کوشش بسیار جانب گجرات روان شد - ایام بشکال رسیده بود - بعد
انصرام بشکال [4] قصد تهته کرد و اقطاع گجرات ظفر خان را [5] مفوّض
گردانید - ملک نظام الملک معزول شده با تمام [6] خیل خانه در شهر
آمد - بعد چند گاه نیابتِ وزارتِ ممالک یافت - چون سلطان مرحوم
باز در تهته رفت - جام [7] بابنهنیه امان خواست - بحضرت پیوست [8]
و بمراحم مخصوص شد - سلطان [9] او را با تمام [10] مقدّمان آن طرف برابر
خویش در دار الملک دهلي آورد - چون مدتي خدمت کردند سلطان
باز جام [11] را اقطاع تهته داد و با ترتیب تمام [12] روان گردانید - در سنه
اثنین [13] و سبعین [14] و سبعمائه خانجهان نقل کرد - خانجهاني پسر مهتر
او جونانشه [15] یافت - در سنه ثلاث و سبعین و سبعمائه ظفر خان در [16]
گجرات نقل کرد - شغلِ اقطاع گجرات بر پسر مهتر او شد - در دوازدهم
ماه صفر سنه ست و سبعین و سبعمائه شاهزاده فتح خان در منزل کنتهور [17]

---

1 B. تهتهه

2 B. بقوت انکبر

3 M. تنکحه

4 M. بشکل

5 M. omits را

6 M. با تمامي خیل خانه

7 M. جام و بابنهنیه

8 M. پیوستند

9 M. سلطان ایشان را

10 M. با تمامي مقدمان

11 M. سلطان بار حام

12 M. با ترتیب باز گردانید

13 M. اثنه

14 B. ستین

15 M. جونانشه بزرگ

16 B. ظفر خان در نقل

17 Ṭabaḳāti Akbarī p. 234 در منزل کتهوار وفات یافت

نقل کرد - سلطان ازین سبب بغایت متامّل و متفکّر شد - و انکسار بسیار
در ذات مبارک او پدید آمد - در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه شمس
دامغاني چهل لک تنکه زیادت بر محصول گجرات از وجه مطالبه و صد
زنجیر فیل و دویست اسپ تازی و چهار صد برده از مقدّم بچگان و حبشي
هر سال قبول کرد - بر ملک ضیاء الملک ملک شمس الدین ابو رجا که
نیابت [1] گجرات داشت گفتند که مال زیادت اگر او [2] قبول کند اقطاع
گجرات هم برو مقرر دارند - چون دانست که قابلیت ندارد و شمس
دامغاني گزاف مي گوید قبول نکرد دامغاني مذکور نیز بند زر و چودول
نقره [3] یافت - و بنیابتِ گجرات از جهت ظفر خان تعین شد -
چون در گجرات رسید سودای باطل و خیال فاسد در دماغ او راه یافت -
علاماتِ [4] طغیان ظاهر گردانید [5] از سبب مالی که زیادت خراج و خدمتی
بر محصول قدیم گجرات قبول کرده بود و حاصل کردن نتوانست -
آخر الامر امیرانِ صدۀ گجرات چنانچه ملک شیخ ملک فخر الدین
تالد و سران گروه [6] خروج کرده - در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه
ملک شمس الدین دامغاني را کشتند - سر او بریده در حضرت فرستادند -
این فتنه فرونشست [7] - و در عهدِ دولتِ آن پادشاهِ نیک بخت
و فرّخ‌پی کار مملکت از فرطِ عدل و احسان او چنان قرار گرفته بود که از
هیچ طرف فتنه سر بر نمي کرد - و کسي را مجال [8] نبود که پای از دایرۀ
اطاعت بیرون کشد - مگر فتنۀ دامغانی که بمجرد بغی ورزیدن سزای خود

1 B. نایب گجرات
2 M. اگر قبول کند
3 M. مذکور بزبند رز و حودول مقره یافت
4 B. علامت
5 M. گردانیدند
6 M. فخر الدین تا او سران کرده خروح کرده
7 M. فروست
8 B. محل نبود

یافت - ازان‌که سرحدهای مملکت[1] با امرای بزرگ و هوا خواهان خویش داده[2] مستحکم گردانیده بود - چنانچه طرف هندوستان سرحد[3] بنگاله اقطاع کره و مهوبه و شق دموه[4] بحوالهٔ ملک الشرق مردان دولت که نصیر الملک خطاب داشت کرده[5] - و اقطاع آوده و سندیله[6] و شق کول بحوالهٔ حسام الملک[7] حسام الدین نوا و اقطاع جونپور و ظفر آباد بحوالهٔ ملک بهروز[8] سلطانی و اقطاع بهار[9] بحوالهٔ ملک بیر[10] افغان گردانیده - امرای مذکور در مالیدنِ فسدهٔ کفار آن دیار و ضبطِ اقالیم سرحد تقصیر نمی کردند - چنانچه سلطان را برای ضبط[11] و قرار آن سمت تعلّقی نبود - امّا سرحدِ خراسان بجهتِ سدِّ فتنهٔ مغل هیچ امیری درخور آن نبود - بضرورت ملک الشرق نصیر الملک را از[12] اقطاع کره و مهوبه طلبیده در عرصهٔ ملتان فرستاد - تا فتنهٔ ملاعین و فسدهٔ آن سمت را مالش دهد - و اقطاع با نواحي و مضافات بحوالهٔ او گردانیده - و اقطاع هندوستان یعنی کره و مهوبه هم بر ملک الشرق ملک شمس الدین سلیمان پسر ملک مردان دولت مقرر داشتن فرمود - القصه بعد کشته شدن دامغاني نیابتِ[13] اقطاع گجرات بحوالهٔ ملک مفرح سلطاني گردانید - و فرحت الملک خطاب کرد * در سنه تسع و سبعین و سبعمائه طرف اتاوه

---

[1] B. مملکت امرای

[2] B. دیده

[3] M. سرحدها

[4] M. شق دلموه

[5] B. omits کرده

[6] M. سدید

[7] M. حسام الملک و حسام الدین

[8] M. بهرور

[9] B. اقطاع سار

[10] B. ملک مرافغان

[11] B. omits ضبط

[12] M. omits از

[13] M. omits نیابت

و اکهل [1] سواری فرمود - رای سبیر [2] و ادهرن [3] مقدّمانِ اتاوه که با سلطان طغیان ورزیده و یک کرت با لشکر اسلام مقابل شده منهزم گشته بودند - بترغیب و استظهار در آورده با زن و فرزند [4] و خیل و تبع روان [5] کرده در شهر آورده - و در اکهل [6] و پتلاهي حصارها بنا کرده ملک زاده فیروز پسر ملک تاج الدین ترک را با جمعیت کثیر و امرای کبیرِ [7] نامزدیٔ آنجا گذاشت - و اقطاع فیروز پور و پتلاهي [8] بحوالهٔ او گردانید - و اقطاع اکهل [9] ملک بلی افغان را داده سمت دار الملک مراجعت فرمود - هم دران سال ملک نظام [10] الدین نو امیر اوده که برابر سلطان بود [11] در لشکر وفات یافت - اقطاع اودهه ملک سیف الدین پسر بزرگ او را مفوّض گشت - در سنه احدی و ثمانین و سبعمائه سمت سامانه سواری فرمود - چون در سامانه رسید ملک قبول قران خوان امیرِ [12] مجلس خاص مقطع سامانه خدمتهای بسیار پیش کشید - سلطان در باب او مراحمِ [13] فراوان و شفقتِ بی پایان ارزاني فرمود - ازآنجا میان قصبهٔ انباله و شاه آباد شده در کوهپایهٔ سانتور رفته از رای سرمور [14] و رایان کوه خدمتي و مال ستده سمتِ دار الملک مراجعت فرمود - هم چنان خبر [15] تمرّد کهرکو مقدم ولایت کیتهر [16] رسید - ماناک سید محمد

---

1 B. اتاوه و اکهک
2 M. رای سبیز
3 M. ادهرن و مقدمان
4 M. فرزندان
5 M. رواني کرده
6 B. اکهک
7 M. امرا نامردي آنجا
8 B. فیروز پور بتلاهي
9 B. اکهک
10 M. حسام الدین
11 M. بود هم در لشکر
12 B. امیر مجلس بک خاص
13 M. مراحم فراوان فرمود
14 M. سرموز
15 M. omits خبر
16 M. کهتر Ṭabaḳāt Akbarī, p. 235 مقدم کهتر

مقطع شقِّ بداؤن و سید علاؤ الدین برادر او را کهرکو مذکور بجهت ضیافت در خانه خود برده بود و غدر کرد ایشان را بکشت - در سنه اثنین و ثمانین و سبعمائه سمت کیتهر[1] سواري فرمود بانتقام سادات مذکور - و ولایت کیتهر را نهب و تاراج کرد - و همه[2] را اسیر کرد و دستگیر و خوار و ذلیل گردانید اِنَّ اَلْمُلُوْکَ اِذَا دَخَلُوْا قَرْیَةً اَفْسَدُوْهَا فِي اْلاَرْضِ وَ جَعَلُوْا اَعِزَّةَ اَهْلِهَا اَذِلَّةَ فسدهٔ آن دیار را مالش داد - کهرکو مذکور[3] فرار نموده وَ اَلْفِرَارُ مِنْ مَا لاَ یُطَاقُ مِنْ سُنَنِ اَلْمُرْسَلِیْن در ولایت مهترگان[4] که در کوهپایهٔ کمایون است در آمد - سلطان ایشان را نیز نهب کرد - چون از آن مهم فارغ شده اقطاع بداؤن بحوالهٔ ملک قبول قران خوان سر پرده دار خاص گردانید - و در شقِّ سنبهل برای مالش و ضبط[5] کیتهر ملک خطاب افغان را نامزد کرد - و هر سال باسم شکار هم[6] در ولایت کیتهر سواري میکرد - ولایت مذکور چنان مضطر و[7] خراب گشت که جز شکار دران دیار دیگر[8] نبود - سنه سبع و ثمانین و سبعمائه[9] در موضع بیولی هفت کروهی از خط بداؤن حصار بر آورد و آن را فیروز پور نام نهاد - خلق آن را پور آخرین[10] میگویند - بعده سلطان مرحوم پیر و ضعیف گشته[11] و عمر قریب نود سالگي[12] رسید - خانجهان که وزیر او بود مطلق العنان شد و همه کارهای سلطنت را قبض کرد - امرا و ملوک فیروز شاهي بتمام مسخّر او

---

[1] M. کتهیر

[2] M. omits from و همه را اسیر up to اَذِلَّةَ

[3] M. مذکور گریخته در ولایت

[4] M. ولایت مهنکان

[5] M. مالش و ضابط

[6] M. omits در

[7] M. omits مضطر

[8] M. که جز شکاري دیگر دران روز نبود

[9] Elliot, vol. IV., p. 14 wrongly translates 754 H. (1382 A.D.). See also Ṭabaḳāt Akbarī, p. 236.

[10] B. بو اخرین

[11] M. گشت

[12] M. نود سالي

گشتند - و هرکرا مخالف میدید بهر طریق که مي توانست پیش سلطان مرحوم گذرانیده [1] بعضی را تلف میکرد- و بعضی را بی دستگه گردانیده - آخرکار بجائی رسید که هرچه خانجهان می گفت سلطان مرحوم همان می کرد - ازین سبب کارِ مملکت فتور می گرفت - و هر روز نقصان مي شد - روزی خانجهان پیش سلطان مرحوم عرضه داشت [2] که شاهزاده محمد خان بعضی امرا و ملوک چنانچه دریا خان بن ظفر خان امیر گجرات و ملک یعقوب محمد حاجي اخور بک و ملک راجو و ملک سماء الدین و ملک کمال الدین پسر [3] ملک عمر عارض بندگان خاص را با خویش یار کرده مي خواهد که [4] فتنه انگیزد - سلطان مرحوم چون همه کارها بحوالهٔ خانجهان گذاشته بود بغیر فکر و تامل فرمان داد تا ایشان را دست آرد - این خبر بسمع شاهزاد محمد خان رسید - چند روز در سرای نیامد - هرچند خانجهان طلب مي فرستاد او عذر مي کرد - خانجهان به بهانهٔ حساب بقایا دریا خان بن ظفر خان امیر مهوبه را موقوف درون خانهٔ خود داشته - ازین سبب شاهزاده را خوف و هراس زیاده تر گشت - پیش سلطان مرحوم کیفیت خویش باز نمود - سلطان او را نیز فرمان داد تا خانجهان را دور کند - دریا خان بن ظفر خان را خلاص دهد - شاهزاده محمد خان ساخته - ملک یعقوب آخور بگ اسپان پایگاه را بتمام و ملک قطب الدین [5] فرامرز شحنه پیل همه پیلان را با عماری و برگستوان بر شاهزاده آوردند - بندگان فیروز شاهي و امرای دیگر و خلق شهر نیز بیشتری باو یار شدند - در ماه رجب سنه تسع و ثمانین

---

1 M. گردانیده

2 M. عرضه داشت کرد

3 M. کمال الدین پسران

4 M. omits که

5 B. قطب الدین شیخ فرامرز

و سبعمائه مستعد شده با جمعیتي کثیر آخر شب پیش درِ خانجهان رفت - چون او را ازین حال خبر شد دریا خان بن ظفر خان را از بندی خانه کشیده بکشت - و خود با چند نفر معدود ساخته شده بیرون آمد - و باشاهزاده محمد خان بجنگ پیوست - آخر طاقت آوردن نتوانست - باز عطف کرده درون خانه در آمد - و وقت در آمدن زخمي شد - چون میدانِ مقاومت تنگ دید از راه دری دیگر بیرون آمد و با چند نفر معدود گریخت - میان میوات شده در محاری بر کوکا چوهان رفت - و ازو پناه جست - شاهزاده محمد خان خانۀ خانجهان را از زر و مال و اسلحه و اسپان [1] و اسباب بتمام غارت کنانیده و از آنجا باز گشت - با جمعیت تمام پیش دربار آمد - ملک بهزاد فتح خان [2] و ملک عماد الدولة و ملک شمس الدین بزبان [3] و ملک مصلح [4] مکسران را که با خانجهان یار بودند پیش دربار آورده گردن زد - چون کیفیت مذکور پیش سلطان مرحوم گذرانیدند سلطان مرحوم عهدۀ وزارت [5] بحوالۀ شاهزاده محمد خان گردانید - امرا و ملوک و بندگان فیروز شاهي و عامۀ خلق بدو رجوع آوردند - سلطان مرحوم پیر و ضعیف گشته بود - بعده ضرورةً [6] اسباب ملک داري از اسپ و پیل و مال و حشم بتمام تسلیم [7] او کرد - و بخطاب ناصر الدین محمد شاه مشرّف گردانید - و خود در خانۀ خویش بطاعت باري تعالی [8] مشغول گشت - در مساجد جمعه به تمام بلاد ممالک [9] خطبه بنام هر دو بادشاه مي خواندند - در ماه شعبان

1 M. اسپ

2 M. فتح خاني

3 B. بربان

4 M. ملک مصالح

5 M. عهدۀ ور الغرض بحوالۀ

6 M. بعده بضرورت

7 B. تسلیم کرد

8 M. omits تعالی

9 M. بلاد مملکت

سنة المذکور شاهزاده محمد خان در قصر جهان [1] نما جلوس فرمود - خطاب و اشغال واقطاعات و نان و مواجب و ادرار و انعام و هرچه کسی در عهدِ سلطان مرحوم داشت بر ایشان مقرّر و مستقیم کرد - ملک یعقوب امیر اخوربک [2] را سکندر خان خطاب شد - واقطاعِ گجرات یافت - و ملک اجو را مبارز خان و کمال عمر را دستور خان و سماء عمر را معین الملک مخاطب گردانید - و ملک سماء الدین و کمال الدین قرب و اختصاص [3] گرفتند - و کارهای دیوان بحوالهٔ ایشان میشد - ملک یعقوب سکندر خان را با لشکرها در مجاری [4] بر خانجهان نامزد کرد - چون لشکر [5] در مجاری رسید کوکا ملعون خانجهان‌را گرفته بر سکندر خان فرستاد - سکندر خان او را کشته سر او را در حضرت اعلی [6] برد - هم چنان سکندر خان را در اقطاع گجرات روان کرد - و خود شاهزاده در پرداخت [7] امور و کارهای ملکی مشغول شد - در ماه ذی الحجه سنة المذکور سمت کوهپایهٔ سرمور سواری فرمود - تا مدت دو ماه در شکار گرگ [8] و گوزن مشغول بود - در اثنای آن خبر کشته شدن سکندر خان رسید که او را ملک مفرح امیر کهنبایت و امیران صدهٔ گجرات بغدر کشتند - و لشکری که با او از حضرت رفته بود بعضی مجروح و بعضی غارت شده برابر سید سالار در حضرت آمدند - شاهزاده محمد خان باستماع این خبر متامّل و متفکّر شده سمت دار الملکِ دهلي مراجعت فرمود - امّا جوان بی تجربه بود در لهو و طرب مشغول گشت - و کشته شدن سکندر خان سهل پنداشت - تا مدت

---

1 B. جهانبای

2 M. امیرآخور را سکندر خان شد

3 M. قرب اختصاص

4 B. مجاری

5 M. لشکوی بدر مجاری

6 M. omits اعلی

7 M. در پرداخت ملکی

8 B. کرگدن و گوزن

پنج ماه دیگر کارِ سلطنت سببِ ضبط قدیم بر قانونِ قاعده متمشّی می‌شد - آخرکار رخنهٔ عظیم پیدا آمد - بندگان فیروز شاهي که موازنهٔ یک لک دربنهٔ [1] دهلي و فیروز آباد ساکن و متوطن [2] بودند به سبب مخالفت ملک سماء الدین و ملک کمال الدین از شاهزاده روی تافته با سلطان مرحوم پیوستند - و جنگ و خصومت پیدا آوردند - چون شاهزاده را ازین حال خبر شد ملک ظهیر الدین لوهری را به بندگان [3] که در میدانِ نزول جمع شده بودند فرستاد - بندگان مذکور بزخم خشت و سنگ ملک ظهیر الدین مذکور را مجروح کرده از [4] جمع خویش بیرون کشیدند - بهیچ سبیلی باصلاح [5] راضي نگشتند - ملک ظهیر الدین همچنان مجروح بر شاهزاده رفت - شاهزاده مستعد [6] بود با جمعیت تمام سوار و پیاده و پیل در میدان [7] آمد - بندگان مذکور مقابل شدند - چون لشکر و پیلان زور آوردند [8] بندگان مذکور در کوشک سلطان مرحوم در آمدند و پناه جستند - برین نمط تا دو روز جنگ میان یکدیگر قایم بود - سیوم روز نیز شاهزاده مستعد شده پیش دربار [9] آمد - بندگان مذکور سلطان مذکور را از درون بیرون آوردند - چون لشکر و پیل بانان همه پروردهٔ سلطان مرحوم [10] بودند بیکبارگي از جانب شاهزاده روی تافته بر سلطان مرحوم پیوستند - شاهزاده میدانِ مقامت تنگ دید روی بهزیمت نهاد - و با جمعي مختصر طرف کوه سر مور رفته - بندگان مذکور خانهٔ او را و خانهای مختصّان او را غارت کردند - آن روز میان شهر رستخیزی عظیم آمد - خلق چون قرار گرفت

---

1 M. درتنه دهلي and I. فیرز شاهي که دهلي

2 M. omits متوطن

3 M. بر بندگان

4 M. omits از

5 B. بر اصلاح

6 B. مستعد شده بود

7 M. نزول آمد and B. در مندان نزول آمد در امیلان

8 B. زور آوردند و پناه جستند برین نمط

9 M. پیش باز آمد

10 M. omits مرحرم

سلطان مرحوم تغلق [1] شاه پسر فتح خان نبسيهٔ خود را ولي عهد گردانيد - و امورِ مملكت و نظامِ [2] سلطنت من كل الوجوه بحوالهٔ او كرد [3] - هم چنان امير حسين احمد اقبال داماد سلطان [4] مرحوم كه از جمع شاهزاده عليحده افتاده بود امير هندوان [5] گرفته بر تغلق شاه آوردند - تغلق شاه او را پيش دخول گردن زد - و بر امير صدهٔ سامانه فرمان فرستاد تا غالب [6] خان امير سامانه را بند كرده در حضرت آرند [7] - ملك سلطان شه خوش دل مولي زاده ملك مقبول فراز خان عالي خان را بمحافظت بغير بند در حضرت آورد - تغلق شاه او را بند كرد در خطهٔ بهار جلا كرد [8] - و اقطاع سامانه بحوالهٔ ملك سلطان‌شه مذكور گردانيد - بتاريخ هژدهم ماه رمضان سنة تسعين و سبعمائة ضعف برتن سلطان مرحوم فيروز شاه طَابَ اللّٰهُ [9] ثَراه غلبه كرد - برحمت حق [10] پيوست * روايت مي كنند مُخبرانِ صادق و راويانِ راسخ از پيرانِ كهن سال كه در مملكت دهلي بعد سلطان مرحوم ناصر الدين پسر سلطان مغفور شمس الدين التمش كه نوشيروان ثاني بود عادل و حليم و معمار و مشفق و خدا ترس [11] و رعيت نواز و غريب دوست بادشاهي ديگر مثل خدايگان مرحوم فيروز شاه طَابَ الله ثَراه و جَعَلَ الجَنَّةَ مَثْوَاه نبود - شوكتِ عدل او بحدّي در دلهاي خلايق راه يافته اگر غريبي رهگذري بتقدير الله تعالى ميان راه وفات مي يافت

---

1 M. شاهزاده تغلق شاه

2 M. امور سلطنت

3 M. بحوالهٔ او گردانيد

4 B. omits داماد سلطان مرحوم

5 M. امير هندوان گشت گرفته

6 M. عاليخان and Elliot, vol. IV. p. 18 ʻAlī Khān. Ṭabaḳāt Akbarī, p. 238 غالب خان امير سامانه را نيز بجهت موافقت محمد شاه مقيد ساخته جلا وطن كرده بولايت بهار فرستاد

7 M. حضرت آرند تغلق شاه اورا بند كرده

8 M. جدا كرد

9 B. omits اللّٰه

10 M. omits حق

11 M. خدا ترس تر بادشاهي ديگر

مقطعان و عهده داران و مقدمان آن حوالی - ایمه و قضات و سایر مسلمانان را جمع کرده محضر مي ساختند و میت را مي نمودند - و سوال با سجّل قاضي مي نوشتند [1] که در میت هیچ محلی اثر جراحت نیست - بعده دفن میکردند - در تفحّص قضایا و تنفیذ احکام شرع اهتمام تمام داشت - مِنْ کُلِّ الْوَجوه هیچ قوي مجال نداشت که بر ضعیفی در عهد دولت او زور تواند آورد -

* بیت *

بعــد بسی گردش چرخ آزمای
او شــده آوازهٔ عدلــش بجــای

خدا تبارک و [2] تعالی بادشاه حلیم کریم عادل را غریقِ رحمت [3] گرداند و در جوارِ رحمتِ خلدش [4] جای دهد *

و مدت ملک سلطان مرحوم فیروز شاه طَابَ ثَرَاهُ سي و هشت [5] سال و نه ماه بود وَ اللهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب [6] *

ذکر سلطان تغلق شاه پسر فتح خان ملقّب بغیاث الدین

تغلق شاه پسر فتح خان بن فیروز شاه [7] که پسر خوانده و نبیرهٔ سلطان مرحوم سلطان فیروز بود بعد وفات سلطان مرحوم [8] باتفاق بعضی امرا و ملوک و بندگان فیروز شاهي هم در روز وفات بتاریخ مذکور بر تخت سلطنت در کوشک فیروز آباد جلوس فرمود - و خود را سلطان غیاث الدین

---

1 M. بنبشتند

2 M. omits تبارک و

3 M. رحمت حق

4 M. جوار خودش

5 M. سي هفت

6 M. omits بالصواب Ṭabaḳāt p. 238 says وفات فیروز تاریخ او ست ۷۹۰

7 B. فیروز شاه پسر سلطان and M. فیروز خان پسر سلطان مرحوم بن فیروز بود مرحوم فیروز بود

8 M. omits مرحوم

خطاب کرد - ملک زاده فیروز [1] پسر ملک تاج الدین را شغل وزارت داد و به خطاب خانجهانی مشرّف گردانید - و خداوند زاده غیاث الدین ترمذی [2] را عهدۀ سر سلاحداری تعین کرد - و ملک فیروز علي را از بندی خانه خلاص داده عهدۀ سر جانداری که [3] پدرِ او داشت مفوّض گردانید - و اقطاع گجرات بحوالۀ ملک مفرح سلطاني که در عهد سلطان مرحوم داشت کرد - واقطاعات و اشغال دیگر چنانچه هر کسی را بود مقرر داشت - و ملک فیروز علي و بهادر ناهر را بقصد شاهزاده محمد خان با جمعیت انبوه نامزد کردن فرمود - و امیران اقطاعات چنانچه سلطان‌شه امیر سامانه و رای کمال الدولة [4] و الدین متین و امرای دیگر نیز برابر ایشان نامزد شدند - در ماه شوال سنة المذکور لشکر در کوه سر مور آمد - شاهزاده محمد خان از آنجا عطف کرده بالای کوه در راههای مخالف شده در قلعۀ کوهِ بَکَنَارِی رفته - لشکر نیز دامن کوه گرفته در درۀ کوهِ [5] بکناری مذکور آمد - میان یک‌دیگر مقداری جنگ شده - چون کوه محکم بود شاهزاده را نکبتی نرسید - از آن جانب [6] بالای کوه شده طرف سکهت [7] رفت - لشکر از بکناری [8] کوچ کرده در قصبۀ اروبر [9] آمد - و درین درۀ اروبر نزدیک چوترۀ قیمار [10] نزول کرده شاهزاده از سکهت در قلعۀ نگرکوت رفت - لشکر تا حد گوالیر در دنبال بود - بیشتر راها [11] مخالف دیدند - ملک فیروز علی و امرای دیگر از تعاقب مراجعت کردند - شاهزاده هم در نگرکوت قرار گرفت - اما تغلق شاه جوان و بی تجربه بود کار ملک

---

1 M. فیروز شاه

2 B. Ṭabaḳāt Akbarī, p. 242 ترمذی

3 M. سر جانداري پدر

4 M. کمال الدین مین

5 M. omits کوه

6 I. از آن جا بالای کوه

7 M. طرف سکهیت and I. سکیتهه

8 M. رفت از بکناری کوچ کرده and B. لشکر از بکنایتی

9 M. ازوبر

(M. جوترة قمار) (Chantara) Station

11 M. راه مخالف

داري نمی‌دانست و دغابازيِ فلکِ غدّار ندیده در شراب و لهو [1] و لعب مشغول گشت - کارهای سلطنت من کل الوجوه مهمل ماند - بندگان فیروز شاهي بحدی سرباکی و بیباکی کردن گرفتند که ضبط بادشاهي برخاست - هم چنان [2] سلطان تغلق اسپدار شه [3] برادر خویش بی موجبی بند کرده - و ابوبکر شه [4] پسر ظفر خان ازو کُنج گرفته - ملک رکن الدین جنده نایب وزیر و بعضی امرا و بندگان فیروز شاهي با او موافق شده بلغاک کردند - ملک مبارک کبیر [5] را درمیان کوشک فیروز آباد وقت باز گشت از در سرای بزخم تیغ یکایک شهید کردند - و میان دیوان غوغا خاست - سلطان تغلق شاه را خبر شد از راه دروازه که طرف آب جون بود بیرون آمد - ملک فیروز وزیر برابر بود - رکن جنده حرام خوار نابکار را علم شد - با جمعیت خویش و بندگان فیروز شاهي تعاقب کردند - گذارا آب جون رسیدند - سلطان تغلق شاه و ملک زاده فیروز را شهید کردند - و سرهای ایشان بریده پیش دربار آویختند - و این واقعه بیست و یکم ماه صفر سنه احدی و تسعین و سبعمائه بود -

* بیت *

در خاک ریخت آن گلِ دولت که باغِ ملک

با صد هزار ناز بپرورد در برش

زهی [6] قدرت خدا - بادشاهي با تاج و تخت که ازان دروازه با هزاران شوکت بیرون آمده بود بیک طرفة العین سر او را بریده هم بر آن دروازه آویختند - تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِیَدِکَ الْخَیْر - اِنَّکَ علی کُلِّ شَيءٍ قَدِیْر -

---

1 B. لهو مشغول گشت
2 B. هم چنان سلطنت سلطان
3 B. اسبلار شه and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 242 سالار شه
4 B. omits شه
5 M. کبیری
6 M. omits from زهی قدرت up to عنان بیني

* رباعي *

سرِ الپ ارسلان دیدی ز رفعت رفت بر گردون
بمرد آخر بخاک اندر تنِ الپ ارسلان بیني
نه او را بر کمر کوکب نه مه رویان با غبغب
نه اندر زیر ران مرکب نه در دستش عنان بیني

ذکر سلطان ابو بکر شاه

بعده ابوبکر[1] شه را از خانه بیرون آورده بر پیل سوار کردند - و چتر بر سر او
داشتند - و سلطان ابوبکر شه خطاب کردند - عهدهٔ وزارت بحوالهٔ رکن جنده[2]
پلید مردار کشتهٔ خداوند شد - آخر میان چند روز رکن جنده بعضی
بندگان فیروز شاهي را با خویش یار کرد - و مي خواست که ابوبکر شه
را بکشد - و خود بادشاه شود - ابو بکر شه را خبر شد - بعضی بندگان که با او یار
بودند پیش دستی کرده رکن جنده را بکشتند - و بر دار[3] کردند قَالَ النَّبِيُّ
علیهِ السَّلَامُ مَنْ حَفَرَ بِئْرًا لِاَخِیْهِ فَقَدْ وَقَعَ فِیْهِ -

* بیت *

ان کس که کرد با تنِ دارا ستم هنوز
نقّاش نقش او همه بر دار مي کنند

جرم کشندهٔ ولی نعمتِ خویش را همین بار دهد - الغرض و بعضی
بندگان که با آن[4] حرام خوار میشوم مردار یار شده بودند ایشان را نیز[5]

1 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 242 says ازین واقعه امرای بیرای ابو بکر بن ظفر خان بن سلطان فیروز را بپادشاهي برداشته ابو بکرشاه خطاب دادند

2 M. رکن جنده شد

3 M. omits from بعضی بندگان up to و بر دار کردند. The text of M. runs بکشتند و بندگانی که با او یار شده بودند

4 M. omits با آن حرام خوار میشوم مردار

5 M. ایشان نیز علف تیغ گشتند

علف تیغ بیدریغ گردانیدند - ابو بکر شه دهلي را قابض شد[1] - پیلان و خزانهٔ بادشاهان بر دست او آمد - روز بروز قوت می گرفت - همچنان امیران صده سامانه ملک سلطان شه خوشدل را بغدر بالای حوض سنام بیست و چهارم ماه صفر سنة المذکور بزخم کتاره و تیغ کشتند - آن روز در سامانه رستخیز شد - خانهٔ ملک سلطان شه و خیل و تبع[2] او بتمام غارت کردند - و سر ملک سلطان شه مذکوره[3] بریده در نگر کوت بر شاهزاده محمد خان فرستادند - و او را استدعا نمودند - مدت ملک سلطان تغلق شاه پنج ماه و چند روز[4] بود وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ *

ذکر سلطان محمد شاه پسر خرد سلطان فیروز شاه

سلطان محمد شاه پسر خرد سلطان مرحوم فیروز شاه بود - چون خبر کشته شدن ملک سلطانشه رسید سلطان از نگر کوت بکوچ متواتر میان قصبهٔ جالندهر شده در خطهٔ سامانه رفت - در ششم[5] ماه ربیع الآخر سنة المذکور در خطهٔ مذکور بار دوم بر تخت مملکت و سریر سلطنت[6] جلوس فرمود - امیران صده سامانه و مقدمان ولایات کوه بتمام او را پیوستند - و بر سلطنت او بیعت تازه کردند - و بعضی امرا[7] و ملوک دهلي نیز از ابو بکر شه روی تافته بر سلطان آمدند - چنانچه[8] در سامانه بر سلطان[9] بیست هزار سوار و پیاده بی شمار جمع آمد - از سامانه بکوچ متواتر سمت دهلي عزیمت

---

1 M. شده

2 M. omits و تبع

3 M. omits مذکوره

4 M. شش ماه و هژده روز بود

5 B. omits در ششم

6 M. تخت مملکت جلوس

7 I. امرای دیگر و ملوک دهلي

8 M. چنانچه هم در سامانه

9 M. سلطان موازنه بیست

فرمود - ما دام که در حوالی برسد موازنهٔ پنجاه هزار سوار جمع شد [1] - الغرض ابوبکر شه را آمدنِ سلطان خبر کردند - بندگان فیروز شاهي بسبب مخالفتی که با سلطان کرده بودند با او موافق شدند - بتاریخ بیست و پنجم ماه ربیع الآخر سنه احدی و تسعین و سبعمائه سلطان در کوشک جهان نما نزول فرمود - ابوبکر شه نیز بعضی حشم و بندگان در فیروز آباد داشته بود - بتاریخ دوم ماه جمادی الاول سنة المذکور بندگان مذکور کوچها و دیوارهای فیروز آباد گرفته با لشکر سلطان جنگ قایم داشتند - هم در آن روز بهادر ناهر با جمعیت خویش در شهر آمد - ابوبکر شه را [2] به آمدن او تقویتي حاصل شد - روز دیگر ابوبکر شه با حشم و سوار و پیاده [3] بی‌شمار و پیلان نامدار در فیروز آباد آمد - میان یکدیگر محاربه و مقاتله بسیار رفت - آخر بتقدیر الله تعالی لشکر سلطان منهزم شده طرف اوطان خویش رفتند - سلطان با موازنهٔ دو هزار سوار آب جون عبره کرده سمت میان دو آب شده - از آنجا شاهزاده همایون خان پسر میانگي خود را طرف سامانه برای جمع کردن لشکر فرستاد - ملک ضیاء الملک ابور جا و رای کمال الدین مین [4] و رای خلجین [5] بهتی که اقطاعات ایشان دران سمت بود برابر او نامزد گردانیده [6] خود کناره گنگ در موضع جتیسر [7] مقام ساخت - امرای هندوستان چنانچه ملک سرور شحنهٔ شهر و ملک الشرق نصیر الملک مقطع ملتان و خواص الملک مقطع بهار و ملک سیف الدین و ملک کدو پسران ملک حسام الدین [8] نوا امیر اوده و پسران ملک دولتیار کنبد [9]

---

1 I. جمع آمده

2 B. ابو بکر شه با حشم را بآمدن

3 M پیاده در فیروز آباد

4 I. میا مین

5 B. رای ذوالجی

6 M. گردانید و خود

7 M. موضع جیسر and I جیتر See also Elliot vol. IV, p. 22, n. 3.

8 M. حسام نوا

9 M. کنبل

امیر قنوج و رای سبیر و رایان و رایگان دیگر موازنهٔ پنجاه هزار سوار و پیادهٔ بی شمار بر سلطان پیوستند - و ملک سرور را خواجه جهان خطاب شد [1] و شغل وزارت یافت - و ملک نصیر الملک را [2] خضر خان و خواص الملک را خواص خان و سیف الدین را سیف خان خطاب کرد - در ماه شعبان سنة المذکور دیگر بار سمت دهلی عزیمت فرمود - ابوبکر شه نیز استقبال کرد - در موضع کندلی رسید - میان یکدیگر مصاف شد - مقاتله و محاربه بسیار رفت - بتقدیر الله تعالی لشکر سلطان منهزم گشت - ابوبکر شه غالب آمد - بنگاه و اسبابِ لشکرِ سلطان بتمام بر دست بندگان بغارت رفته - موازنهٔ سه کروه تعاقب لشکر کردند - سلطان شکسته باز در موضع جتیسر [3] قرار گرفت - ابوبکر شه سمت دهلی مراجعت فرمود - بتاریخ نوزدهم ماه رمضان سنة المذکور بندگان فیروز شاهی را که در خطط و قصبات بودند چنانچه ملتان ولوهور و سامانه و حصار فیروزه [4] و هانسی بحکم فرمان سلطان محمد در [5] یک روز مقطعان و خلق سکنهٔ شهرهای مذکور بناحق شهید کردند - آخر بسبب مخالفت که میان یکدیگر همه مسلمانان [6] را [7] برای سلطنت می شد کفار هندوستان [8] قوت گرفتند - و دست از ادای جزیه و خراج باز کشیدند - و قصباتِ مسلمانان را نهب میکردند - در ماه محرم سنة اثنین و تسعین و سبعمائه شاهزاده همایون خان و امرا و ملوک را که نامزد او بودند چنانچه غالب خان امیر سامانه و ملک ضیاء الملک ابورجا و مبارک خان هلاجون و شمس خان امیر حصار فیروزه جمع کرده در خطهٔ پانی پتهه لشکر

---

1 M. شده و شغل

2 M. خطاب خضر خان

3 M. موضع جیتر

4 M. حصار و هانسی و بحکم

5 B. محمد یکدیگر در یک روز

6 M. omits همه

7 M. omits را

8 M. می شد کفار دیار هند قوت

گاه ساخته حوالی دهلي را [1] خراب میکرد - ابوبکر شه را خبر شد - ملک
شاهین عماد الملک با چهار هزار سوار و پیادگان و بندگان [2] بی شمار طرف پانی
پته نامزد کرد - در موضع نسمینه [3] حوالی پاني پته مذکور میان هر دو لشکر
مصاف شد - لشکر ابوبکر شه را خدای تعالی فتح بخشید [4] - لشکر شهزاده
منهزم شده سمت سامانه مراجعت کرد - خیمه و رخت و بنگاه بتمام بر دست
ایشان آمد - الغرض چون لشکرهای دهلي را هر بار از فیضِ ربّانی فتح و
نصرت روي میداد - سلطان محمد و لشکر اورا طاقت مقاومت نماند -
و [5] بدین سبب ضعیف دل گشت - فامّا امرا و ملوک و حشم و خدم [6]
و رعیت بلادِ ممالک کُلاًّ و جملةً [7] با سلطان موافق بودند - ابوبکر شه نمي توانست
ه شهر را خالي گذاشته تعاقب کند - در ماه جمادی الاول سنة
مذکور ابو بکر شه لشکر ساخته کرده سمت جتیسر [8] سواری کرد - بیست
روهي از شهر نزول کرده بود - و سلطان را ازین حال [9] خبر شد - لشکر و
بنگاه همه [10] در جتیسر گذاشت - با چهار هزار سوار جرّاره قصد دهلي کرد [11] -
ضی بندگان که برای محافظت در شهر مانده بودند در دروازهٔ بداؤن
قداری جنگ حصاري [12] کردند - چون در دروازه آتش زدند بندگان مذکور [13]
نهزم شدند - سلطان هم از راه دروازهٔ مذکور درون [14] شهر در آمد - و در
شک همایون نزول فرمود - خلق شهر از وضیع و شریف و بازاری [15] بتمام

---

1 M. حوالي دهلي که خراب

2 M. سوار و بندگان پیاده بی شمار

3 M. موضع بسینه and I. بسیه

4 B. فتحیاب بخشید

5 B. نماند بدین سبب

6 M. حشم و رعیت

7 M. کلا او جملة B. کلا و جملا

8 M. جتیرا

9 M. ازین حال علم شد

10 B. omits همه

11 M. دهلي آمد

12 M. حصاري شده کردند

13 B. omits مذکور

14 M. مذکور در شهر

15 M. بازار بتمام

بر سلطان پیوستند - چون ابوبکر شه را ازین قصه خبر کردند - همان روز وقت چاشت یکایک با جمعیت خویش هم از راه دروازهٔ مذکور درون شهر در آمد - ملک بهاء الدین جکي [1] که از جهت سلطان محافظت دروازه میکرد همانجا شهادت یافت - چون ابوبکر شه نزدیک کوشک همایون رسید سلطان بیغم بود - یکایک خبر شد - با چند سواران [2] معدود از راه درجاک کوشک بیرون رفت - و در دروازهٔ حوض خاص شده باز در جتیسر برلشکر و بنگاه خود پیوست - امرا و ملوک و لشکری که از شهر برابر سلطان بیرون شدن نتوانستند - بعضی اسیر و بعضی کشته شدند - چنانچه خلیل خان [3] باربک و ملک آدم [4] اسمعیل خواهر زادهٔ سلطان مرحوم زنده بدست آمدند - و بسیاست پیوستند - در ماه رمضان سنة المذکور مبشر جب [5] سلطاني که اسلام خان شد بود و بیشتر بندگان [6] فیروز شاهي را بسببی [7] با ابوبکر شه مخالفتی پیدا آمد - پنهاني عرایض بر سلطان فرستادن گرفتند - آخر الامر [8] آشکارا شد - ابوبکر شه را طاقت استقامت نماند - با سوارِ معدود و مختصّانِ خویش چنانچه ملک شاهین [9] عماد الملک و ملک بحري و صفدر خان سلطاني دهلي را گذاشته در کوتله بهادر ناهر رفت - بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنة المذکور [10] مبشر جب و بندگان فیروز شاهي عرایض بر سلطان فرستاده [11] کیفیت رفتن ابوبکر شه باز نمودند - و خانخانان پسر خرد سلطان را بر پیل سوار کرده

---

1 M. جنکي

2 B. چند سوار معدود

3 M. خلیل خان نایب باربک

4 M. omits آدم

5 Elliot, vol. IV. p. 24, *n*. 1., says that Firishta has "Hājib".

6 M. شاهی را بسبی ازسبب با ابوبکر and B. بیشتري بندگان

7 M. فیروز شاهي بسببي ابوبکر شه

8 M. آخر اشکارا

9 B. ملک شاهین دهلي را

10 B. ماه رمضان مذکور

11 B. فرستاده و کیفیت

چتر بر سر او کشیدند - سیوم روز بتاریخ نوزدهم ماه رمضان سنة المذکور[1] سلطان از جتیسر[2] در شهر آمد - و در کوشک فیروز آباد جلوس فرمود - مبشر جب شغل وزارت یافت و خطاب اسلام خاني مقررشد - و بندگان مذکور و خلق شهر بر سلطان پیوستند - بعد چند روز معدود از فیروز آباد درون حصار جهان پناه در کوشک همایون آمد - و پیلان از قبض بندگانِ فیروز شاهي ستیده تسلیم[3] به پلیبانان قدیم کردند[4] - سبب این معني بندگان مذکور فتنه انگیختند - چون سلطان قوي[5] حال بود و پیلان بتمام[6] در حوزۀ تسخیر خویش آورد ایشان را مجال مقاومت نماند

* بیت *

هرکه را شبخوان خورشید است خالي چون شود

با ولي نعمت مقابل دولتش گردد تمام[7]

شباشب با زن و فرزندان گریخته در کوتلۀ بهادر ناهر بر ابوبکرشه پیوستند - و هرکه از جنس بندگان مذکور در شهر مانده بود ایشان را فرمان داد تا سه روز هیچ کسی از ایشان نماند - شهر از شرّ آن ناپاکان[8] پاک شد - چنین روایت مي کنندکه بیشتر بندگانِ مخذول بعد سیوم روز در دست شاهزاده آمده اند - هر یکي مي گفتند که ما اصیلیم - شاهزاده فرمود هرکه از شما کهرا کهری کرَجَنا گوید او اصیل است - سبب آن بیشتري هندوستانیان نا چیز شدند - و بندگان فیروز شاهي علف تیغ گشتند - چنانچه این حکایت در تمام هند و سند مشهور است - همچنان امرا و ملوک و لشکرهای بلاد ممالک در حضرت

---

1 M. ماه رمضان سلطان

2 M. جتیره

3 M. به تسلیم پیل بانان

4 M. قدیم کرده

5 M. omits حال

6 M. و ملتانیان بتمام قبض آمد and پیلان بتمام قبض آمد ایشان را

7 M. omits the بیت

8 M. شهر از شر ایشان خالي شد همچنان امرا

اعلی[1] آمدند - سلطان را شوکت و قوت و مکنت[2] زیادت حاصل گشت - شاهزده همایون خان و اسلام خان و غالب خان و رای کمال الدین و رای ذوالجي[3] را با لشکرهای قاهره برای قلع و قمع[4] فسدۀ ابوبکر شه و بندگانِ فیروز شاهي[5] نامزد کرد - امرای مذکور در قصبۀ مهندواری رسیده بودند - در ماه محرم سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه ابوبکر شه و بهادر ناهر و بندگان فیروز شاهي جمعیت کردند یکایک روز روشن بر لشکر مذکور زدند - بعضی لشکر را خسته کردند - اسلام خان باجمعیت خود مستعد شده بحرب پیوست - شاهزاده و لشکر دیگر نیز سوار شدند - وهم بحملۀ اول ایشان را[6] شکستند - لشکر سلطان تعاقب کرد - و بیشتر[7] منهزم شده در حصار کوتله رفتند - و بعضی اسیر و دستگیر گشتند - چون خبر مذکور بسمع سلطان رسید سلطان نیز همان طرف سواری فرمود - نزدیک کوتله کنارۀ دهندَ نزول کرد - ابوبکر شه و بهادر ناهر امان خواسته بر سلطان ملاقات کردند - بهادر را جامه داده باز گردانید - ابوبکر شه را برابر کرده در منزل کهندي برد[8] - زآنجا ابوبکر شه را در خطۀ امرهه[9] جلا کرده و حبس کردن فرمود -[10] چنانکه هم دران حبس برحمت حق پیوست - * بیت[11] *

مار را چون دُم کشی سر بباید کوفتن
کار مار دم گسسته نیست کاري سرسري

و مدت حکومت[12] او یک و نیم سال بود - و خود سلطان طرف اتاوه رفت -

---

1 M. حضرت آمدند
2 M. omits مکنت
3 M. رای جلجین
4 M. omits قمع
5 M. فیروز شاهي را نامزد
6 B. ایشان شکستند
7 M. تعاقب کرد بیشتری منهزم
8 M. کهندی مردی بود
9 M. خطۀ میرته جدا کرده
10 B. چنانچه
11 M. omits the whole بیت
12 B & M. omits و مدت حکومت او یک و نیم سال بود

رای برسنگه ملاقات کرد[1] - او را جامه داده باز گردانید - از آنجا کنارهٔ آب جون گرفته سمت دهلي مراجعت فرمود - در سنه اربع و تسعین و سبعمائه خبر تمرّد برسنگه[2] مذکور و سبیر[3] و ادهرن و بیر بهان رسید - سلطان برای قلع برسنگه - اسلام خان را نامزد کرد - و خود سمت اتاوه برای قلع و قمع سبیر و ادهرن و کافران دیگر لشکر کشید - برسنگه ملعون مقابل[4] اسلام خان آمد - و بجنگ پیوست - بتائید الله تعالی لشکر اسلام را فتح[5] شد - برسنگه ملعون منهزم گشت - لشکر منصور تعاقب او کرد - بیشتر کفار را بدوزخ فرستاد و ولایت او خراب و تاراج[6] گردانید اِنَّ المُلُوکَ اِذَا دَخَلُوا قَرْیَةً اَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا اَعِزَّةَ اَهْلِهَا اَذِلَّةً آخر برسنگه مذکور بامن و دست[7] راست باسلام خان ملاقات کرد - و برابر شده در حضرت[8] دهلي آمد - و سبیر ملعون و ادهرن قصبهٔ بلارام را تاختند - چون سلطان کنارهٔ آب بیاه رسید ایشان گریخته در اتاوه محصّر گشتند - سلطان بکوچ متواتر پیش اتاوه نزول فرمود - روز اول قدری جنگ شد - چون شب افتاد - حصار[9] اتاوه را خالي کرده فرار نمودند - روز دیگر حصار اتاوه را سلطان خراب گردانیده سمت خطهٔ قنوج رفت - از[10] گذر آب گنگ شده کفار قنوج و دلمؤ را گوشمال داده مراجعت کرد - در جتیسر آمد و آنجا حصاری بنیاد نهاد - و محمد آباد نام کرد - در ماه[11] رجب سنة المذکور نبشتهٔ خوجهٔ جهان که نایبِ غیبت در

---

1 B. omits کرد

2 Elliot, vol. IV., p. 25 *n.* 2 "Firishta calls him Nar Sing which is right, though Har Singh is possible".

3 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 248 خبر تمرد نرسنگه مذکور و سرداد هرن و بیر بهان رسید ; Elliot, vol. IV, p. 26 spells سر داد هرن as Sarvādharan.

4 B. ملعون منهزم مقابل

5 B. فتح و فیروزي بخشید

6 M. ولایت اورا خراب گردانید

7 B. بامن و دست و راست

8 M. omits حضرت

9 B. omits حصار

10 M. رفت ازآنجا گذرآب کنگ

11 B. ماه رجب قدره سنة

شهر بود بر سلطان رسید - بر مضمون آنکه اسلام خان می‌خواهد سمت ملتان و لوهور رود - و آنجا فتنه انگیزد - بمجرد رسیدنِ[1] خبر سلطان از جتیسر لشکر گرد[2] کرده در شهر آمد - و محضر ساخت[3] و اسلام خان را طلبیده[4] کیفیت مذکور ازو استفسار کرد - او منکر گشت - جاجر[5] نام کافری برادر زادهٔ اسلام خان ناپاک بسببی ازو رنجیده بود[6] بدروغ بر روی او گواهی داد - اسلام خان را بناحق پیش دربار سیاست کردن فرمود - و شغل وزارت بحوالهٔ خواجه جهان گردانید - و ملک مقرب الملک را در محمد آباد در جتیسر تعین کرد و لشکرها نیز[7] نامزد او گردانید - در سنه خمس وتسعین و سبعمائه خبر جمع شدن سبیر و ادهرن و جیت سنگه راتهور و بیر بهان مقدم بهنو[8] گانو و ابهیچند مقدم چندوار و فتنه انگیختن ایشان بسمع سلطان رسانیدند - بجانب[9] ملک مقرب الملک[10] فرمان فرستاد که بنوعي فتنهٔ ایشان را فرونشاند - ملک مقرب الملک سمت خطهٔ قنوج سواري فرمود - کفار مذکور نیز باجمعیت خویش مقابل آمدند[11] - ملک مذکور ایشان را ترغیب

---

[1] M. رسیدن این خبر

[2] M. از جیتر کشش کرده در

[3] B. محضر ساخته

[4] M. طلبید کیفیت

[5] M. جاجن. Ṭabaḳāt Akbarī, p. 248 جاجونام هندوی. Elliot, vol. IV, p. 26, *n.* 4 supports the latter reading. The three MSS. have practically one version, but the Ṭabaḳāt Akbarī, p. 248 gives a quite different one :
جاجو نام هندوي و برادر زادهٔ او که از اعدای او بودند بدروغ در معرکه گواهی دادند
Elliot, vol. IV. p. 26 also translate according to the Ṭabaḳāt.

[6] B. بودند

[7] B. omits نیز

[8] B. مقدم بهنو و فتنه انگیختن

[9] M. omits about 2 foll. (see p. 156, line 10) from بجانب ملک مقرب الملک to کوشک همایون اجلاس دادند

[10] B. بجانب مقدم چندوار ملک مقرب الملک سمت خطهٔ قنوج سواری فرمود الخ

[11] B. مقابل آمدند ملک مقرب الملک استظهار فرستاد که تا بنوعي فتنهٔ ایشان فرونشاند ملک مذکور ایشان را ترغیب الخ

کرده صورتِ اصلاح درمیان آورده - کفار مذکور ملاقات کردند. ملک مذکور برابر کرده در قنوج برد- و به بهانهٔ مشورت درون حصار طلبید - همه درون رفتند- مگر سبیر ملعون در پردهٔ [1] خویش ماند - که آخر همه را دست آورده بدوزخ فرستاد - سبیر از بیرون گریخته سمت اٹاوه رفت - ملک مقرب الملک مظفر و منصور سمت محمد آباد مراجعت کرده - در ماه شول سنه خمس و تسعین و سبعمائه - سلطان جانب میوات سواري کرد و ولایت ایشان تاخته سمت محمد آبادِ جتیسر [2] رفت - درین میان زحمت در تنِ سلطان پیدا آمد - و روز بروز زیادت شدن گرفت - هم چنان خبر رسانیدند که بهادر ناهر حوالي شهر را تاخت - سلطان اگرچه زحمتی بود در چودول سوار شده قصد کرده - بهادر ناهر نیز از کوتله بیرون آمد - با سلطان مقابل شد- آخر هم باول حمله شکسته و منهزم شده درون کوتله رفت - لشکر سلطان دنبال او کرد - او درون در آمد - بیشتر خلق کوتله اسیر [3] گشتند - اسپ و اسلحه و اسباب ایشان بتمام غارت شده - بهادر ناهر مذکور از کوتله گریخته در کوه جهر خزید - سلطان از آنجا سمتِ محمد آباد مراجعت فرمود - و دنبال عمارت و آبادنيِ جتیسر مشغول گشت - فامّا زحمت روز بروز در تنِ سلطان غالب مي آمد - در ماه ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه شاهزاده همایون خان را با عساکرِ قاهره بر شیخا کهوکهر که بغی ورزیده و حصار لوهور [4] را قابض شده بود نامزد کرد - شاهزاده می خواست طرف لوهور روان شود - هم چنان خبر وفاتِ سلطان رسید - شاهزاده هم در شهر توقّف کرده - و این واقعه هفدهم ماه ربیع الاول سنة المذکور بود

* بیت *

سعدی گر آسمان بشــکر پرورد ترا　　چون می کُشد بزهر ندارد تفضّلی

---

1 B. در دایرهٔ خویش

2 I. جیتر

3 I. اسیر و دستگیر

4 I. حصار لاهور

از محمد آباد سلطان را در شهر در آوردند - و درون حظیرهٔ بدر بالای حوض خاص دفن کردند - مدت ملک سلطان شش سال و هفت ماه بود - وَ اللهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب *

ذکر سلطان علاؤ الدین سکندر شاه

سلطان علاؤ الدین سکندر شاه پسر میانگی سلطان محمد شاه بود و همایون خان خطاب داشت - چون سلطان محمد شاه برحمت حق پیوست سه روز شرط عزا بجا آوردند - بتاریخ نوزدهم ماه ربیع الاول سنة المذکور باتفاق امرا و ملک و ایمه و[1] سادات و قضات که در شهر بودند در کوشک همایون جلوس فرمود - شغلِ وزارت هم بر خواجه جهان مقرر داشت - و عهده و اشغال هرچه کسی در عهد پدراو داشتند بر ایشان مستقیم گردانیدن[2] فرمود - همچنان ملک مقرب الملک و امرا و ملوکِ دیگر تابوت سلطان مرحوم برابر کرده در دهلي آمدند - و بر سلطنتِ سلطان علاؤ الدین بیعت کردند - پیلان و اسپان و هرچه اسباب دارات بادشاهی بود بتمام او را تسلیم نمودند[3] - تا مدتِ یک ماه برین قرار در تدبیر سلطنت مشغول بود - بتقدیر الله تعالی زحمتی برتن سلطان پیدا شد - روز بروز زیادت می گشت - بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول سنة المذکور برحمت حق پیوست * بیت *

بجز خونِ شاهان درین طشت نیست
بجز خاکِ خوبان درین دشت نیست

و مدت ملک او یک ماه و شانزده روز بود وَ اللهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب *

---

[1] I. omits وسادات

[2] I. مستقیم گردانید

[3] I. تسلیم کردند

ذکر سلطان محمود ناصر الدین شاه

سلطان محمود ناصر الدین پسر خورد سلطان محمد شاه بود - چون سلطان علاؤ الدین وفات یافت بیشتر امرا و ملوک که اقطاعات ایشان سمت غرب بود چنانچه غالب خان امیر سامانه و رای کمال الدین میین و مبارک خان هلاجون و خواص خان امیر اندری و کرنال از شهر بیرون آمده جوار باغ نزول کرده می خواستند بغیر ملاقات جانب اقطاعات خویش روند - خواجه جهان را خبر شد ترغیب کرده ایشان را در شهر آورد و بر سلطنت سلطان محمود بیعت کنانید - بتاریخ بستم ماه جمادی الاول سنة المذکور باتفاق امرا و ملوک و جمهور ایمه و سادات و علما و مشایخ بر تخت سلطنت در کوشک همایون اجلاس دادند - و سلطان ناصرالدین محمود شاه خطاب کردند - عهدهٔ وزارت هم بر خواجه جهان مقرر کردند[1] - مقرب الملک مقرب خان شده و ولی عهد سلطان گردانیدند[2] و عبد الرشید سلطانی را سعادت خان خطاب کردند - و عهدهٔ باربیگی یافت - ملک سارنگ را سارنگ خان خطاب کردند - و اقطاع دیپالپور بحوالهٔ او گشت - و ملک دولت یار دبیر را دولت خان خطاب کردند - و عهدهٔ عماد المک دادند و عارض ممالک گشت - کار اقطاع[3] هندوستان از غلبهٔ کفار نگونسار ضعف[4] پذیرفته بود - خواجه جهان را سلطان الشرق خطاب کرده و کار تمام هندوستان از قنوج تا بهار بحوالهٔ او گردانیدند - در ماه رجب[5] رَجَبُ قَدْرُهُ سنه ست و تسعین و سبعمائه با بیست زنجیر پیل سمت هندوستان روان داشتند - کفار دیار اتاوه وکول و کهور[6] و کنبل و حوالیٔ قنوج را گوشمال داده در عرصهٔ

---

1 M. مقرر کرد and B. مقرر داشت

2 B. گردانید

3 M. اقطاعات

4 B. ضعیف

5 M. رجب سنه

6 M. کهورہ کنیل

جونپور رفت - بآهستگی اقطاع قنوج و کره و اوده و سندیه [1] و دلمو و بهرایچ و بهار و ترهت را در قبض و تصرف خود آورده بیشتر کفار را قلع و قمع [2] کرد - و حصارها که کافران آن دیار خراب و نهب و تاراج [3] کرده بودند از سر بنا کردند - باری تعالی اسلام را قوت و نصرت بخشید - رای جاج نگر و بادشاه لکهنوتی پیلان که در دهلی هر سالی می رسانیدند خواجه جهان را رسانیدن گرفتند - هم دران ایام سارنگخان را طرف دیبالپور برای ضبط اقطاع و قلع فسادهٔ شیخا کهوکهر نامزد کردند - در ماه شعبان سنة المذکور سارنگخان در دیبالپور رفت - حشم دیبالپور و بندگان را استقامت داد و مستعد کرد و اقطاع دیبالپور در ضبط خود آورد - در ماه ذی القعده سنة ست و تسعین و سبعمائه رای ذوالجی [4] بهتی و رای داؤد کمال مین و لشکر ملتان را برابر کرده نزدیک قصبهٔ برهاره [5] آب ستلدر را عبره کرد - و نزدیک [6] دوهالی آب بیاه را گذارا شده در ولایت لوهور در آمد - چون شیخا کهوکهر شنید که سارنگخان جانب او می آید او نیز لشکر کشیده حوالی دیبالپور تاخت - و قصبهٔ اجودهن را محصّر گردانید - هم چنان خبریافت که سارنگخان قصبهٔ بهندویت [7] را نهب کرده فرود آمده است - از اجودهن شب میان کرده در لوهور آمد - دوم روز مستعد جنگ شده پیش رفت [8] - در ساموتهله دوازده کروهی لوهور با یکدیگر مصاف شد - سارنگخان را خدای تعالی فتح بخشید - شیخا کهوکهر منهزم شده در

---

[1] B. and M. شدیده

[2] M. omits قمع

[3] M. omits تاراج

[4] M. رای جلجین

[5] M. ترهاره آب

[6] B. نزول دوهالی

[7] I. قصبه بهدوئی, Elliot, vol. IV, p. 29 "Hindupat".

[8] M. پیش رفتن

لوهور رفت - از آنجا شباشب زن و فرزندان [1] خویش ستده طرف کوه جمون [2] رفت - دوم روز سارنگخان حصار لوهور را قابض شد - و ملک کندهو برادر خویش را عادل خان خطاب کرده در حصار [3] لوهور گذاشته خود سمت دیبالپور مراجعت فرمود - در ماه شعبان سنة المذکور سلطان سعادت خان را برابر ستده سمت بیانه سواري مصمّم کرد - و مقرب خان را با چند پیل معدود و خیل خاص او در شهر گذاشت - چون سلطان نزدیک گوالیر رسید ملک علاؤالدین دهاروال و مبارک خان پسر [4] ملک راجو و ملو برادر سارنگخان بر سعادت خان غدر اندیشند - بنوعی او را خبر شد - ملک علاؤ الدین و مبارک خان را دست آورده بکشت - ملو گریخته پیش [5] مقرب خان در دهلي آمد - سلطان هم از آنجا مراجعت فرموده بزدیک شهر فرورد آمده بود [6] - مقرب خان استقبال نمود و بشرف پابوس مشرّف گشت - فامّا به سبب خوف و هراسی که درخاطر او متمکّن شده بود باز گشته درون شهر در آمد - و استعداد بنیاد جنگ نهاد - دوم روز سلطان [7] و سعادت خان با جمیع امرا و ملوک و پیلان ساخته و مستعد [8] شده پیش دروازهٔ میدان آمدند - مقرب خان حصاری شده جنگ میکرد - تا مدت سه ماه برین نمط میان ایشان جنگ قایم [9] بود - همچنان سلطان را بعضی نزدیکان او در ماه محرم سنه سبع و تسعین و سبعمائه درون شهر بردند - فامّا پیلان [10]

---

1 B. فرزند خویش

2 M. کوه جون شد Elliot, vol. IV. p. 29 "Jūdi," and Tabaḳāt, p. 251 کوه جون

3 M. حصار کوهور

4 B. مبارک خان و پسر ملک

5 M. گریخته بر مقرب خان

6 M. آمده مقرب خان

7 M. سلطان سعادت خان

8 M. و مستعد پیش

9 B. قایم بود ممر در آن واقعه سلطان را, and I قایم مانده بود

10 M. پیل و پایگاه

و پایگاه و کل اسباب ملک داری در قبض سعادت خان ماند - مقرب خان را از آمدن سلطان تقویتی حاصل گشت - روز دیگر خلق شهر[1] از سپاهی و بازاری جمع کرده برای جنگ از دروازهٔ[2] شهر بیرون آورد - سعادت خان را خبر شد - او نیز با کل لشکر خویش در میدان پیش آمد - میان یکدیگر محاربه شد و مقاتله بسیار رفت - آخر مقرب خان منهزم گشته درون شهر[3] در آمد - و مردم شهری بیشتر[4] پایمال شدند - فامّا سعادت خان حصار را ستدن نتوانست - مراجعت کرده بالای حوض خاص نزول کرد - چون حصار دهلی قابل فتح نبود و هوای بشکال قریب رسید سعادت خان از آنجا کوچ کرده در فیروز آباد رفت - و با امرائی که موافق او بودند اتفاق کرده که کسی را از فرزندانِ سلطان مرحوم فیروز شاه طَابَ ثَرَاهُ وَ جَعَلَ الجَنَّةَ مَثْوَاهُ[5] بر تخت سلطنت در فیروز آباد اجلاس[6] دهند - نصرت خان[7] بن فتح خان بن سلطان مرحوم فیروز شاه میان میوات بود - او را آورده در ماه ربیع الاول سنة المذکور بر تخت سلطان در کوشک فیروز آباد بنشاندند - و ناصر الدین نصرت شاه خطاب کردند - امّا او را طریق نمونه پیش[8] داشتند - و کارهای ملکی تمام سعادت خان میکرد - چون چند روز برین طریق[9] بگذشت بعضی بندگان فیروز شاهي و بعضی پیلبانان با سلطان ناصر الدین یار شدند - و سعادت خان بیغم بود - یکایک سلطان ناصر الدین را بر پیل سوار کردند و هر کسی برو جمع شدن گرفت - سعادت خان غیر

---

1 B. and M. شهر را از سپاهي

2 M. دروازها شهر

3 M. درون در آمد

4 M. بیشتری پایمال

5 M. omits جعل الجنة مثواه

6 M. جلوس دهند

7 B. نصرت خان بن فیروز خان بن سلطان مرحوم

8 M. پیش نداشته بودند

9 M. برین بگذشت

مستعد بود طاقت نتوانست آورد - از راه دروازهٔ حرم از کوشک بیرون آمد - بعضی لشکر بدو پیوست - و بعضی یاوه[1] هر جانبی رفت - سعادت خان با جمعیت خویش درون دهلي در آمد و مقرب خان را ملاقات کرد - میانِ چند روز مقرب خان او را بغدر دست آورده بکشت - امرا و ملوک که در فیروز آباد مانده بودند چنانچه محمد مظفر[2] و شهاب ناهر و فضل الله بلخی و بندگان فیروز شاهی بتمام بر سلطان ناصر الدین پیوستند - و بر سلطنت او بیعت تازه[3] کردند - محمد مظفر وزیر شد و بخطاب[4] تاتار خانی مشرّف گشت - و شهاب ناهر را[5] شهاب خان و فضل الله بلخی را قتلغ خان خطاب کردند - و عهده داری بندگان خاص ملک الماس سلطانی یافت - در دهلي و فیروز آباد[6] دو بادشاه گشت - مقرب خان بهادر ناهر را با جمعیت او بر خویش داشت و حصار دهلي کهنه بحوالهٔ او کرد - و ملو را اقبال خان خطاب گردانید - و حصار سیری او را داد - آخر میان دهلي و فروز آباد هر روز محاربه و مقاتله میرفت - و میان مسلمانان یک دیگر خون ریزی می شد - هیچ یکی را از ایشان این قوت نبود که بر دیگری غلبه کند - شق میان دو آب و اقطاع[7] سیپنتهه و پاني پنتهه و جهجر[8] و هتک در قبض سلطان ناصر الدین ماند - و در ضبط سلطان محمود جز حصارهای مذکور مقامی دیگر نبود - امرا و ملوک بلاد ممالک بسر خویش[9]

---

1 M. بعضی تاوه هرجائی رفت and I. یاوه هرجائی

2 M. محمد مظفر وزیر و شهاب ناهر و ملک فضل الله

3 M. بعیت کردند

4 M. و خطاب تاتار خانی

5 B. omits را

6 M. فیروز آباد و بادشاه گشت

7 M. اقطاع سنبل و پاني پتهه and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 252 بعضی پرگنات میان دوآب و پانی‌پت و سون‌پت و رهتک و جهجرتا بست کروهی شهر

8 M. جهجهر

9 M. ممالک بسر خویش هر یکی پادشاهی شده مال

بادشاهی می کردند - مال و محصول خود تصرّف می گردانیدند - تا مدت سه سال برین نوع قرار گرفته بود [1] - و هر روز میان دهلي و فیروز آباد قتل [2] و قتال جنگ و جدال می شد - گاهی ایشان غالب می آمدند و دهلویان را درون حصار می انداختند - و گاهی دهلویان تا حصار [3] فیروز آباد می تاختند - هم چنان در سنه ثمان و تسعین و سبعمائه سارنگخان را با مسند عالی خضر خان امیر ملتان مخالفت شد - میان یکدیگر محاربه و مقاتله بسیار می رفت - آخر بعضی غلامان - ملک مردان تهی [4] دادند و با سارنگخان یار شدند - شق ملتان بدست سارنگخان آمد - و لشکر و جمعیت بسیار جمع [5] کرده در ماه رمضان سنه تسع و تسعین و سبعمائه طرف سامانه رفتند - غالب خان امیر سامانه حصاری شده جنگ و جدال [6] میکرد - چون طاقت مقاومت [7] نبود منهزم شده با سوار و پیادهٔ معدود در پانی پته آمد و تاتار خان را پیوست - خبرِ کیفیت مذکور سلطان نصرت شاه را روشن و مبرهن [8] گشت - ملک الماس عهده دار بندگان را با ده زنجیر پیل و لشکر معدود بیاری دهی [9] تاتارخان نامزد کرد و فرمود تا سمت سامانه سواری کنید - سارنگخان را دور کرده سامانه را بحوالهٔ غالب خان گردانید - بتاریخ پانزدهم ماه محرم سنه ثمان مائه نزدیک موضع کوهله [10] میان

---

[1] B. گرفته بودند

[2] M. فیروز آباد قتال می شد

[3] M. حصار خانه

[4] M. ملک مردان مهی دادند ; Ṭabaḳāt Akbarī, p. 253 بعضی از غلامان ملک بهتی با سارنگ خان پیوستند - سارنگ خان تقویت یافته ملتان را گرفت and Elliot, vol. IV. p. 32 translates:—At length some of the people (*ghulām*) of Malik Mardān Bhattī joined Sārang Khān, and with their assistance he got possession of the district (*shikk*) of Multan.

[5] M. omits جمع

[6] M. جنگ می کرد

[7] M. طاقت استقامتش نبود

[8] M. روشن گشت

[9] M. بیاری دهی برابر تاتار خان

[10] Ṭabaḳāt Akbarī, p. 254 نزدیک موضع کوتله

ایشان مصاف شد - حق سبحانه [1] و تعالی تاتار خان را نصرت بخشید - سارنگ خان گریخته سمت ملتان روی نهاد - تاتار خان - سارنگ خان مذکور را تار تار کرده [2] سامانه بحوالهٔ غالب خان کرد - و خود بذات شریف [3] تا حد تلوندی باراى کمال الدین مین در تعاقب سارنگخان رفت - آخر [4] از آنجا مراجعت کرد - در ماه ربیع الاول سنة المذکور پیر محمد نبیسهٔ [5] امیر تیمور بادشاهِ خراسان با لشکرهای انبوه آب سنده [6] عبره کرد - حصار اُچه را [7] گرد گرفت - علي ملک که از جهت سارنگ خان والیٔ اُچه بود موازنه یک ماه حصاری شده جنگ میکرد - همچنان [8] سارنگخان ملک تاج الدین نایب خویش و امرا و ملوک [9] دیگر را با چهار هزار سوار جرّار نامدار و مرکبان آن دیار [10] بیاری دهی در اُچه نامزد گردانید - پیر محمد را از آمدن لشکر و [11] ملک تاج الدین مذکور خبر شد - حصار اچه را گذاشته در موضع ترمتمه کنارهٔ آب بیاه آمد [12] - و ملک تاج الدین آنجا نزول کرده بود تاختند - لشکر بی غم بود - طاقت مقاومت [13] نتوانست آورد - بعضی همانجا شهید شدند و بعضی که [14] خود را در آب زدند بیشتری غرق [15] گشتند - و طعمهٔ ماهیانِ دریا شدند - ملک تاج الدین با سوار معدود منهزم شده در ملتان آمد - پیر محمد نیز با لشکر خویش متعاقب او در

---

1 M. omits سبحانه و

2 M. تاتار خان سامانه را

3 M. omits بذات شریف

4 M. omits آخر

5 M. نشه امیر تیمور

6 M. سندهه را عبره

7 M. omits را

8 M. همچنان شد سارنگخان

9 M. omits و ملوک

10 M. سوار باری دهی در اچه

11 M. از آمدن ملک تاج الدین خبر

12 M. آب بیاه و خانها ملک تاج الدین

13 M. omits مقاومت

14 M. که در خود را

15 M. غرق گشتند ملک تاج

ملتان رسید [1] - سارنگ خان طاقت مقاومت، [2] و مصافِ میدان تنگ دید بضرورت حصاری شده - تا مدت شش ماه جنگ [3] قایم داشت - آخر الامر بتاریخ نوزدهم ماه رمضان سنه ثمان مائه به سبب تنگچهٔ علف و غله امان خواسته با پیر محمد ملاقات کرد - سارنگخان را با کل خیل و اتباع او و تمام لشکر و خلق شهری را اسیر کردند - و حصارِ ملتان را پیر محمد [4] قابض شده همانجا لشکرگاه ساختند - در ماه شوال سنة المذکور اقبال خان با سلطان ناصر الدین پیوست - و میان ایشان در حظیرهٔ شیخ المشایخ قطب [5] الحق و الشرع و الدین عهد شد - سلطان ناصر الدین را با لشکر [6] و پیلان برابر کرده درون حصارِ جهان پناه برد - سلطان محمود و مقرب خان و بهادر ناهر درون دهلی کهنه حصاری شدند - سیوم روز اقبال خان غدر کرد - سلطان ناصر الدین غافل بود خود را یاد کردن نتوانست - با جمعیتی معدود و پیلان از درون حصار جهان پناه بیرون آمد - اقبال خان با لشکر خویش تعاقب کرد - پیلان نامدار [7] بتمام بر دست اقبال خان آمد - سلطان ناصر الدین منهزم شده در فیروزآباد رفت - از آنجا با کُل اتباعِ خویش بیرون آمده [8] و اب جون عبر کرده بر [9] تاتار خان وزیر خویش پیوست - فیروز آباد را اقبال خان قابض گشت - بعده میان مقرب خان و اقبال خان هر روز جنگ می شد - تا مدت دو ماه میان [10] ایشان برین نوع مقابله [11] بود - آخر کسی از امرا و ملوک درمیان آمده

---

1 M. در ملتان سارنگ خان آمد

2 M. مقاومت جنگ میدان نبود

3 M. omits جنگ

4 M. omits پیر محمد

5 M. المشایخ نظام الحق و الشرع والدین

6 M. لشکر پیلان

7 M. omits نامدار

8 M. آمد و آب

9 M. کرده و تاتار خان وزیر

10 M. omits میان

11 M. مقاتله بود

اصلاح دادند - مقرب خان برابر سلطان محمود در حصار جهان پناه آمد و اقبال خان هم در سیری بود - ناگاه [1] یکایک اقبال خان با جمعیت خویش رفت و خانه مقرب خان گرد گرفت - و امان داده او را [2] بکشت - و سلطان محمود را نکبتی نرسانید - فامّا کارهای ملکی بتمام و کمال [3] خود میکرد - سلطان را بر طریق نمونه و نقش دیوار [4] داشت - در ماه ذي القعده سنة المذکور اقبال خان سمت پاني پته بقصد تاتار خان سواری کرد - چون تاتار خان را خبر شد بنگاه و پیلان و چیزی لشکر درون حصار پاني پته گذاشت - خود با لشکرِ [5] جرّاره قصد دهلي کرد - اقبال خان حصار پاني پته را محصّر گردانید - میان دو سه روز فتح شد - پیلان و اسپان و اسباب و خیل [6] و تبار تاتار خان بتمام [7] بدست او آمد - تاتار خان نیز در حصار دهلی کوشش بسیار [8] نموده - فاما حصار دهلي مجال [9] فتح نبود - مسخّر کردن [10] نتوانست - هم درین میان خبر پاني پته شنید [11] - از استماع این خبر می جوشیده - امّا ممکن نبود که فکر حصار پاني پته بکند - بضرورت از دهلي عطف کرده با لشکر جرّار [12] طرفِ گجرات بر پدر خویش رفت - اقبال خان با [13] پیلان و اسپان از پاني پته شده سمت دهلي مراجعت فرمود - ملک نصیر الملک قرابت [14] تاتار خان را که برو پیوسته بود و لشکر کشیدن سوی حصار پاني

---

1 M. تا یکایک

2 M. داده کشت

3 M. omits و کمال

4 M. omits و نقش دیوار

5 B. خود جراره

6 M. omits و خیل و تبار

7 B. omits بتمام

8 M. omits بسیار

9 M. فاما فتح کردن نتوانست

10 M. omits مسخر کردن نتواست

11 M. شیند از دهلي عطف کرده بالشکر طرف

12 M. omits جرار

13 M. اقبال بیلان و اسپان دیگر

14 M. قریب تاتار خان

پته او گفته بود [1] عادلخان خطاب کرده [2] اقطاع سامانه میان دوآب بحوالهٔ او گردانید - و خود در پرداختِ کارهای ملکی مشغول بود - همچنان در ماه صفر سنه احدی و ثمانمائه خبر آمدن امیر تیمور بادشاه خراسان رسانیدند که قصبهٔ طلنبه را تاخته در ملتان نزول کرده است و اسیرانِ لشکرِ سارنگخان را که پیر محمد داشته بود زیر تیغ بیدریغ [3] آورد - ازین جهت اقبال خان بغایت متأمّل و متفکّر گشت - امیر تیمور بکوچ متواتر حصارِ بهتنیر گرد کرد - رای ذو الجی [4] بهتی را اسیر گردانید - و خلقی که محصّر شده بودند همه را بکشت - از آنجا در حوالی سامانه تاخت - بعضی خلق [5] دیبالپور و اجودهن و سرستی که از خوف او گریخته سمت شهر می آمدند بعضی اسیر و دستگیر شدند و بیشتری بشرف شهادت مشرّف گشتند - از آنجا آب جون را عبره کرده در میان دو آب در آمد - بیشتر ولایت را نهب و تاراج [6] گردانید - در قصبهٔ نمولی [7] نزول فرمود - اسیرانی که از در سند تا آب گنگ بر دست لشکر او گرفتار شده بودند موازنه پنجاه هزار مرد [8] کم و بیش وَاللهُ اَعْلَمُ بِالْحَقِیْقَةِ همه را علفِ تیغ گردانید - قصبات و شهرهای مسلمانان و مردم روستا از مسلم و هنود از خوف او گریخته بعضی در کوه و بعضی در جول و بعضی در آب گیرها در آمده پناه جستند - و بعضی مردم در حصار دهلی در آمدند - در ماه جمادی الاول [9] سنه احدی و ثمانمائه آب جون را عبره کرده در فیروز آباد نزول

---

1 M. omits و لشکر کشیدن سوی حصار پانی پتهه او گفته بود

2 M. خطاب کرد و اقطاع میان دو آب

3 M. omits بیدریغ

4 M. رای جلجین

5 B. omits خلق

6 M. نهب کرد

7 M. قصبهٔ نمونی, Ṭabaḳāt Akbarī, p. 255 قصبهٔ لونی

8 B. مردم کم و بیش

9 M. جماد الاول

کرد - روز دیگر بالای حوض فرود آمد - اقبال خان با[1] لشکر و پیلان بیرون آمده در میدان با امیر تیمور مقابل شد - و هم بحملهٔ اول شکست خورد - چند زنجیر[2] پیل بر دست لشکر امیر تیمور[3] آمد - و باقي پیلان بهزار حیله و زجر ثقیل[4] درون شهر برد - فامّا وقت در آمدن بسیار خلق شهر و لشکر[5] پایمال و کشته گشت - بحدّی که از کشته پشته و از مرده توده بر آمد - چون شب در آمد اقبال خان و سلطان محمود زن و بچه گذاشته از شهر بیرون آمدند - سلطان محمود[6] طرف گجرات رفت - و اقبال خان آب جون[7] عبره کرده در قصبهٔ برن در آمد - روز دیگر امیر تیمور خلق شهر را امان داده مال امانی از ایشان گرفت - چهارم روز آن فرمود تا همه خلق[8] را که درون شهر بودند اسیر کنند - همچنین کردند - اِنّا لِلّٰهِ وَ رَضِیْنَا بِقَضَاءِ اللّٰه - بعد چند روز مسند عالی خضر خان طَابَ ثَرَاہ که از خوف امیر تیمور در کوه میوات پناه جسته بود و بهادر ناهر و مبارک خان و زیرک خان بعهد و امان امیر تیمور را ملاقات کردند - جز مسند عالی خضر خان طَابَ ثَرَاہ دیگر همه را بند کرد - و از دهلي دامن کوه گرفته مراجعت فرمود - و[9] خضر خان را رخصت کرد و گفت دهلي همه را گرفته بتو بخشیدم - وقت باز گشت خلقی که در کوه مانده بودند از ایشان نیز اسیر و دستگیر گشتند - چون در حد لاهور[10] رسید شیخا کهوکهر[11] را

---

1 M. omits لشکر

2 M. جند پیلی بر دست

3 M. امیر آمد

4 M. حیله درون شهر

5 B. لشکری پایمال و کشته شد

6 M. omits محمود

7 M. جون را عبره

8 M. همه خلایق را, see also Ṭabaḳāt Akbarī, p. 255 for full details.

9 B. and M. omits from و خضر خان up to بخشیدم

10 M. لوهور

11 M. کهو کهیر

که از عداوت سارنگخان پیش ازین بر امیر تیمور [1] پیوسته و پیشوائی کرده بامان و دست راست دست آورده و شهر میمون لاهور را نهب و تاراج نهاد - زن و بچهٔ شیخا مذکور و مردم دیگر که در پناه او درون حصار لاهور در آمده بودند بتمام گرفتار و اسیر شدند - و مسند عالی خضر خان را اقطاع ملتان و دیبالپور مفوّض گردانید - در اقطاعات [2] مذکور فرستاد - از آنجا بکوچ متواتر میان کابل شده در دار الملک سمرقند رفت - بعد رفتن او در حوالیٔ دهلي و تا آنجا که لشکر او گذشته بود وبا و قحط افتاد [3] - بعضی مردم در وبا و بعضی بعذاب گرسنگي هلاک شدند - تا مدت دو ماه دهلي خراب و ابتر [4] بود - و در ماه رجب رَجّبَ قَدرُهُ [5] سنة المذکور سلطان ناصرالدین نصرت شاه که از غدر اقبال خان عطف کرده سمت میان دو آب رفته بود با جمعیت معدود در خطهٔ میرت آمد - عادل خان با چهار زنجیر پیل و لشکر خویش [6] با سلطان پیوست - بغدر اورا دست آورد و پیلان را قابض شد - خلق میان دو آب که از دست مغل خلاص یافته بودند برو [7] جمع شدن گرفت - با موازنهٔ [8] دو هزار سوار در فیروز آباد رفت - و دهلي اگرچه خراب بود قابض شد - شهاب خان از میوات با ده زنجیر پیل و جمعیتِ خویش و ملک الماس از میان دو آب آمده بدو [9] پیوستند - چون لشکر بسیار گرد سلطان جمع [10] شد - شهاب خان را در برن برای قلع و قمع [11] اقبال خان نامزد کرد - در اثنای راه چند

---

[1] M. بر امیر پیوسته بود

[2] M. اقطاع مذکور

[3] M. افتاده

[4] M. خراب بود

[5] M. رجب سنة المذکور

[6] M. لشکر با سلطان پیوسته

[7] B. بدو جمع

[8] M. موازنه با دو هزار

[9] B. برو پیوستند

[10] M. جمع گشت

[11] M. قلع اقبال خان

نفر پیادهٔ هندو بر شهاب خان شبخون زدند - شهاب خان شهادت یافت و جمعیت او متفرق [1] شد - پیلان پیکار واهی [2] ماندند - اقبال خان را خبر شد زود تر آنجا رسید و پیلان را دست آورد - روز بروز قوت و شوکت زیادت [3] میگرفت و مرتبه اش متضاعف می شد - و از هر طرف لشکر گرد او جمع می آمد [4] - و سلطان ناصر الدین را نقصان و فتور روی می نمود [5] - در ماه جمادی الاول [6] سنهٔ المذکور اقبال خان از برن سمت دهلی لشکر کشید - نصرت شاه فیروز آباد را گذاشته جانب میوات رفت - و همان جا وفات یافت [7] - دهلی در قبض اقبال خان آمد و در حصار سیری سکونت گرفت - بعضی خلق شهر که از مغل خلاص یافته بودند در دهلی آمده ساکن گشتند - عنقریب الایام حصار سیری آبادان و معمور [8] شد - شق میان دو آب و اقطاعات حوالی را در ضبط خویش در آورد - فامّا بلاد ممالک چنانچه در تصرف امرا و ملوک بود همچنان در قبض و تصرف [9] هر یکی ماند - عرصهٔ گجرات را با تمام نواحی و مضافات ظفر خان وجیه [10] الملک - و شق ملتان و دیبالپور و ساحت [11] سنده را بندگی مسند عالی خضر خان طاب ثراه - و شق مهوبه و کالپی را محمود خان پسر ملک زاده فیروز - و اقطاعات سمت

---

1 M. مستغفر شد and I. مستغرق شد

2 I. پیلان پیکار راهی ماندند . Elliot, vol. IV., p. 3 translates: "and the elephants were abandoned."

3 M. قوت می گرفت

4 M. جمع می شد

5 M. فتور پیدا می گشت

6 M. ربیع الاول

7 M. and B. omits همان جا وفات یافت

8 M. omits و معمور

9 M. قبض هر یکی ماند

10 M. وحبیب الملک

11 B. با ساحت سند

هندوستان را چنانچه قنوج و اودهه و کره و دلمؤ [1] و سندیله و بهرایچ و بهار و جون‌پور خواجه جهان - و شق دهار را دلاور خان - و شق سامانه را غالب خان - و شق بیانه را شمس خان اوحدی قابض گشتند - مملکت دهلي در چندین محل قسمت شد - در ماه ربیع الاول سنه اثنین و ثمانمائه اقبال خان سمت بیانه سواري کرده - شمس خان در قصبهٔ نوه و بتل بود - میان ایشان جنگ شد - اقبال خان را اقبال یاري کرد - شمس خان منهزم شده در بیانه رفت - دو زنجیر پیل که در قبض او بودند بر دست [2] اقبال خان آمدند - ازآنجا جانب کتهیر [3] لشکر کشید - از رای هرسنگهه [4] مال و خدمتی گرفته سمت شهر مراجعت [5] فرمود - هم دران سال خواجه جهان در جون‌پور برحمت حق پیوست - ملک مبارک قرنفل بجای او بادشاه شد - و خود را سلطان مبارک شاه خطاب کرد و کل اقطاعات را قابض شد - در ماه جمادي الاول [6] سنه ثلاث و ثمان مائه اقبال خان باز سمت هندوستان سواري کرد - شمس خان امیر بیانه و مبارک خان بهادر ناهر اورا ملاقات کردند - ایشان را نیز برابر خود برد [7] - در ماه جمادي الاخر [8] سنة المذکور کنارهٔ آب بیاه [9] نزدیک پتیالی سبیر [10] ملعون و کفار دیگر [11] با جمعیتی کثیر مقابل اقبال خان آمدند - روز دیگر میان ایشان مصاف راست شد - بجنگ پیوستند - خدای تعالی

1 M. دلموه
2 M. بدست اقبال خان
3 B. کهتیره and I. کتهیهر
4 M. از رای سنکه
5 M. مراجعت نمود
6 M. جماد الاول
7 M. برابرخود در ماه
8 M. جماد الاول
9 M. آب سیاه نزدیک بتیالی . See also Elliot, vol. IV., p. 37. *n*. 2.
10 Elliot, vol., IV. p. 37, Rāī Sīr
11 B. کفار ملعون دیگران با جمعیتی

که ناصر دین محمدی است اقبال خان را فتح بخشید - کفار نگونسار مقهور و منهزم شدند - اقبال خان تعاقب ایشان تا حد اتاوه کرد - بعضی کشته گشتند - و بعضی اسیر شدند - اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلیٰ ذٰلِکَ - از آنجا در خطّهٔ قنوج رفت - همچنان سلطان الشرق مبارک شاه نیز از طرف هندوستان آمد - میان هردو لشکر آب گنگ حایل بود - هیچ یکی عبره کردن نمي توانست - تا مدت دوماه جنگ قایم ماند - آخر هر یکی سمت خانهٔ خویش مراجعت کردند - در اثنای[1] راه اقبال خان از شمس خان[2] و مبارک خان بدگمان شد - و بغدر ایشان را دست آورده کشت -

همدرین سال طغی خان ترک بچهٔ سلطاني که داماد غالب خان امیر سامانه بود لشکرهای کثیر جمع کرده بقصد[3] مسند عالی خضر خان طَابَ ثَرَاهُ سمت دیبالپور سواري کرد - چون مسند عالی[4] را ازین حال خبر شد مستعد شده با لشکرهای قاهره در خطهٔ اجودهن آمد - بتاریخ نهم ماه رجب رَجَبُ قَدْرُهُ[5] سنة المذکور میان یکدیگر کنارهٔ آب دهنده مصاف شده - خدای تعالی مسند عالی را فتح بخشید - طغی خان منهزم شده در قصبهٔ[6] ابهوهر رسید - غالب خان و امرای دیگر که برابر او بودند طغی خان را بغدر کُشتند - در سنه اربع و ثمانمائه سلطان محمود از خطهٔ دهار در دهلي آمد - اقبال خان استقبال نمود و در کوشک همایون میان جهان پناه فرود آورد - فامّا هرچه دستگهِ بادشاهي بود در قبضِ خویش داشت - ازین جهت میان او و[7] میان سلطان نفاق پیدا آمد - اقبال خان را برابر کرده

---

1 M. اثناء آن راه

2 M. شمس خان بدگمان شد

3 M. بقصد بندگي مسند عالی

4 M. چون خضر خان را ازین حال

5 M. omits رجب قدر

6 M. قصبهٔ اسوهر, see Elliot, vol. IV., p. 38, *n*. 2.

7 B. and M. میان او و سلطان

باز سمت قنوج سواري فرمود - درين سال سلطان [1] مبارک شاه وفات یافت - برادر خرد او [2] ابراهیم بجای او بادشاه شد - و خود را سلطان ابراهیم خطاب کرد - چون او را از آمدنِ سلطان محمود و اقبال خان [3] خبر شد او نیز با جمعیت بسیار مقابل ایشان آمد - ادمیان [4] هر دو لشکر قریب شده بودند که محاربه [5] شود - سلطان محمود به بهانهٔ شکار از لشکرِ اقبال خان بیرون رفت و با سلطان ابراهیم ملاقات کرد - امّا سلطان ابراهیم سلطان را چندان اطاعت نه کرد - ازو عطف کرده در خطهٔ قنوج آمد - شاهزاده هریوی [6] که از جهت مبارک شاه در قنوج بود او را بیرون آورده قنوج را قابض شد - اقبال خان سمت دهلی مراجعت فرمود - و سلطان ابراهیم در جونپور رفت - خلق قنوج از وضیع و شریف با سلطان پیوستند - غلامان و متعلقان که پراگنده شده بودند گرد او جمع [7] گشتند - الغرض سلطان هم بر اقطاعِ قنوج قانع شد - در ماه جمادی الاول سنه خمس و ثمانمائهٔ اقبال خان سمت گوالیر سواري کرد - قلعهٔ گوالیر [8] که در شور مغل برسنگهه [9] ملعون از قبض مسلمانان بغدر قابض شده بود چون او [10] در دوزخ رفت بیرم دیو پسر او بجای او بنشست - و قلعهٔ مذکور بدست [11] او آمد - از غایت استحکام قابل فتح نبود - از آنجا برخاست - ولایت اورا خراب [12] کرد - سمتِ دهلي مراجعت نمود - سال دیگر باز دران

---

[1] B. omits سلطان
[2] M. برادر خود ابراهیم
[3] M. اقبال خان را
[4] B. and M. میان هر دو لشکر
[5] B. شده بود محاربه شد
[6] Elliot, vol. IV., p. 39, Malik Zāda Harbūī.
[7] M. گرد او گشتند
[8] M. در قلعه
[9] B., M., I., and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 259 برسنگهه but Elliot, vol. IV., p. 39, Nar Singh.
[10] M. چون در دوزخ
[11] B. بر دست
[12] M. خبرا کرده

طرف سواري کرد - بیرم[1] دیو مذکور پیشتر آمده در دهولپور[2] با اقبال خان محاربه کرد - هم در حملهٔ اول شکسته درون حصار در آمد - بیشتری کفار علفِ تیغ بیدریغ[3] شدند - چون شب افتاد حصار خالی کرده سمت گوالیر رفت - اقبال خان تعاقبِ کفار تا[4] قلعهٔ گوالیر کرد - ولایت ایشان را[5] که در صحرا بود تاخته طرف دهلی باز گشت - در سنه ست و ثمانمائه تاتار خان پسر ظفر خان امیر گجرات پدر خویش را بغدر دست آورده[6] مقید کرد - و در خطهٔ بهروج[7] فرستاد - و خود را سلطان ناصر الدین محمد شاه خطاب گردانید - و لشکرهای انبوه جمع کرده قصد دهلی کرد - بکوچ متواتر مي آمد - در اثنای راه شمس خان[8] اورا زهر داده هم در آن روز وفات یافت - زهی[9] دنیای غدّار این چنین بادشاه شه سوار حلیم و کریم را بیک طرفة العین بکشت - و روح مطهّر او بدار السلام پرواز کرد - الغرض چون آن بادشاه نیکو سِیرت فرشته سَیرت را بکشتند - شباشب ظفر خان را از بهروج[10] در لشکر آوردند[11] - بتمام حشم و خدم پرورده و برگزیده از آنِ بودند او را مطیع و منقاد گشتند - در سنه سبع و ثمانمائه اقبال خان سمت اتاوه سواري کرد - رای سبیر[12] و رای گوالیر و رای جالبهار[13] و رایان دیگر در اتاوه آمده محصّر شدند - مدت چهار ماه کفار

---

1 M. and I. سواري کرد پسر بیرم خان

2 M. در حصار دهولپور

3 M. omits بیدریغ

4 M. omits تا

5 M. ایشان که در

6 B. دست آورده بود

7 M. در اساول فرستاد

8 B. شمسی خان او دراو

9 M. and I. omit from زهی دنیا غدار upto سریرت را بکشتند

10 M. از اساول در لشکر

11 M. لشکر آوردند - لشکر بتمام از آن او بود او را پیوست در سنه and B. منقاد پیوستند

12 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 259 رای سرور. Elliot, vol. IV, p. 39, Rāī Sarwar.

13 Ṭabaḳāt, p. 259 and Elliot. vol. IV, p. 39, Rāī of Jālhār.

نگونسار جنگ حصار قایم داشتند - آخر الامر خدمتی و چهار زنجیر پیل [1] که به رای گوالیر بود داده اصلاح کردند - در ماه شوال سنة المذکور اقبال خان از اتاوه در قنوج رفت و با سلطان محمود [2] محاربه بسیار کرد - چون حصار محکم بود آفتی رسانیدن نتوانست بی غرض باز گشت [3] *

در ماه محرم [4] سنه ثمان و ثمانمائه اقبال خان [5] طرف سامانه سواری فرمود - بهرام خان ترک بچه [6] که با برادر زادهٔ او پسر سارنگخان مخالف شده بود از خوف او عطف کرده در کوه هرهور [7] در آمد - اقبال خان در قصبهٔ اروبر [8] در کوه هرهور [9] نزول فرمود - اخر الامر مخدوم زاده شیخ علم الدین نبیسهٔ حضرت قطب الاقطاب [10] مخدوم سید جلال الحق و الشرع و الدین بخاري رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ درمیان آمد - بهرام خان بر اعتماد او ملاقات کرد - از آنجا سمت ملتان عزیمت فرمود - چون در تلوندي رای کمال مین [11] رسید بهرام خان و رای داود کمال مین و رای هینو

---

[1] B. پیل زنجیر که برای

[2] M. omits محمود

[3] M. باز گشت در ماه محرم

[4] B. adds after بی غرض باز گشت the following :—

باز گشت لاجرم حرام خوارنگو (ن) سار گردد (گردید) زیراچه پرورده و برگزیدهٔ آن حضرت و سلطان مذکور التفات نمي فرمود زیراچه - * بیت *

چوب را آب فرو مي نبرد داني چیست شرمش آید ز فرو بردن پروردهٔ خویش

[5] M. omits اقبال خان

[6] Ṭabaḳāt Akbarī, p. 260 says :—

بهرام خان ترک بچه که با سارنگ خان مخالفت ورزیده بود از ترس اقبال خان جای خود را گذاشته بکوه بدهور رفت *

[7] M. and I. هل هور در آمده Elliot, vol. IV., p. 40, Badhnor

[8] M. قصبهٔ روپر

[9] M. هدوز

[10] M. قطب اقطاب العالم سید

[11] M. and I. کمال الدین

ذوال جی [1] بهتی را دست آورد - سیوم [2] روز اقبال خان شکسته عهد پوست آن شیر غرّان یعنی بهرام خان کشید - دیگران را بسته و غل در گردن کرده برابر خویش برد - دران گه در کنارهٔ دهنده نزدیک [3] خطهٔ اجودهن رفت - بندگیِ مسند عالی خضر خان طَابَ ثَرَاهُ با لشکرهای قاهره [4] و حشم و خدم که هر همه شیرانِ معرکه و مردان محاربه بودند مقابلِ اقبال خان آمد - و دانست [5] که آن لشکرِ شکسته عهد را ادبار یار شده است زیراچه عهد شکستن کارِ زنان است * بیت *

گرچه زن هر یکی هزار باشد   در عهـد کم استـوار باشد

نوزدهم ماه جمادی الاول سنه ثمان و ثمانمائه میان یکدیگر مصاف شد - چون اقبال خان را ادبار روی آورده بود هم بحملهٔ اول شکست [6] خورد - مسند عالی تعاقب آن شکسته عهد کرد - اسپِ اقبال خان زخمی شد بود [7] بیرون رفتن [8] نتوانست [9] پای در وحل افتاد - شیرانِ غرّین بر سرِ آن لعین رسیدند - اقبال خان قدری دست و پا جنبانید - آخر الامر کشته گشت - سر اورا بریده در فتحپور فرستادند - الغرض دولت خان و اختیار خان و امرای دیگر از دهلي بر سلطان محمود کسان فرستادند و بجهت سلطنت استدعا نمودند - در ماه جمادی الآخر سنة المذکور سلطان از قنوج با جمعیتی اندک در شهر در آمد و سلطنت را قابض شد - و خیل

---

1 M. هینو جلجین بهتی and I. رای هنود جلجین. Elliot, vol. IV. p. 40, Rai Hīmū (son of) Khul Chain Bhattī. See also *ibid*, n. 5.

2 M. سیوم روز پوست بهرام خان کشید و ایشان را بسته برابر خویش

3 B. omits نزدیک

4 M. لشکر های قاهره مقابل اقبال خان آمد

5 M. omits from و دانست up to استوار باشد

6 M. شکست تعاقب او کرد

7 M. زخمی شد بیرون

8 M. بیرون آوردن

9 M. نتوانست کشته گشت

خانهٔ اقبال خان را از دهلی بیرون آورد - و [1] در خطهٔ کول فرستاد [2] - فامّا [3] آن بادشاه نیکو سیرت هیچ یکی را از جملهٔ خیل و تبار او زحمتی نرسانید - و فوجداری میان دو آب دولت خان را مفوّض گردانید - و اختیار خان را کوشک فیروز آباد داد - اقلیم [4] خان بهادر ناهر دو پیل [5] خدمتی [6] آورده بر سلطان پای بوس کرد - در [7] ماه جمادی الاول سنهٔ تسع و ثمانمائه سلطان طرف قنوج سواری فرمود - و دولت خان را با لشکرهای قاهره [8] سمت سامانه نامزد گردانید - چون سلطان نزدیک قنوج رسید سلطان ابراهیم مقابل قنوج گذارا آب [9] گنگ آمده نزول کرد - بعد چندگاه سلطان ابراهیم سمتِ جونپور باز گشت - و سلطان محمود طرف دهلی مراجعت فرمود - چون سلطان در دهلی آمد لشکر که برابر بود متفرق شده در اقطاع خویش رفتند - سلطان ابراهیم از اثنای راه باز گشته در قنوج آمد - محمود ملک [10] ترمتی که از جهت سلطان بود در حصار قنوج محصّر گشت [11] - تا مدت چهار ماه جنگ [12] قایم داشت - آخر الامر چون کسی بفریاد نرسید بضرورت امان خواسته ملاقات کرد - اقطاعِ قنوج بحوالهٔ اختیار خان نبیسهٔ ملک دولت [13] یار کنبله گردانید و هم در قنوج بشکال گذرانید - در ماه [14] جمادی الاول

---

[1] B. آورد چون در خطهٔ

[2] M. فرستاد و فوجداری میان دو آب

[3] M. omits from فاما آن پادشاه up to نرسانید

[4] M. اقلام خان

[5] B. ناهر هر دو پیل سبب خدمتی

[6] M. خدمتی آورده سلطان را پیوست

[7] B. بوس کرد در سنه

[8] M. omits قاهره

[9] M. omits آب

[10] M. ملک محمود ترمتی از جهت

[11] M. محصر شد

[12] M. omits جنگ

[13] M. ملک دولت یار خان

[14] B. omits در ماه جمادی الاول

سنه عشر و ثمانمائه سمت [1] دهلي عزيمت كرد - نصرت خان گرگ انداز و تاتار خان پسر سارنگخان و ملک مرحبا غلام اقبال خان از سلطان محمود روي تافته اورا پيوستند - اسد خان لودي در حصار سنبهل محصور شده - دوم روز حصار سنبهل فتح كرد و تاتار خان را داد - از آنجا بكوچ متواتر نزديک [2] كنارهٔ آب جون در گذر كيچه [3] فرود آمد - مي خواست كه عبره كند - همچنان خبر يافت كه ظفر خان عرصهٔ دهار را فتح كرد - و البخان پسر دلاور خان بر دست او اسير گشت - ميخواهد كه در [4] جونپور رود - از گذر كيچه مراجعت نمود و بكوچ متواتر در جونپور رفت - فامّا ملک مرحبا را درون [5] حصار برن گذاشت و اندكي جمعيت نامزد فرمود - هم چنان در ماه ذي القعده [6] سنة المذكور سلطان محمود از دهلي در برن آمد - ملک مرحبا مقابل بيرون آمد - جنگ داده و هم بحملهٔ اول شكسته درون [7] حصار در آمد - لشكر سلطان نيز متعاقب او درون رفت - مرحبا مذكور كشته گشت - از آنجا سلطان طرف سنبهل عزيمت فرمود - هنوز كنارهٔ آب گنگ نرسيده بود كه تاتار خان حصار خالي كرده سمت قنوج رفت - سنبهل بحوالهٔ اسد خان لودي [8] گردانيد - بعده [9] سلطان طرف شهر مراجعت فرمود - [10] دولت خان كه جانب سامانه نامزد شده بود چون نزديک سامانه رسيد بيرم خان ترک بچه كه بعد شهادت يافتن بهرام خان شق سامانه را گرفته بود مخالفت بنياد

1 B. omits سمت دهلي عزيمت كرد 2 M. and I. نزديک شهر كنارهٔ

3 B. كهچه

4 M. مي خواست كه در جون پور and I. مي خواهد كه جون پور رود

5 M. در حصار

6 B. omits ماه ذي القعده 7 M. در حصار آمد

8 M. كودي گردانيده 9 M. omits بعده

10 M. فرمود القصه دولت خان

نهاد - بتاریخ [1] یازدهم ماه رجب رُجِّبَ قَدْرُهُ سنه تسع [2] و ثمان مائه دو گروهی از سامانه میان یکدیگر محاربه شد - خدای تعالی دولت خان را فتح بخشید - بیرم خان منهزم [3] گشته در سرهند رفت - بعده به امان و دست راست دولت خان را پیوست - فامّا پیش ازین با مسند عالی خضرخان بیعت کرده بود و اطاعت می نمود - چون خبر مذکور بسمع مسند عالی [4] رسید با لشکرهای قاهره بقصد دولت خان سواري فرمود - چون در حد فتح پور [5] رسید دولت خان عطف کرده گذارا آبِ جون رفت - و امرا و ملوک که با او پیوسته بودند بتمام بندگیِ مسند عالی را ملاقات کردند - شقّ حصار فیروزه قوام خان را مفوّض کرد - و اقطاع سامانه و سنام از بیرم خان کشیده بحوالهٔ مجلس عالی زیرک خان گردانید - و اقطاع سرهند [6] و چند پرگنهٔ دیگر بیرم خان را داد - و خود طرف فتح پور مراجعت فرمود - در قبضِ سلطان غیر از میان [7] دو آب و اقطاع رهتک چیزی [8] دیگر نماند - در ماه رجب رُجِّبَ قَدْرُهُ [9] سنه احدی عشر و ثمان مائه [10] سلطان محمود سمت حصار فیروزه سواري کرد - قوام خان در حصار فیروزه محصّر شد - بعد چند روز باصلاح پیش آمد و پسر خویش را با خدمتی برابر سلطان داد - از آنجا میان دهار ترهت شده [11] سمت دهلي باز گشت - خبر مذکور در سمعِ مسند عالی رسانیدند [12]

---

[1] B. بتاریخ ماه رجب

[2] Elliot, vol. IV., p. 42, *n.* 1 says that "the Ṭabaḳāt-i-Akbarī (p. 262) confirms this date, but Firishta makes it 810, which seems to be the more correct".

[3] B. منهزم شده

[4] M. مسند عالي خضرخان رسید

[5] M. فتح آباد رسید

[6] B. سیهرند

[7] M. میانه دو آب

[8] M. رهتک آن طرف اقطاع دیگر

[9] M. omits رجب قدره

[10] M. omits ثمان مائه

[11] M. دهاترتهه

[12] M. رسانید

بکوچ متواتر در فتح آباد آمد - خلق [1] فتح آباد را که [2] با سلطان پیوسته بودند گوشمال داد - بتاریخ پانزدهم ماه مبارک رمضان سنة المذکور [3] ملک الشرق ملک تحفه را با لشکرهاي قاهره بسبب تاختن [4] میان دو آب دهارترهت نامزد کرد - فتح خان با خیل خانهٔ خویش عطف کرده سمت میان دو آب رفت - بعضی مردم که آنجا بودند غارت و دستگیر گشتند - بندگي [5] مسندِ عالی میان رهتک شده در دهلي آمد - سلطان محمود در حصار سیری و اختیار خان در کوشک فیروز آباد محصّر شدند - هم چنان تنگچهٔ علف شد - مسندِ عالی آب جون را عبره کرده در میان دو آب در آمد - از آنجا مقابل اندري باز آن [6] طرف آب شده بکوچ متواتر در فتح پور رفت - در شهور [7] اثنی عشر و ثمانمائه بیرم خان ترک بچه از مسند عالی بغی ورزیده دولت خان را ملاقات کرد - بشنیدنِ خبر مذکور بندگی مسند عالی سمت سرهند سواري فرمود - بیرم خان خیل خانهٔ خویش در کوه فرستاد - خود با لشکر گذارا آب جون رفته دولت خان را پیوست - مسند عالی تعاقب او کرده [8] کنارهٔ آب جون نزول فرمود - چون بیرم خان چارهٔ ندید عاجز و مضطر گشته باز بر مسند عالی آمد - و پرگناتي که داشت برو مقرر و مستقیم شد [9] - مسند عالی بکوچ متواتر سمت فتح پور مراجعت فرمود - و در این [10] سال سلطان محمود هم در شهر بود - هیچ طرفي سواري نکرد - و در سنه ثلاث عشر و ثمانمائه مسند عالی طرف رهتک عزیمت فرمود [11] - ملک ادریس در حصار رهتک محصّر شده

---

1 B. omits خلق

2 M. omits که

3 M. المذکور و ملک

4 M. تاختن دهاترتهه نامزد

5 M. omits بندگي

6 M. باز این طرف

7 M. در سنه اثنی عشر

8 M. omits کرده

9 M. برو مقرر شد

10 M. دران سال

11 M. عزیمت نمود

مدت شش ماه جنگ کرد - آخر الامر عاجز گشت - و مبلغی مال بوجه خدمتی و پسر خود را گروگان داده اصلاح کرده در بیعت در آمد - مسند عالی میان سامانه شده طرف فتح پور باز گشت - بعد باز گشتن مسند عالی سلطان محمود جانب کتهیر [1] سواري کرد - چند گاه آن طرف شکار باخته [2] سمت دهلي مراجعت فرمود - الغرض کارِ سلطنت سلطان محمود [3] بکلی فتور پزیرفت - و اورا مجال تدبیرِ ملک و قرارِ [4] بادشاهی نماند - و مدام در لهو و عشرت مشغول مي بود - در سنه [5] اربع عشر و ثمانمائه مسند عالی باز سمت رهتک عزمِ سواري مصمّم گردانید - ملک ادریس و مبارز خان برادر او در خطهٔ هانسي بشرف پای بوس مشرّف شدند - در باب ایشان مراحم فراوان فرمود - از آنجا قصبهٔ نارنول که در قبضِ اقلام [6] خان بهادر ناهر بود نهب و تاراج کرده در میوات در آمد - قصبهٔ [7] تجاره و سرهته و کهرول را خراب گردانید - و بیشتری مقاماتِ میوات را نهب کرده وقت باز گشت در دهلي آمد - و حصار سیري را گرد گرفت - سلطان محمود درون حصار شده جنگ قایم داشت - همچنان اختیار خان که در کوشک فیروز آباد از جهت سلطان محمود [8] بود - مسند عالی را پیوست - مسند عالی از پیش دروازهٔ سیري سواري فرمود - و در کوشک فیروز آباد نزول کرد - و اقطاعات میان دو آب و حوالیِ شهر را قابض گشت - چون تنگچهٔ غله و علف شد در ماه محرم سنه خمس عشر و ثمانمائه میان بانیپتهه [9] شده طرف فتحپور مراجعت فرمود - در

---

1 M. محمود کیهر and I. جانب کیهره

2 M. شکار تاخته

3 M. سلطنت سلطاني بکلي

4 M. قرار در بادشاهي

5 B. سنه احدی عشر

6 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 263, and Elliot, vol. IV., p. 44 اقلیم خان و بهادر ناهر

7 M. در قصبه

8 B. سلطان بود

9 M. بانیپتهه

ماه جمادي الاول سنة المذكور سلطان محمود سمت کتهیر[1] سواري کرد - چند روز از[2] اینجا شکار باخته[3] جانب دهلي باز گشته مي آمد[4] - در اثنای راه ماه رجب[5] رُجِّبَ قَدّرُه[6] سنة المذکور در اندام مبارک[7] سلطان تکسّر پیدا آمد از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود * مصرع *

بقا بقای خدایست ملک ملکِ خدای

مدتِ ملک او با این[8] همه تزلزل و انقلاب بیست سال و دو ماه بود وَ اللهُ اَعلَمُ *

بعد نقلِ سلطان امرا و ملوک و بندگان سلطاني[9] با دولت خان بیعت کردند - مبارز خان و مَلِک ادریس با مسند عالی بغی ورزیده با دولت خان یار شدند - درین سال بندگيِ مسند عالی هم در فتحپور ماند - طرف دهلي سواري نکرد - در ماه محرم سنه ست عشر و ثمانمائه دولت خان سمت کتهیر سواري فرمود - راي هرسنگهه و رایان دیگر اورا ملاقات کردند - چون در قصبهٔ پتیالی رسید مهابت خان امیر بداؤن نیز پیوست - هم چنان خبرِ سلطان ابراهیم آوردند که قادر خان پسر محمود خان را محصّر کرده است - و میان ایشان محاربهٔ عظیم[10] مي شود - امّا دولت خان را جمعیت[11] چندان نبود که با سلطان[12] ابراهیم مقابل شود -

---

1 B. کیتهر سواري کرد

2 M. از آنجا

3 M. شکار تاخته

4 B. مي آید

5 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 264 در ماه ذیقعده مذکور

6 M. omits رجب قدره

7 M. اندام سلطان

8 B. با این تزلزل

9 M. بندگانی سلطان

10 M. omits عظیم

11 M. دولت خان جمعیت چندان نداشت

12 M. نداشت با سلطان ابراهیم مقابل نشد

در ماه جمادي الاول سنة المذكور جانب دهلي [1] مراجعت كرد - در ماه رمضان سنة المذكور مسند عالي لشكر سمتِ دهلي بيرون آورد - چون در حصار فيروزه رسيد امرا و ملوك آن ديار بتمام پيوستند - ملك ادريس در حصار رهتك محصّر شد - مسند عالي نزديك شده طرف ميوات رفت - جلال خان برادرزادهٔ اقلام [2] خان با بهادر ناهر ملاقات كرد - از آنجا باز گشته در قصبهٔ سنبهل رفت و آن را خراب گردانيد - در ماه ذي الحجه سنة المذكور باز در دهلي آمد - پيش دروازهٔ سيري نزول فرمود - دولت خان تا مدت چهار ماه محصّر شده [3] بود - آخر الامر ملك لونا و دولت خواه و بندگان سلطاني از درون غدر كردند - دروازهٔ نوبت خانه را قابض گشتند - چون دولت خان معاينه كرد كه كار از دست رفته است امان [4] خواسته بندگي [5] مسند عالي را ملاقات كرد - مسند عالي دولت خان را موقوف كرده به تسليم قوام خان در حصار فيروزه جلا فرمود - و دهلي را قابض گشت - و اين واقعه در [6] ماه ربيع الاول سنة سبع عشر و ثمانمائه بود - وَاللهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب وَ اِلَيْهِ الْمَرجَعُ وَ الْمَآب [7] *

ذكر بندگئ رايات اعلى خضر خان طَابَ ثَرَاهُ وَجَعَلَ الجَنَّةَ مَثْوَاهُ

خضر خان پسر ملك الشرق ملك سليمان [8] بود - ملك نصير الملك

---

[1] M. سمت دهلي بيرون

[2] M. اقليم خان

[3] M. محصر بود

[4] B. اما خواسته

[5] M. omits بندگي

[6] M. در هفدهم ماه ربيع الاول .I واقعه در هفتم ماه ربيع الاول and Elliot, vol. IV., p. 45 "on the 8th Rabīʿ-ul-Awwal."

[7] M. and I. omits و اليه المرجع و المآب

[8] M. ملك سليمان را ملك

مردان دولت [ملک سلیمان را] در حال طفلگي پسر کرده پرورده بود [1] - و لیکن هم چنین روایت مي کنند که او سید زاده بود - ماناک [2] بندگي مخدوم سید السادات - منبع السعادات - جلال الحق و الشرع والدین بخاري رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وقتی در خانهٔ ملک مردان دولت بجهت مصلحتی قدم سعادت آورده بودند - ملک مردان طعامي پیش آورد - و ملک سلیمان را فرمود تا دست شویاند - بندگي مخدوم بزبان مبارک [3] فرمودند که این سید زاده است - چنین کار مناسب حال ایشان نیست - چون بندگي مخدوم سید السادات بر سیادت او گواهي داده باشند بی شبه سید باشد - دلیل دیگر بر صحتِ سیادت او آنست که سخي [4] و شجاع و حلیم و کریم و متواضع و مقبول القول [5] و صادق الوعد و متقی [6] بود - و این مجموعِ اوصاف [7] حضرت مصطفی صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم است [8] که در ذاتِ حمیده صفات [9] او معاینه مي شد - الغرض در آن که ملک مردان دولت وفات یافت - اقطاعِ ملتان بحوالهٔ ملک شیخ پسر او شد - عنقریب الایام او نیز وفات یافت - اقطاع ملتان ملک سلیمان را دادند - او نیز نزدیک روزها برحمت حق پیوست - عرصهٔ ملتان با مضافات و نواحي بندگان [10] رایات اعلی اَعْلَاهُ اللهُ تَعَالی [11] از خدایگان مغفور فیروز شاه یافت - حق تعالی او را برای کارهای بزرگ و دولت بسیار

---

1 B. پرورده و لیکن
2 I. ماناکه بندگي
3 M. بندگي مخدوم فرمود که این سید است
4 B. که شیخی و شجاع
5 M. omits کریم and مقبول القبول
6 B. متقي و کل خصایل محمود بود
7 B. اوصاف و پیرهیزگار و متدین و محب علما و غریب نواز بود و این خصایل حضرت
8 M. مصطفی است
9 M. که ذات او معاینه
10 M. بندگي رایات
11 M. omits اعلاه الله تعالی

داشته بود - روز بروز مرتبه اش عالی می [1] شد - القصه کیفیت لشکر کشیدن [2] و فتح و نصرت و فیروزي [3] که پیش از گرفتن دار الملک دهلی بندگي رایات اعلی را بکرم الله تعالی روي نمود در ذکر سابق باز نموده شده است - بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول سنه سبع عشر و ثمانمائه بطالع سعد در حصار سیري در آمد - و لشکر در کوشک سلطان محمود نزول فرمود - خلق شهر که پیش ازین در حوادثاتِ [4] ماضیه مستأصل و مُقلِّ حال و فقیر [5] و حقیر و بی نوا شده بودند همه را انعام داده و ادرار و مواجب تعین فرمود - از دولت آن نیک بخت جمله مرفّه الحال [6] و فارغ البال [7] و آسوده و شادمان گشتند - ملک الشرق ملک تحفه را تاج الملک خطاب کرد - و عهدۀ وزارت اورا مفوّض گردانید - سید السادات - منبع السعادات - سید سالم را اقطاع و شق سهارنپور عطا فرمود - و همه کارها به رای [8] او متمشّی می شد - و ملک عبد الرحیم پسر خواندۀ ملک سلیمان مرحوم را بخطاب علاؤ الملک مشرّف گردانید - و اقطاع و شقِ ملتان و فتحپور بحوالۀ او کرد - و ملک سروب [9] را عهدۀ شحنۀ شهری داده و نایب غیبت شد - و ملک خیر الدین خاني عارض ممالک - و ملک کالو شحنۀ پیل گشتند - و ملک داؤد شغل دبیري یافت - و اختیار خان را شق میان دو آب تعین فرمود - و بندگان سلطان از پرگنه

---

[1] M. عالي شد

[2] B. لشکر و فتح

[3] M. نصرت که پیش

[4] M. حوادث ماضیه

[5] M. فقیر شده بودند

[6] M. مسرور الحال و آسوده گشتند

[7] B. مرفه الحال الاستبصال

[8] M. برای متمشی

[9] The three MSS وسروب, Ṭabaḳāt Akbarī, p. 266, and Elliot, vol. IV., p, 47 Malik Sarwar.

و دیه و اقطاع که در عهد سلطان محمود داشتند بر ایشان مقرر و مستقیم[1] داشت - و ایشان را در پرگنات روان کرد - کارهای ملکی بتمام انتظام پذیرفت - و هم در سنه سبع عشر و ثمانمائه ملک الشرق تاج الملک را با لشکرهای هندوستان نامزد فرمود - و خود در شهر متمکن[2] شد - ملک تاج الملک آب جون عبره کرده در قصبه لاهار[3] رفت - آب گنگ عبره کرده در ولایت کتهیر[4] در آمد - کفار آن دیار را نهب و تاراج کرد[5] - رای هرسنگهه گریخته در گهتي آنوله[6] در آمد - چون لشکر اسلام نزدیک رسید عاجز گشت - محصول و مال و خدمتی ادا نمود - مهابت خان امیر بداؤن نیز ملک تاج الملک را ملاقات کرد - از آنجا کنارهٔ رهپ گرفته در گذر سرکدوار[7] آمد و آب گنگ عبره کرد - و کافران کهور[8] و کنپل[9] را گوشمال داده میان قصبهٔ سکیه[10] شده در قصبهٔ بارهم[11] رفت - حسن خان امیر راپری و ملک حمزه برادر او بر تاج[12] الملک پیوستند - رای سبیر بشرف پای بوس مشرّف گشت - و کفار گوالیر و سیوري و چندوار بتمام مال و محصول داده سر در ربقهٔ اطاعت کشیدند - قصبهٔ جلیسر[13] که در قبضِ کفار چندوار بود از قبضِ ایشان ستده مسلمانانِ قدیم آن مقام را

---

1 M. مقرر داشت

2 M. در شهر ماند

3 M. قصبهٔ اهار

4 M. کتههر

5 B. تاراج گردانید

6 B. در کشتي انواله Ṭabaḳāt Akbarī, p. 266 در درهٔ آنوله see also Elliot, vol. IV., p. 47, n. 1

7 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 266 بگذر سرگدواری

8 M. کهوره. Ṭabaḳāt Akbarī, p. 266 کهورکه الآن بشمس آباد اشتهار دارد

9 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 266 کنبله

10 M. قصبهٔ سکینه and I. قصبهٔ سکیتهه

11 I. پارهم - Ṭabaḳāt, p. 266 بادهم

12 M. ملک تاج الملک

13 M. قصبهٔ جانیسر

نصب [1] گردانید - و گماشتهٔ خویش تعین کرد از آنجا آب بیاه [2] گرفته
و کفار اتاوه را گوشمال داده سمت شهر دهلي [3] مراجعت نمود - در
سنه ثمان عشر و ثمانمائه شاهزادهٔ معظّم و مکرّم ملک الشرق ملک مبارک
پسر خود را که درخورِ سلطاني [4] و لایقِ جهانباني بود خطهٔ فیروز پورِ
سرهند [5] و اقطاعات بیرم خان بتمام بعد وفات بیرم خان مرحوم [6] مفوّض
گردانید - و فرماندهي سمت غرب بحوالهٔ او کرد - و ملک سدهو نادره را
عهدهٔ نیابتِ شاهزادهٔ معظّم معین شد - چون کارهای آن سمت بکفایت
رسید در ماه ذي الحجه سنة المذکور شاهزاده معظم با ملک سدهو نادره [7]
و زیرک خان امیر سامانه و امرا و ملوک آن دیار سمت شهر مراجعت
نمود - و در شهور [8] سنه تسع عشر و ثمانمائه رایات اعلی - ملک تاج الملک
را با عساکرِ قاهره سمت بیانه و گوالیر نامزد فرمود - چون در حدودِ بیانه
رسید ملک کریم الملک برادر شمس خان اوحدی ملاقات کرد - از آنجا در
حدود گوالیر در آمد - ولایت اورا نهب و تاراج کرد [9] - و مال و خدمتی
گوالیر و رایان دیگر ستده آب جون مقابل چندوار عبره کرده سمت کنپل
و پتیالي رفت - رای هرسنگهه ضابط کتهیر [10] اطاعت نمود - مال
و خدمتی او گرفته طرف شهر مراجعت کرد - و ملک سدهو نادره را در
اقطاع [11] سرهند که از جهت [12] شاهزادهٔ معظم بود [فرستاد] - در ماه جمادي

---

1 Ṭabaḳāt, p. 266 بمسلمانان قدیمیِ آن قصبه داده شقدار تعین نمود

2 M. آب سیاه

3 M. داده شهر مراجعت

4 B. درخور بادشاهي

5 B. and M. خطهٔ فیروز پور سیهرند and I. خطهٔ فیروز پور سرهند and Elliot, vol. IV., p. 48, "the *khittas* of Firozpur and Sirhind".

6 B. بیرم خان مذکور

7 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 267 سدهو ناهر

8 M. omits شهور

9 M. تاراج نهاد

10 M. کتهر

11 B. and M. سیهرند

12 M. که جهت

الاول همین سال بعضی ترک بچگان خیلِ بیرم خان [ملک سدهو نادره را] بغدر دست آورده شهید گردانیدند - و حصارِ سهند را قابض گشتند - رایات اعلی ملک داؤد دبیر و زیرک خان را برای قلع و قمع [1] فسدۀ ایشان فرستاد - ترک بچگانِ مذکور گریخته گذارا آب ستلدر [2] شدند و در کوه در آمدند - لشکر نیز دنبال ایشان در کوه رفت - مدت دو ماه در کوه گرفته [3] بود - چون کوه محکم بود قابلیت فتح نداشت - لشکر منصور باز گشت - اثنای آن [4] در ماه رجب رُجّبَ قَدّرُه [5] سنة المذکور خبر [6] آمدن سلطان احمد [7] بادشاه عرصۀ گجرات و محصّر کردن او قلعۀ ناگور رسانیدند - این خبر [8] پیش رایات اعلی گذشت - بندگیِ راياتِ اعلی میان تونک و توده شده سمت ناگور عزیمت مصمّم کرد - چون سلطان احمد ازین حال آگاهي یافت باز گشته جانب دهار رفت - رایات اعلی در شهر نو جهابن [9] در آمد - الیاس خان امیر جهابن بشرف پای بوس مشرّف گشت - فسدۀ آن دیار را گوشمال داده طرفِ گوالیر آمد - رای گوالیر محصّر شد - چون قلعۀ مذکور در غایت استحکام بود فتح نشد - اما مال و محصول از رای گوالیر سنده سمت خطۀ بیانه عزیمت کرد - شمس خان اوحدی نیز مال و خدمتي و محصول ادا نمود - از آنجا مظفر و منصور جانب دهلی مراجعت فرمود - همچنان در سنه عشرین و ثمانمائه خبر طغیانِ طوغان

---

1 M. قلع .فسده ایشان را فرستاد

2 I. ستلج

3 Ṭabaḳāt, p. 267 تا دو ماه تردد نموده

4 B. اثناء آن ماه

5 M. omits رجب قدره

6 B omits. خبر

7 M. and I. سلطان احمد ضابط گجرات

8 M. and I omits این خبر پیش رایات اعلی گذشت بندگي

9 Elliot, vol. IV., p. 49, *n.* 1 says that "the *Tabakat-i-Akbarī* says, "*Shahr-i nau-'arūs Jahān*". Badāūnī has simply "Jahāban". Firishta says, "*Shahr-i nau.*, known as '*ārūs-i jahān* (bride of the world)".

رئیس و بعضی ترک بچگان که سدهو را کشته بودند رسید - بجهت دفع فتنهٔ ایشان زیرک خان امیر سامانه با لشکرهای قاهره نامزد شد - چون لشکر در سامانه رسید طوغان و بعضی ترک بچگان دیگر که در حصار سرهند [1] ملک کمال بدهن متعلق خانزادهٔ معظم را محصّر کرده بودند گذاشته سمت کوه [2] رفتند - زیرک خان در تعاقب ایشان در قصبهٔ پایل [3] رفت - آخر الامر طوغان رئیس مالِ غرامت قبول کرد - و ترک بچگان کشندگان ملک سدهو را [4] از جمع خویش بیرون کرد - پسر خود را گروگان داد - زیرک خان پسر اورا با مالِ غرامت در حضرت فرستاد - و خود سمت سامانه باز گشت - در سنه احدی و عشرین و ثمانمائه رایات اعلیٰ - ملک تاج الملک را با عساکر قاهره برای قلعِ [5] فسدهٔ هرسنگهه ضابط کتهیر [6] فرستاد - چون لشکر اسلام گذارا آب گنگ شد هرسنگهه مذکور ولایت کتهیر [7] را بتمام خراب کرده در جنگل آنواله [8] که بیست و چهار کروه محوطهٔ اوست [9] در آمده - لشکر اسلام متصل جنگل مذکور نزول [10] کرد - هرسنگهه بقوت جنگل محصّر شد و بحرب پیوست - بنصرت الله تعالیٰ لشکر اسلام را فتح شد - همه اسباب و رخت و اسلحه و اسپِ کفار نگون سار بر دست لشکر اسلام آمد - هرسنگهه مذکور منهزم شده سمت کوه کمایون رفت - روز دیگر موازنهٔ بیست هزار سوار در تعاقت او نامزد کرد - و خود

---

1 B. and M. سیهوند　　　2 M. کرہ رفتند

3 M. قصبه باید, and B. بابل , I. and Ṭabaḳāt, p. 267 پایل

4 M. کشتندگان ملک سدهو از جمع

5 M. برای دفع　　　6 B. کتهر

7 Elliot, vol. IV., p. 49, gives Katehr, and further in the *n.* 3 mentions, it is the Hindu name of the present province of Rohilkhand. At first, the Mohammadan conquerors called all the country to the east of the Ganges, Katehr, but subsequently, when Sambhal and Badāūn were made separate governments, the country beyond the Rāmganga only was called by that name.

8 M. انوله　　　9 M. در آوردهٔ لشکر　　　10 B. نداول کرد

ملک تاج الملک با لشکر و بنگه هم دران محل مقام کرد - لشکر اسلام آب رهب گذارا شده تا در کوه کمایون دنبال کردند - هرسنگهه در کوه در آمد - لشکرِ اسلام غنایم بسیار دست آورده پنجم روز باز گشت - از آنجا ملک [1] تاج الملک نزدیک خطهٔ بداؤن اشده در [2] کناره آب گنگ آمد - و از گذر بجلانه [3] گذرا شده مهابت خان امیر بداؤن را وداع داده و خود بکوچ متواتر در اتاوه رفت - ولایت اتاوه را نهب و تاراج کرده - رای سبیر [4] ضابط اتاوه محصّر شد - آخر مال و خدمتی داده مصالحت شد - تاج الملک از آنجا مظفر و منصور در ماه ربیع الآخر سنة المذکور طرف شهر مراجعت نمود - مال و خدمتی که از آنجا آورده بود پیش رایات اعلی گذارنیده و بمراحمِ خسروانه و عواطفِ بادشاهانه [5] مخصوص گشت - [وهم] در سنه احدی و عشرین [6] و ثمانمائه رایات اعلی سمت کتهیر [7] عزیمت مصمّم کرد - اول مفسدانِ ولایت کول را گوشمال داده بعده [8] جنگل رهب و نبهل را قلع کرد و آن فسده [9] را بنیاد انهدام کرد و بر انداخت - از آنجا در ماه ذي القعده سنة المذکور طرف بداؤن عزیمت فرمود - آب گنگ را نزدیک قصبهٔ پتیالی گذارا شد - چون مهابت خان از آمدن راياتِ اعلی خبر یافت خوفی در خاطر او متمکّن گشت - استعداد محصری کرد - در ماه ذي الحجه سنة المذکور حصار بداؤن محصّر گردانید

---

1 M. omits ملک

2 M. and I. omits در

3 M. گذر بحلانه

4 Elliot, vol. IV., p. 50 Rāī Sarwar.

5 M. بمراحم مخصوص

6 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 268 وهم در سنه مذکور ای سنه احدی و عشرین و ثمانمائه
Elliot, vol. IV., p. 50 wrongly gives 822 H.

7 B. کتهر

8 B. بعده در جنگل رهب در آمد و نبهل را قلع و قمع گردانید و آن فسده

9 M. فسده را بر انداخت

قریب مدت شش ماه مهابت خان حصاري شده جنگ می کرد - نزدیک
بود که فتح شود - همچنان بعضی امرا و ملوک چنانچه قوام خان و اختیار
خان و بندگان محمود شاهي که از دولت خان شکسته و رایات اعلی را
پیوسته بودند غدر اندیشیدند - چون رایات اعلی ازین حال خبر یافت
حصار بداؤن را گذاشته سمت شهر دهلی مراجعت فرمود - در اثنای راه
کنار آب گنگ بتاریخ بیستم ماه جمادي الاول سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه
قوام خان و اختیار خان و بندگان محمود شاهي را گرفته بانتقام غدری[1]
که کرده بودند همه را بکشت[2] - و بکوچ متواتر در شهر آمد - همچنان
خبر سارنگ دروغی در سمع رایات اعلی رسانیدند که مردی در کوه باجواره[3]
اعمال جالندهر پیدا شده - و خود را سارنگ[4] میگویاند - بعضی مردم نادان
و کوته اندیش و جهّال[5] برو جمع مي شوند - ملک سلطانشه بهرام لودي
را اقطاع سرهند مفوّض کرده بجهت تسکین و قلع فتنهٔ سارنگ دروغی
نامزد گردانید - ملک سلطانشه بهرام[6] همچون بهرام چوبین در ماه
رجب رُجّبَ قَدّرُه سنة المذکور با لشکر خاصهٔ خویش در سرهند رفت -
سارنگ مذکور با مردم روستائي و حشرِ قریات بقصد از باجواره سواری
کرد - چون نزدیک لب آب ستلدر رسید خلق قصبهٔ اروبر[7] نیز بدو
پیوستند - در ماه شعبان سنة المذکور نزدیک سرهند فرود آمد - روز دیگر

---

[1] M. غروري [2] M. همه را کشته

[3] Elliot, vol. IV., p. 51, *n.* 2, Ṭabaḳāt and Badāūnī read "Bajwāra", but Firishta makes it Machīwāra.

[4] B. سافنک. Elliot, vol. IV., p. 51, *n.*, "He died in the time of Timūr's invasion. Firishta."

[5] M. کوته اندیش امرا لودي را اقطاع سیهرند

[6] M. سلطانشه در ماه رجب سنه

[7] B. ازوبر. Elliot, vol. IV., 51 Arūbar (Rūpar)

میان یکدیگر مصاف شد - ملک سلطانشه لودي را خدای تعالی نصرت بخشید [1] سارنگ مذکور را آفتی [2] رسانیدن نتوانست - منهزم شده طرف قصبهٔ لهوري [3] مضافاتِ خطهٔ سرهند رفت - خواجه علي مازندارانی [4] امیر قصبهٔ جهت [5] نیز با لشکر خویش بدو ملاقات کرد - همچنان زیرک خان امیر سامانه و طوغان رئیس ترک بچه مقطع جالندهر برای یاري دهي ملک سلطان شه لودي [6] در سرهند آمدند - چون سارنگ مذکور را خبر شد عطف کرده طرفِ اروبر رفت - خواجه علي مذکور از سارنگ منحرف شده بر زیرک خان پیوست - روز دیگر لشکر منصور در تعاقب سارنگ دروغی تا قصبهٔ اروبر تاختند - سارنگ از اروبر گریخته در کوه در آمد - لشکر منصور همان جا مقام ساخت - در اثنای آن ملک خیر الدین خاني را با لشکرها بجهت قلعِ فسدهٔ سارنگ مذکور نامزد فرمود - در ماه رمضان سنة المذکور ملک خیر الدین بکوچ متواتر در قصبهٔ اروبر رسید - از آنجا لشکرها بتمام جمع شده دنبال او در کوه در آمدند - چون سارنگ مذکور مستاصل و بی دستگه شده و کوه قابل فتح نبود بضرورت بعد چندگاه مراجعت نمودند - ملک خیر الدین خاني سمت شهر باز گشت - و زیرک خان در سامانه رفت - ملک سلطان شه لودي را لشکر دیگر داده در تهانهٔ اروبر گذاشتند - چون [7] لشکر جابجا شد - در ماه محرم سنه ثلاث وعشرین و ثمانمائه سارنگ مذکور با طوغان رئیس ترک بچه ملاقات کرد - بعد ملاقات طوغان مذکور بغدر

---

1 B. نصرت داد 2 B. and I. مذکور اکفتي ,M. مذکور را اکفتي.

3 M. لهرسری .I ,طرسري

4 M. ماریدارالی .I - ماربذراني - Elliot, vol. IV., p. 51 Indarābī, and Ṭabaḳāt, p. 269, اندراني

5 M. جهته and I. چهت 6 M. سلطانشه کودی

7 M. omits چون

سارنگ را دست آورده مقید گردانید [1] و بعده بکشت - درین سال بندگیِ [2] رایات اعلی در شهر ماند - ملک تاج الملک را با لشکرهای قاهره سمت اٹاوه نامزد فرمود - لشکر منصور میان قصبهٔ برن شده در ولایت کول در آمد - و مفسدان آن [3] دیار را قلع و قمع کرده در اٹاوه [4] رفت - موضع دیهلي که محکم ترین مقامِ [5] کافران بود نهب و تاراج گردانیده از آنجا قصد اٹاوه کرد - رای [6] سبیر ملعون محصّر شده آخر صلح [7] جست - مال و خدمتی که هر سال مي داد ادا نمود - بعده [8] لشکر منصور در ولایت چندوار در آمد - نهب و تاراج گردانیده در کتهیر [9] رفت - رای هرسنگهه ضابط کتهیر نیز مال و خدمتی داد - از آنجا ملک تاج الملک مظفر و منصور سمت [10] شهر مراجعت فرمود - در ماه رجب رُجّبَ قَدْرُهُ [11] سنة المذکور خبر طغیان طوغان رئیس دوم بار [12] رسانیدند که حصار سرهند را محصر کرده تا حد منصور [13] و بابل تاخته است - رایات اعلی باز ملک خیرالدین خاني را با لشکرها برای دفعِ فتنهٔ طوغان نامزد فرمود - ملک خیر الدین بکوچ متواتر در سامانه رسید - از آنجا مجلس عالی زیرک خان و ملک خیر الدین جمع شده تعاقب او کردند - طوغان مذکور خبر یافت - در قصبهٔ لدهیانه [14] آب [15] ستلدر را عبره کرده در کرانهٔ

---

1 B. گردانید بعده

2 M. سال رایات

3 M. مفسدان دیار را قلع کرده

4 M. در ولایت اٹاوه

5 M. omits مقام

6 Elliot, vol. IV., p. 52 Rāi Sarwar.

7 M. صلح شد جست

8 M. omits بعده

9 M. کایتهر

10 M. منصور در شهر مراجعت نمود

11 M. omits رجب قدره

12 M. طغیان دوم بار طوغان رئیس رسانیدند

13 M. منصور بود [پور] و مایل تاخته

14 B. and M. لدرهانه

15 M. لب ستلدر

آب مذکور مقابل لشکر منصور فرمود آمد - چون آب کم گشت لشکر گذارا شد - طوغان انهزام نموده در ولایت جسرتهه کهوکهر در آمد - اقطاع طوغان بحواله [1] زیرک خان شد - ملک خیر الدین سمت شهر باز گشت - در سنه اربع و عشرین و ثمانمائه رایات اعلی طرف میوات سواری فرمود - بعضی میواتیان [2] در حصار کوتله بهادر ناهر محصّر گشتند و بعضی پیوستند - رایات اعلی نزدیک کوتله نزول کرد - میوان مذکور بجنگ پیش آمدند - هم در حملهٔ الاول حصار کوتله فتح [3] شد - میوان گریخته درون کوه در آمدند - رایات اعلی حصارِ کوتله را خراب و ابتر [4] گردانیده سمت گوالیر رفت - هم درین مهم بتاریخ هشتم ماه محرم سنه اربع و عشرین و ثمانمائه ملک تاج الملک وفات یافت - عهدهٔ [5] وزارت بملک الشرق ملک سکندر [6] پسر بزرگ او مفوّض گشت - چون رایات اعلی در حدود گوالیر رسید رای گوالیر محصّر شد - ولایت اورا نهب و تاراج [7] گردانیده مال و خدمتي او گرفته جانب اتاوه آمد - رای سبیر ملعون [8] در دوزخ رفته بود - پسر او اطاعت نمود - مال و خدمتي اداکرد - همچنان زحمت بر تنِ مبارکِ رایات اعلی غالب آمد - بکوچ متواتر سمت دهلي [9] شهر مراجعت فرمود - بتاریخ هفدهم ماه جمادی الاول سنه اربع و عشرین و ثمانمائه بعد رسیدن در شهر برحمت حق پیوست * بیت *

از پسِ [10] هر شام گهی چاشتي است
آخرِ برداشت فرو داشتي است

---

1 M. omits بحواله
2 M. میوان
3 B. omits شد
4 M. خراب گردانید
5 M. and I. عمل وزارت
6 B. ملک الشرق سکندر
7 M. نهب گردانیده
8 M. omits ملعون
9 M. omits دهلي
10 M. از سر هر شامگهي

خدای تعالی عرض مطهّر[1] اورا غریق رحمت گرداند - و بادشاه عالم پناه را تا انقراض عالم و انقطاع نسلِ بنی آدم باقي و پاینده دارد بحرمة النبي المختار وآله لابرار *

ذکر سلطان اعظم و خدایگان معظّم معز الدنیا و الدین ابو الفتح مبارک شاه خَلَّدَ اللهُ مُلْکَهُ وَ سُلْطَانَه و اَعْلَیٰ اَمْرَه وَ شَانَه

چون راياتِ اعلیٰ خضر خان طَابَ ثَرَاه را قریب شده که از دار غرور بدار سرور بخرامد - سه روز پیش از آن در حیات خویش این فرزند شایسته و خلف[2] بایسته را ولیعهد خود گردانیده باتفاق همه امرا و ملوک بتاریخ هفدهم[3] ماه جمادی الاول سنه اربع و عشرین و ثمانمائه بر تخت سلطنت اجلاس داد - چون رایات اعلي وفات یافت عامهٔ خلق بر سلطنت او بیعت تازه کردند - امرا و ملوک وایمه و سادات و قضات و هرچه کسی در عهد خدایگان مغفور خضر خان طَابَ مَرْقَدُه از شغل و اقطاع و پرگنه و دیه و وظیفهٔ[4] محدود تعین داشت بر همه مقرر داشتن فرمود - و ماورای آن خاصهٔ خویش زیادت گردانید - اقطاع شق[5] فیروزآباد و هانسي از ملک رجب نادره[6] تحویل کرده بحوالهٔ ملک الشرق ملک بده برادر زادهٔ خود گردانید - ملک رجب اقطاع شق دیبالپور یافت - در اثنای آن خبر بغي ورزیدن جسرتهه شیخا کهوکهر و طوغان رئیس رسید - و

---

[1] M. عرض مظهر

[2] B. خلق بایسته

[3] M. نوزدهم

[4] M. دیه وقطیعه و محدود داشت

[5] M. شق حصار فیروزه و هانسي

[6] M. رجب نادر

سبب تمرّد [1] جسرتهه مذکور این بود - ماناک یک سال پیش ازین در ماه جمادی الاول سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه سلطان علي بادشاه کشمیر با لشکر خویش در تهته [2] آمده بود - جسرتهه مذکور وقت بیرون آمدن با لشکر سلطان علی مقابل شد - لشکر او متفرق بود - چیزی درون [3] و چیزی بیرون آمده - طاقت نتوانست آورد منهزم گشت - سلطان علي زنده بردست او اسیر آمد [4] - و اسباب وکالای لشکر او [5] بیشتر بغارت رفت - جسرتهه مذکور [6] کوته اندیشه و روستائی بود بر باد شد - و مشتي حشرات گرد [7] خویش جمع دید ماخولیای شهر [8] دهلي در سر او افتاد - همچنان خبر وفات بندگيِ رایات اعلي شنید - با جمعی از سوار و پیاده گذارا [9] آب بیاه و ستلدر شده و تلوندیء رای کمال [10] مین را تاخت - رای فیروز از پیش او منهزم شده طرف جول [11] رفت - از آنجا جسرتهه مذکور در قصبهٔ لدهانه آمد تا حد اروبر کنارهٔ آب ستلدر نهب کرد - بعد چند روز باز آب ستلدر عبره کرده طرفِ جالندهر لشکر راند - زیرک خان در حصار جالندهر محصّر شد [12] - جسرتهه سه کروهی از قصبه کنارهٔ آب پیسی [13] نزول کرد - مذاکرهٔ اصلاح درمیان آورد - آخر هر کسي از جانبین در آمده اصلاح دهانیدند - بشرط آنکه حصار جالندهر را خالي گردانیده به تسلیم طوغان کند - و مجلس عالی زیرک خان یک نفر پسر طوغان مذکور را برابر

---

1 I. تمرد ورزیدن

2 M. در ولایت تهته

3 B. چیزی درونِ در و چیزی بیرون

4 M. اسیر آمده

5 M. لشکر و بیشتری

6 M. مذکور مردی کوته

7 M. مشتي حسرات کرد خوفش جمع

8 M. ماخولیای دهلي

9 B. گذارا لب بیاه

10 M. کمال الدین

11 Ṭabaḳāt, p. 271 بجانب جون رفت and Elliot, vol. IV., p. 54, Rāī Fīroz fled before him towards the desert.

12 B. محصّر کرده شد

13 M. آب بیني

کرده در حضرت برد - و جسرتهه نیز خدمتی در حضرت ارسال کرده خود باز گردد - بدین[1] قرار بتاریخ دوم ماه جمادی الآخر سنه اربع و عشرین و ثمانمائه زیرک خان از حصار جالندهر بیرون آمده کذارهٔ آب[2] بیبسی موازنهٔ سه کروهی از لشکر جسرتهه مذکور نزول فرمود - دوم روز آن جسرتهه مذکور با کل جمعیت خویش مستعد شده بر در[3] زیرک خان آمده از قول خود بر گشت - و به محافظت تمام مجلس عالی زیرک خان را برابر خود[4] روان کرده - و آب ستلدر[5] عبره کرده باز در قصبهٔ لدرهانه فرود آمد - چون[6] ازآنجا بکوچ متواتر بتاریخ بیستم ماه جمادی الآخر سنة المذکور در سرهند میان عین بشکال رسید - و ملک سلطانشه لودی امیر سرهند درون حصار محصّر شده - جسرتهه مذکور بسیار کوشش نمود و لیکن خدای تعالی محافظت کرد - در حصارِ سرهند آفتی[7] رسانیدن نتوانست - چون کیفیت او از فریاد نامهٔ[8] ملک سلطانشه لودی خداوند[9] عالم پناه را روشن شد بتاریخ ماه رجب سنة المذکور در عین باران از شهر بیرون آمد - سرا پرده طرف سرهندِ جسرتهه مذکور[10] زد - بکوچ متواتر چون درقصبهٔ کوهاله حوالی سامانه رسید[11] جسرتهه مذکور خبرِ رسیدن لشکر منصور شنید - بتاریخ بیست و هفتم ماه مذکور از گردِ حصارِ سرهند کوچ کرده سمت لدرهانه روان شد -

---

[1] M. و برین قرار

[2] M. کذاره آب بینی جسرتهه مذکور با کل جمعیت

[3] M. مستعد شده در برو مجلس عالی زیرک خان آمد او از قول خود باز گشت

[4] M. برابر خویش روان کرده و آب

[5] I. آب ستلج عبره کرد باز قصبهٔ لدهیانه

[6] M. فرود آمد از آنجا

[7] B., M., and I. اکفتی رسانیدن

[8] M. آواز فریاد نام ملک سلطانشه and I. فریاد سلطانشه

[9] I. بخداوند عالم پناه روشن شد

[10] M. طرف سرهند نزد بکوچ

[11] B. رسید چون خبر لشکر منصور شنید

و مجلس عالي زیرک خان را باز گردانید - و زیرک خان در خطهٔ سامانه آمد - خداوند عالم پناه را پای بوس کرد - از آنجا لشکر منصور[1] در قصبهٔ لدرهانه رفت - جسرتهه مذکور آب ستلدر را عبره کرده مقابل لشکر منصور نزول کرد - بحر بتمام بر دست او بود - بقوت آن لشکر منصور را عبره کردن نمي داد - قریب چهل روز مکابره کرده آن سوی[2] آب مانده بود - چون[3] طلوعِ سهیل شد آب نقصان گشت - خداوندِ عالم پناه سمت قصبهٔ قبولپور مراجعت فرمود - جسرتهه مذکور نیز مقابل لشکر کنارهٔ لب آب گرفته می آمد - بتاریخ یازدهم ماه شوال سنة المذکور خداوند عالم - ملک سکندر تحفه و مجلس عالي زیرک خان و ملک الشرق محمود حسن و ملک کالو و امرای دیگر را با لشکرهای قاهره و شش زنجیر پیل بالا دست آب نزدیک قصبهٔ اروبر فرستاد - وقت بامداد لشکر منصور در پایاب عبره کرد -[4] هم دران روز خداوند عالم نیز کوچ کرده[5] در محلي که لشکر عبره کرده بودند[6] رسید - جسرتهه مذکور نیز کنارهٔ آب گرفته مقابلِ خداوند عالم میرفت - هم چنان اورا از گذارا شدنِ لشکر منصور خبر شد - هراسي در جمع او پیدا آمد - چهار کروهي از گذارا ایستاده ماند - خداوند عالم نیز با کل حشم و خدم[7] و پیلان عبره کرد - لشکر منصور مقابل او جنبید - چون افواج لشکر را دید بغیر جنگ روی بانهزام آورد - لشکر منصور تعاقب کرد - بنگاه او بتمام بر دست آمد - بعضي سوار و پیادهٔ او کشته شده - چون با سواران جرّاره گریخته شباشب[8] قصبهٔ جالندهر رفت - دوم روز آن از آب بیاه نیز

---

1 M. لشکر مذکور

2 M. کرده از سوی آن مانده

3 B. طلوع شد سهیل آب نقصان شد و گشت

4 M. عبر کرده بود رسید

5 M. کوچ فرموده

6 M. کرده بود رسید

7 M. omits وخدم

8 M. شباشب تا قصبه

گذشت - چون لشکر منصور کنارهٔ آب بیاه رسید گریخته سمت آب راوی شد - خداوند عالم آب بیاه در دامن کوه و آب راوی نزدیک قصبهٔ بهووه[1] در تعاقب او عبره کرد - جسرتهه مذکور از آب جانهاؤ گذشته در تیکهر میان کوه در آمد[2] - همچنان رای بهیلم[3] مقدّم جمون بشرف پای بوس مشرّف گشت - و پیشوا شده آب جانهاؤ عبره کنانیده - لشکر منصور تیکهر که محکم ترین جایگاه او بود خراب گردانید - و بعضي خلق را که درون[4] کوه جسته بودند[5] اسیر و دستگیر کرد - از آنجا سالماً و غانماً خداوند عالم سمت شهر میمون لوهور مراجعت فرمود - در ماه محرم سنه خمس و عشرین و ثمانمائه سایهٔ همایونِ دولت و ظلّ چترِ سلطنتِ خداوند عالم[6] بر خراب آباد لوهور افتاد - در آن مرز بوم که جز بوم شوم هیچ جانوري مسکن و ماوی نگرفته بود[7] بعد مدتي معلوم[8] روی به آباداني آورد - و از اقبالِ بادشاه عمارت پدید گشت - قریب یک ماه در مرمّتِ حصار و دروازهای کنارهٔ راوی مقام ساخت - چون عمارت مرتّب شد اقطاع لوهور بحوالهٔ ملک الشرق ملک محمود حسن گردانید - و دو هزار سوار نامزد او فرمود - و استعدادِ لشکری و حصار گیری مهیا[9] کرده سپرد[10] - و خود بدولت و سعادت[11] طرفِ دار الملک دهلي باز گشت - هم چنان در ماه جمادی الآخر سنة المذکور جسرتهه شیخا با جمعي کثیر از سوار و پیاده

---

1 I. نزدیک قصبهٔ بهوهر

2 M. در آمده

3 Ṭabaḳāt, p. 272 رای بهیم راجهٔ جمون

4 M. دران کوه

5 M. جسته بود

6 M. خداوند عالم پناه

7 M. مسکن نگرفته بعد

8 B. بعد مدتی مدید معلوم شد رو به آبادانی

9 B. میها و مهنا کرده

10 M. سپرده

11 M. بدولت طرف

آب جانهاو و راوی عبره کرد - در شهر میمون مبارکاباد لوهور آمده در روضهٔ [1] شیخ المشایخ شیخ حسین زنجانی نزول کرد - و در [2] یازدهم ماه جمادی الآخر سنة المذکور درون حصارِ خام میان یک دیگر محاربه شد - بکرم [3] الله تعالي از اقبالِ بادشاه عالم پناه جسرتهه مذکور منهزم گشت - لشکر منصور تا بیرون حصار خام تعاقب کرد - فامّا پیشتر نرفت - بدین سبب جانبین قایم ماند - روز دیگر نیز [4] جسرتهه مذکور همآنجا تاخت - سیزدهم ماه مذکور کوچ کرده [5] سمت فرودست آب راوی رفت - از آنجا غلها [6] جمع کرده در هفدهم ماه مذکور سه کروهي [7] از شهر میمون مبارک آباد باز گشته فرود [8] آمد - بیست و یکم ماه مذکور باز نزدیک حصار خام بحرب پیوست [9] - بعد بکرم الله تعالی از اقبال بادشاه [10] لشکر اسلام را فتح شد - درین کرّت نیز تعاقب کردند - جسرتهه مذکور باز گشته [11] هم در پردهٔ [12] خویش نزول کرد - بدین [13] نمط تا مدت یکماه و پنج روز [14] بیرون حصار جنگ میشد - آخر الامر جسرتهه عاجز گشت - از آنجا کوچ کرده سمت کلانور رفت - رای بهیلم که بجهت یاری دهي لشکر منصور در کلانور آمده بود با او مخاصمت بنیاد نهاد - چون نزدیک کلانور رسید میان ایشان جنگ شد - فامّا هیچ یکی غلبه کردن نتوانست - برین [15] نسق جنگ قایم بود - بعده در ماه

---

1 M. در مقام شیخ

2 M. نزول کرد یازدهم

3 M. شد کرم

4 B. دیگر برد جسرتهه

5 M. مذکور سمت

6 M. علما جمع

7 M. یک کروهي

8 M. باز گشته فرمود

9 M. بحرب پیوستند

10 M. بادشاه اسلام

11 M. باز گشت

12 M. در برد خویش B. در نزد خویش and Elliot vol. IV., p. 57 "and Jasarth returned to his army."

13 M. برین نمط

14 M. پنج روز هر روز بیرون

15 B. بدین نسق مدتي قدیم بود

رمضان سنة المذکور یکدیگر اصلاح کردند - جسرته سمت آب بیاه رفت
و خلق ولایت کهوکهران که اورا پیوسته بودند کوچ کنانیده بر گرد خویش
جمع میکرد - هم چنان ملک [1] سکندر تحفه با لشکر انبوه که بجهت
یاری دهي ملک محمود حسن که از پیش بادشاه تعین شده بود در گذر
بوهي رسید - جسرتهه مذکور را طاقت مقاومت نبود - از آب راوی و جانهاؤ
خلق خود را عبره کنانیده برابر خویش در کوه تیکهر [2] برد - ملک الشرق
سکندر در گذر بوهي آب [3] بیاه عبره کرد - بتاریخ دوازدهم ماه شوال سنة
المذکور در شهر میمون مبارک آباد لوهور نزول کرد - ملک محمود حسن
از حصار سه کُروهي بیرون آمده [4] ملاقات کرد - پیش ازین ملک رجب
امیر دیبالپور و ملک سلطانشه لودی امیر سرهند و رای فیروز مین بر
ملک سکندر پیوسته بودند - لشکر مذکور کنارۀ آب راوی شده سمت کلانور
رفت - میان کلانور قصبۀ بهوه لب آب را عبره کرده [5] در حد جمون [6] در
آمد - رای بهیلم نیز با ایشان پیوست - بعده بعضی طایفۀ کهوکهران را که
در کنارہ جانهاؤ از جسرتهه علیحدٰه شده مانده بودند نهب کرده سمت شهر
میمون مبارک آباد لوهور مراجعت نمودند - همچنان فرمان اعلي همایون
رسید که ملک الشرق محمود حسن در اقطاع جالندهر رود - و مستعد شده
در حضرت پیوندد - و ملک سکندر تهانۀ شهر میمون نگاه دارد - بر حکم فرمان
اعلي با لشکر خویش درون حصار شهر میمون در آمده - و ملک محمود
حسن و امرای دیگر را باز گردانیده - و عهدۀ وزارت از ملک سکندر تحویل
گشت - و بحوالۀ ملک الشرق سرور الملک شحنۀ شهر شد - و عهدۀ شحنه

---

[1] M. omits ملک

[2] Elliot, vol. IV., p. 57 "and proceeded to Tekhar", M. تیلهر

[3] M, omits آب

[4] M. امد ملاقات

[5] M. کرد در حد

[6] Elliot, vol. IV., p. 58, Jammū.

شهری پسر ملک سرور الملک یافت - و در سنهٔ ست و عشرین و ثمانمائه خداوند عالم پناه لشکر اسلام را مستعد کرده سمت هندوستان عزیمت سواری مصمم [1] کرد - در ماه محرم سنة المذکور در ولایت کتهیر [2] در آمد - مال و محصول از ایشان ستده - در اثنای آن مهابت خان امیر بداؤن که از خدایگان مغفور خضر خان طَابَ ثَراه هراس گرفته بود [3] بشرف پای بوس مشرّف شده و بمراحم خسروانه و عواطف بادشاهانه مخصوص [4] گشت - از آنجا آب گنگ عبره کرده در ولایت راتهوران تاخته بیشتر کفارِ نگونسار علفِ تیغ شدند - چند روز کنارهٔ آب گنگ مقام فرمود - و در حصار کنبل ملک مبارز و زیرک خان و کمال خان با لشکر برای قلع و قمع [5] فسدهٔ راتهوران نصب گردانیده - هم چنان پسر رای سبیر که در حضرت اعلي [6] پیوسته و برابر رکابِ رایات [7] اعلی بود بسببی خوف گرفته تحاشی [8] نمود - در تعاقب او ملک الشرق ملک خیر الدین خاني با لشکرهای قاهره نامزد شد - لشکر منصور رسیدن نتوانست - فامّا ولایت او را نهب و تاراج و یغما [9] کرده نیز در اٹاوه فرود آمد - خداوند عالم نیز به کوچ [10] متواتر عقب لشکر در اٹاوه رفت - کفار نگون سار درون حصار محصّر گشتند - آخر الامر عاجز شده پسر رای سبیر [11] پای بوس کرده [12] مال و خدمتی که می داد ادا [13] نمود - خداوند عالم با لشکر اسلام مظفر و منصور باز گشت - در ماه جمادی الاول [14] سنه ست

1 M. مصمم کرده
2 M. کهتیهر
3 M. گرفته بشرف
4 M. بمراحم مخصوص گشت
5 M. برای دفع فسده
6 M. حضرت بیوسته
7 B. رکاب اعلي
8 B. نجاشي نموده and M. تخاشی
9 M. ولایت او نهب کرده
10 M. نیز کوچ کرده متواتر
11 Elliot, vol. IV., p. 59 Rāī Sarwar.
12 B. پای بوس کرد
13 B. ادا نمودند
14 M. جمادی الآخر

و عشرین و ثمانمائه بطالعِ سعد و اخترِ میمون در شهر دارالملک دهلی در آمد - هم چنان ملک محمود حسن از اقطاع جالندهر با جمعیتی کثیر در حضرت اعلی [1] پیوست - و بمراحمِ فراوان مخصوص گشت - و عهدهٔ عارض ممالک از ملک خیر الدین خانی تحویل کرده بحوالهٔ ملک الشرق محمود حسن گردانید - چون آن نیک بخت بهمه باب آراستهٔ حق [2] بود و هوا خواه و حلال خوارِ [3] خداوند عالم پناه بود و در کارهای عالم قرب یافته روز بروز مرتبه‌اش تضاعف می پذیرفت [4] - بتاریخ ماه جمادی الاول [5] سنة المذکور میان جسرتهه شیخا و رای بهیلم [6] جنگ شده - رای بهیلم کشته گشت [7] - بیشتر اسپ و آسلحهٔ او بر دستِ جسرتهه آمد - از کشتنِ رای بهیلم - جسرتهه مذکور را خبر شد - چیزی لشکر [8] مغل با خویش یار کرده در حدِّ دیبالپور و لوهور تاخت - ملک سکندر مستعد شده می خواست تعاقب او کند - جسرتهه باز گشت - از آب جانهاؤ گذارا شد - هم درین ایام خبر وفاتِ ملک [9] علاؤ الملک امیر ملتان رسید - و آوازهٔ شیخ علی نایب امیر زاده پسر [10] رغتمش شد که با لشکر انبوه از کابل برای نهبِ اقطاع بهکهر [11] و سیوستان [12] مي آید - خداوند عالم بجهتِ دفع فسدهٔ مغل و دفع فتنهٔ ملاعین و ضبطِ ولایت - عرصهٔ ملتان و بهکهر و سیوستان را بحوالهٔ ملک

---

[1] M. حضرت پیوست [2] B. آراستهٔ حق سبحانه و تعالی و هواه خواه

[3] M. omits حلال خوار

[4] B. می پذیرد [5] B مذکور

[6] All three MSS بهیلم. Elliot, vol. IV., p. 59 Bhīm.

[7] M. کشته شد

[8] B. چیزی مغل [9] B. ملک علاء الدین که علاء الملک

[10] M. and I. پسر سرغتمش. Elliot, vol. IV., p. 59 *n.* 1. says that Shaikh ‘Alī was one of the nobles of Mīrzā Shāh Rukh, who was established at Kābul.

[11] All three MSS بهکهر. Elliot, vol. IV., p. 59 Bhakkar.

[12] B. سوستان مي آمد

الشرق ملک محمود حسن گردانیده با لشکرهای [1] انبوه با خیل و تبع در اقطاعِ ملتان روان [2] کرد - چون در ملتان رسید عامهٔ خلایق ملتان را استقامت داد - و هریکی را انعام و ادرار و مواجب تعیّن فرمود - خلق ملتان آسوده حال و مرفّه گشتند - مردم شهر و ولایت را امنی پیدا آمد - و حصارِ ملتان که در حادثهٔ مغل خلل [3] گرفته بود مرمت کنانید - و لشکری کثیر گرد خود جمع کرد - هم چنان خبر سواریٔ الب خان امیر دهار بقصد رای گوالیر بسمعِ مبارک خداوند عالم رسانیدند - با لشکرهای قاهره سمتِ گوالیر عزیمت فرمود - چون نزدیک خطهٔ بیانه رسید پسر اوحد خان امیر بیانه مبارکخان اودرِ خود را بغدر کشته بود - از رایات اعلی بغي ورزیده حصار بیانه خراب کرده بالای کوه بر آمد - رایات اعلی در دامن کوهِ مذکور نزول فرمود - بعد مدتي پسر اوحد خان مذکور [4] عاجز شد - و مبلغی مال و خدمتی داده سر در ربقهٔ اطاعت در آورد - رایات اعلی بدولت و سعادت [5] از آنجا سمتِ گوالیر بقصد الب خان نهضت کرد - البخان کنارهٔ آب چنبل [6] گذرها گرفته فرود آمده بود - رایات اعلی یکایک در گذری دیگر - آب مذکور را عبره کرد - و ملک محمود حسن و بعضي امرای دیگر چنانچه میوان و نصرت خان که مقدّمهٔ لشکر منصور بودند و سوارانِ یکّه تاز بنگاهِ البخان را غارت کردند - و بعضي سوار و پیادهٔ او را اسیر و دستگیر گردانیدند و در حضرت آوردند - رایات اعلی سبب آنکه جانبین اسلام بود جان بخشي کرد - و هریکي را مخلّص گردانید - روز دیگر الب خان مذکور رسولان در حضرت [7] فرستاد و مذاکرهٔ صلح درمیان

---

1 M. لشکر انبوه

2 B. دوان کرد

3 B. omits خلل

4 M. omits مذکور

5 M. omits و سعادت

6 M. آب جیتل

7 I. در حضرت آورد و مذاکرهٔ صلح درمیان نهاد

اورد - خداوند عالم چون غایت عجز و اضطرار او معاینه کرد و قصد کردن بر اسلام مستنکر پنداشت [1] برین شرط صلح کرد که الغخان خدمتی در حضرت فرستد و خود از ولایت گوالیر باز گردد - روز دیگر الب خان اجناس خدمتی در حضرت اعلی فرستاد - و خود بکوچ متواتر بر سمت دهار باز گشت - خداوند عالم پناه مدتی کنارهٔ آب چنبل مقام [2] کرد - و مال و محصول از کفار آن دیار بر قانون قدیم ستده سالماً و غانماً [3] مظفر و منصور طرف شهر مراجعت فرمود - در ماه رجب سنه سبع و عشرین و ثمانمائه در دار الملک دهلی در آمد - و در پرداخت کارهای ملکی مشغول گشت - در ماه محرم سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه اتفاق سواری سمت کتهیر [4] مصمّم کرد - چون در کنارهٔ آب گنگ رسید رای هرسنگهه در حضرت پیوست - و [5] بمراحم فراوان مخصوص گشت - فامّا سبب انکه سه سال محصول باقی داشته بود او را موقوف [6] کرده مدتی داشتند - الغرض لشکر منصور لب آب گنگ [7] عبره کرد و فسدهٔ آن دیار را گوشمال داده طرف کوهپایهٔ کمایون رفت - چندگاه آنجا بود - چون هوا گرم شد کنارهٔ آب رهب گرفته مراجعت فرمود - آب گنگ را باز نزدیک قصبهٔ کنبل [8] عبره کرده می خواست سمت قنوج عزیمت [9] فرماید - در شهرهای هندوستان قحط مهلک بود پیشتر نوفت - همچنان [10] خبر تمرّد

1 M. پنداشته

2 M. آب جبنل مقام و مال

3 M. سالم و غانم

4 M. and I. کتهیر مصمم کرده

5 M. پیوسته بمراحم

6 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 275 says:—

نرسنگه رای کیتهر در کنار آب گنگ آمده ملازمت نمود - بواسطهٔ بقایای سه ساله چند روز در قید افتاد - آخر مال ادا نموده خلاص شد *

7 M. لب اب گنگ را عبره

8 M. قصبهٔ گنگ

9 M. عزیمت فرمایند

10 M. omits همچنان

میوان رسید - بکوچ متواتر در ولایت میوات در آمد - ولایت ایشان را نهب و تاراج کرد [1] - میوان مذکور کل ولایت [2] را خراب کرده درون کوه [3] جهره که محکم ترین جایگاه ایشانست در آمدند - چون کوه مذکور از غایتِ استحکام قابل فتح نبود و تنگچهٔ غله و علف شد خداوند عالم پناه با لشکر منصور سالماً و غانماً سمت شهر مراجعت فرمود - بطالعِ سعد و اخترِ میمون در ماه رجب رجّبُ قَدْرُهُ سنة المذکور در کوشکِ دولت خانه نزول کرد - امرا و ملوک اطراف را وداع داده خود در عیش و عشرت [4] مشغول شد - سال دیگر سنه تسع و عشرین و ثمانمائه باز سمت میوات سواری فرمود - جلّو [5] و قدّو نبیسگان بهادر ناهر و بعضي میوان که با ایشان پیوسته بودند مقامات خویش را خراب کرده در کوه اندور حصاری گشتند - چند روز محصّر شده - چون لشکر منصور زور آورد حصار اندور خالي کرده در کوه الور رفتند - روز دیگر خداوند عالم حصار اندور [6] خراب گردانیده بقصد الور روان شد - چون نزدیک رفت [7] جلّو و قدّو آنجا نیز حصاری شدند - لشکر منصور متواتر دهووه کرد - آخر الامر عاجز آمدند زینهاری گشتند [8] و امان خواستند - خداوند عالم امان داد - بعده قدّو بشرف پای بوس مشرّف گشت - فامّا مي [9] خواست که باز گریخته در کوه درآید - سبب آن اورا دست آورده مقید کردند - و خدایگان گیتي مدار ولایت و قریات میوات را بیشتری نهب و تاراج گردانیده و چند گاهی

---

1 I. تاراج گردانید

2 M. کل خلق را خراب

3 M. درون جهره

4 M. عیش و طرب

5 M. خلق و قدو بنکان بهادر

6 M. اندور را خراب

7 M. omits رفت

8 M. گشته و امان

9 M. omits from بکوچ متواتر در قصبهٔ اترولي رفت در up to فاما می خواست . اثنای آن See p. 207.

در کوهپایه مقام کرد - بعده بسبب تنگچهٔ غله و علف از آن دیار سمت دارالملک دهلي مراجعت فرمود - و در ماه شعبان سنة المذکور بطالعِ سعد و اخترِ میمون در کوشکِ دولتخانه نزول کرد - سال دیگر در ماه محرم سنه ثلاثین و ثمانمائه سمت بیانه عزم سواري مصمّم گردانیده میان ولایت میوات شده شر و فسدهٔ ایشان را مالش داده در خطهٔ بیانه رفت - محمد خان پسر اوحد خان امیر بیانه حصاری شده خلق بیانه را خراب کرده در حصاری که بالای کوه ساخته است بدوید [1] - و شانزده روز بقوتِ کوه با لشکر منصور محاربه میکرد - دوم ماه ربیع الآخر سنة المذکور لشکر منصور مقابل محمد خان دهووه کرد - خداوند عالم با لشکر جرّار و مردان [2] نامدار از پس پشت دروزاهٔ [3] کوه بالا بر آمد - چون پسر اوحد خان خبر یافت طاقت نتوانست آورد منهزم شده درون حصار در آمد - چون پیشتر پیوستند محمد خان اوحدی مذکور در جمعِ خود تزلزلي و در قلعهٔ [4] خود تخلّلي دید - دست و پای گم کرده بضرورت دستار در گلو انداخته و پای از سر ساخته از درون بیرون آمد - و بشرفِ خاک بوس مشرّف گشت - خدایگان گیتی مدار و بادشاه نوشیروان شِعار جان اورا اماني و تنش را از سر جاني ارزاني [5] فرمود - آنچه از جنسِ نقود و نفایس و اسپ [6] و اسلحه و رخت و کالا درون قلعه داشت - بوجه نعل بهای اسپانِ لشکر منصور پیش‌کش [7] گردانید - بندگيِ رایات اعلی چند روز در خطهٔ مذکور مقام ساخت - خیل و تبار او از قلعهٔ مذکور بیرون کشید و بحضرت فرستاد و برای سکونت ایشان کوشک جهان [8] پناه تعین کرد - و اقطاعِ شق بیانه بحوالهٔ

---

1 I. برد

2 B. مرکبان نامدار

3 I. پشت در راه کوه

4 I. قلعه خللی دید

5 B. جاني فرمود

6 I. اسباب واسلحه

7 I. پیش گذرانید

8 I. کوشک جهان نمای

ملک مقبل خاني بندهٔ خویش گردانیده نیابت شق مذکور و پرگنهٔ سیکری ملک خیر الدین تحفه را داد - و خود بدولتِ[1] سعادت و کامرانی سمت گوالیر عزیمت مصمّم گردانید - چون آنجا رسید رای گوالیر و تهنکیر و چندوار اطاعت کردند - و مال و محصول و خدمتي بر قانون قدیم ادا نمودند - بعده سالماً و غانماً بکامِ دوستان سمت شهر مراجعت فرمود - و در ماه جمادی الآخر سنة المذکور بطالعِ سعد و اخترِ میمون در کوشک دولتخانه در آمد - و اقطاع از ملک الشرق ملک محمود حسن تحویل شد - اقطاعِ حصارِ فیروزه یافت - و ملک الشرق رجب نادره را اقطاع ملتان مفوّض[2] گشت - بعد چند روز محمد خان مذکور از حضرت با زن و بچه تحاشي نموده میان میوات رفت - بعضی مردم که خیل او جابجا متفرق بودند جمع شدند - هم چنان شنید که ملک مقبل با کل لشکر سمت مهرمهاون[3] سواری کرده است - و ملک خیر الدین تحفه را در[4] قلعه گذاشته - خطّهٔ بیانه خالي است - بر اعتماد سکّانِ خطه و مقدّمان ولایت با جمعی معدود یکایک در بیانه رفت - خلقِ خطه و ولایت بیشتری اورا پیوستند - بعد چند روز قلعه را نیز قابضَ گشت - و لشکری که در بیانه نامزدی مانده بود باز گشته در شهر آمد - خداوند عالم اقطاع بیانه از ملک مقبل تحویل کرده بحوالهٔ ملک مبارز گردانید - و اورا با عساکر قاهره[5] برای دفع شر او فرستاد - چون لشکر منصور نزدیک رسید محمد خان مذکور در قلعه حصاری شد - ملک مبارز خطهٔ[6] بیانه را با کل ولایت در قبض خویش آورد - محمد خان مذکور جمعیتی که داشت بتمام در قلعهٔ مذکور گذاشته خود بشرقي رفت - هم چنان ملک مبارز را نیز برای مصلحت در

---

1 I. خود بدولت کامرانی

2 I. مفوض گردانید

3 Ṭabakāt, p. 277 بجانب مهاون

4 I. omits در

5 I. omits قاهره

6 B. خطه را

حضرت طلب شد - بکوچ متواتر باز گشت - در حضرت آمد - در ماه محرم سنه احدی و ثلاثین و ثمانمائه خداوند عالم می‌خواست که طرف بیانه سواری فرماید - اثنای آن رسولان قادر خان امیر کالپی در حضرت رسیدند و کیفیت آمدن شرقي عرضه داشتند - خدایگان گیتي مدار عزم سواری بیانه فسخ کرده مقابل شرقي روان شد - هم چنان خبر رسانیدند[1] که شرقي قصبهٔ بهوکا نور[2] را تاخته فرود آمده است - مي خواهد طرف بداؤن[3] رود - حضرت اعلی در گذر نوه پتل[4] آب جون را عبره کرده موضع[5] چرتولي را تاخته و از آنجا بکوچ متواتر در قصبهٔ اترولي رفت - در اثنای آن بسمع بندگی رایات اعلی خبر مختص خان برادر شرقي رسید که با لشکر بی شمار و پیلان بسیار در حدود اتاوه آمده[6] است - بمجرد استماع این خبر بندگي رایات اعلی - ملک الشرق محمود حسن را با ده هزار سوار که هر یکی بهادران جنگ آزموده بودند بر مختص خان نامزد فرمود - ملک الشرق ملک محمود حسن با جمعِ لشکر کشش کرده در محلي که لشکر شرقي نزول کرده بود رسید - ازین حال مختص خان را خبر شد - پیش از رسیدنِ لشکر منصور عطف کرده بر شرقي پیوست - ملک محمود حسن چند روز هم دران حوالي مقام ساخت مي خواست[7] تا بر سر لشکر شرقي[8] شبخون کند - سبب آنکه ایشان خبر دار بودند ممکن نشد - باز گشته در لشکر خویش پیوست - شرقي نیز طرف لشکر منصور کنارهٔ لب بیاه

---

[1] I. خبر رسید

[2] I. قصبهٔ بهیون کانون. Elliot vol. IV., p. 63. *n.* 1 :—" Badāūnī has Bhūnāknūp ".

[3] I. بدانون

[4] B. نوه و پتل

[5] B. خرنولی

[6] M. رسیده است and I. رسیده که بمجرد

[7] I. می خواست تا بر لشکر خود پیوسته بر شرقی شبخون

[8] M. تا بر اشکر شرقي

گرفته [1] در اقطاع اٹاوه نزدیک قصبهٔ برهان آباد آمد - خداوند عالم پناه نیز مقابل او از اترولي کوچ کرده در قصبهٔ بایں‌کوته [2] نزول کرد - میان هر دو لشکر مسافت اندک مانده بود - چون شرقي را شوکت و دلاورئ حضرت اعلی و قوت و انبوهی لشکرِ منصور معاینه شد در ماه جمادی الاول سنة المذکور از مقابل لشکر منصور عطف کرده سمت قصبهٔ راپری رفت - و در گدرنگ لب آب جون را عبره کرده از آنجا سمت [3] بیانه کنارهٔ آب کنبهیر مقام ساخت [4] - خداوندِ عالم گیتي [5] مدار نیز بکوچ متواتر دنبال او در چندوار آب جون را گذارا شد - و چهار کُروهی از لشکر او نزول فرمود - هر روز [6] یزک و افواج لشکر منصور گرد بر گرد لشکر شرقي مي تاختند - و برده و مواشي و اسپان لشکرِ [7] ایشان بدین نمط می آوردند - موازنهٔ بیست و دو [8] روز هر دو لشکر برین نمط قریب یکدیگر بودند - بتاریخ هفتم ماه جمادی الآخر سنة المذکور شرقي با کل حشم از سوار و پیاده و پیل مستعد جنگ شد - بندگي رایات اعلی خود سلامتي و ملک الشرق [9] سرور الملک وزیر و سید السادات سید [10] سالم و بیشتر امرای کبار هم در برده مانده - بعضی امرا چنانچه ملک الشرق ملک محمود حسن و خان اعظم فتح خان بن سلطان مظفر و مجلس عالی زیرکخان و ملک الشرق ملک [11] سلطانشه بخطاب اسلام

---

1 M. and I. کنارهٔ اب سیاه گرفته

2 B. بابن کوته Ṭabaḳāt Akbarī, p. 277 قصبهٔ مالی‌کوته

3 M. ازآنجا سمت کناره آب کنتهر مقام and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 278 کنار کیتهر

4 B. ساخته

5 B. omits گیتي

6 M. and I. هردو یزک

7 M. لشکر برین نمط ایشان می آوردند

8 M. بیست روز

9 B. ملک سرور الملک

10 B. سید عالم سالم

11 M. omits ملک

خان مشرّف گشته بود و ملک چمن [1] نبیسهٔ خان جهان مرحوم و ملک[2] کالو خاني شحنه پیل و ملک احمد تحفه و ملک مقبل خاني را مستعد کرده مقابل شرقي فرستاد - میان یکدیگر مقاتله و محاربه از نیم روز تا وقت شام رفت - هم در عین قتال بودند که سلطانِ سپهر از ناحیتِ نیم روز در حدودِ شام تاخت - و بمنزل عینِ حمئه عزم نزول کرد [3] - جهان روشن در چشمهای شان تاریک نمود - ازین سبب افواجِ عساکرِ هر دو شاه از حرب‌گاه باز گشته در پردهٔ خویش فرود آمدند - چون هیچ یکی رو [4] از دیگری نگردانید آن وقت بر بساطِ مقاومت بازی قایم ماند - فامّا لشکر شرقي بیشتر زخمي بود - و دستِ چمکِ لشکر منصور دیده روز دیگر عطف کرده سمت آب جون رفت - بتاریخ هفدهم ماه جمادي الآخر از گدرنگ [5] گذارا گشته طرف رابری شد - از آنجا بکوچ متواتر در ولایت خویش در آمد - بندگي رایات اعلي تعاقب او تا گدرنگ کرد - لیکن بسبب آنکه جانبین اسلام بود تمامي امرا و ملوک بوجهِ شفاعت التماس کردند [6] - خداوند عالم گیتي [7] مدار را از تعاقب او باز داشتند - مظفر و منصور طرف هتهیکانت [8] شده مال و محصول و خدمتي از رای گوالیر و رایان دیگر بر قانونِ قدیم ستده مراجعت فرمود - کنارهٔ لب چنبل [9] گرفته در خطهٔ بیانه آمد - محمد خان اوحدی سبب آنکه با شرقي پیوسته بود در خاطر هراس داشت [10] - بالای قلعه [11] محصّر شد - بندگی رایات اعلی قلعهٔ مذکور را گرد گرفته

---

[1] M. ملک حیمن

[2] M. omits ملک

[3] M. نزول پرداخت and B. کرد و پرداخت

[4] M. یکي رخ از

[5] B and M. گدرنگه

[6] M. کرد خداوند

[7] B. omits گیتی

[8] M. هتهکانت شد, I. هتهکانون and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 278 هستکانت

[9] M. آب جیتل

[10] M. داشته

[11] I. قلعهٔ کوه

نزول فرمود - قلعهٔ مذکور [1] اگرچه از غایت ارتفاع سر بآسمان مي سود و از نهایتِ استحکام قابل فتح نبود - فامّا از اقبالِ خدایگانِ گیتي مدار آبِ [2] آن طایفهٔ نگون سارِ [3] خاکسار نقصان پذیرفت و بادِ غرور ایشان از آتشِ قهرِ لشکرِ منصور فرو نشست - نه قوتِ دست آویز ماند نه مجال پای گریز - برین نمط مدت هفت روز درون قلعه محصّر بودند - آخر الامر بضرورت زینهاری شده امان خواست - بندگي رایات اعلی اَعْلاهُ اللهُ تَعالی از فرطِ عاطفتِ خسروانی و شفقت مهرِ مسلمانی از سرِ جرایم [4] او در گذشت - و به [5] تشریفِ اماني مشرّف گردانید - لشکر را فرمان داد تا از گردِ قلعهٔ مذکور دور شوند - همچنان کردند - بتاریخ بیست و ششم ماه رجب رُجِّبَ قَدْرُهُ محمد خان مذکور [6] از درون قلعه با خلق خویش بیرون آمده سمت میوات رفت - بندگي رایات اعلی چند روز برای استمالت آن شهرِ خراب همانجا مقام ساخت - چون برای ضبطِ اقطاعِ بیانه و محافظتِ [7] قلعه اهتمام تمام داشت ملک الشرق ملک محمود حسن را که در کارهای جهانداری و نگاه داشتن سرحدها دلاوری و هوا خواهی معاینه کرده بود و بسی کارهای بزرگ از دست او بر آمده - چنانچه در مبدأ حال جلوس با جسرتهه شیخا کهوکهر [8] محاربه کرده - و تهانهٔ لوهور داشته با شیخ زاده نایبِ شاهزادهٔ خراسان مقاومت نموده - و در اقطاع ملتان در آمدن نداده - برای محافظت قلعهٔ مذکور و ضبطِ اقطاع بیانه نامزد کرد - و اقطاع بیانه با مضافات و نواحی آن بتمام بحوالهٔ او گردانیده خود بکام دوستان [9] کنارهٔ آب جون

---

1 M. مذکور را اگرچه
2 B. لب آن طایف
3 M. omits نگون سار
4 M. سر جرات او گذشت
5 B and M. omits به
6 M. مذکور داد مرون قلعه
7 I. محافظت اهتمام داشت
8 M. omits کهوکهر
9 B. بکام دولت

گرفته [1] سمت شهر مراجعت فرمود - پانزدهم ماه شعبان سنه احدی و ثلاثین و ثمانمائه بطالعِ سعد درون شهر در آمد - و در کوشک سیری نزول کرد - امرا و ملوکِ اقطاعاتِ ممالک را وداع داده خود در عیش و طرب [2] مشغول گشت - از درگاه سلطانِ [3] ازل و بادشاه لَمْ یَزَلْ جَلَّتْ قُدْرَتُه و عَلَتْ کَلِمَتُه [4] در خواست آمد که این شاه سلیمان جاه را تا انقراضِ عالم و بقای بنی آدم بر تختِ سلطنت و سریرِ مملکت باقي و پاینده دارد - آمین یا ربَّ العَالَمِین - این دعا گوی میخواست که برسمِ اصحابِ انشاء و اربابِ املاء سخنی چند در اختتام این کتاب گوید - و ختم هم در دعای شاه عالم پناه کند - فامّا چون هنوز از بستانِ سلطاني و گلستانِ جواني او یک گل از هزار نشگفته است - و از قصۀ رزم و افسانۀ بزم او هزار [5] دستانِ طبعم از هزار داستان یک داستان نگفته بضرورت نا تمام بگذاشت - و بر خود التزام نمود که فتوحاتِ شوکتِ آینده - و قصۀ اراداتِ دولتِ پاینده اگر داعی را حیات وفا کند هر سال بایفای [6] رساند - و درین صحیفه ثبت گرداند - اِنْشَاءَ اللهُ تَعالیٰ وَ هُوَ الْمُوَفِّقُ لِلْاِتْمام وَ الْمُیَسِّرُ لِلْاِخْتِتَام - در ماه شوال سنة المذکور ملک قدّو میوا [7] بوسمت آنکه با سلطان ابراهیم [8] یار شده است تحفه و عرایض ارسال میکند گرفته درون خانه سیاست کردند - و ملک سرور الملک با لشکرها طرف میوات برای فرو نشاندنِ فتنه و ضبطِ ولایت نامزد شد - بعضي قصبات و قریات ایشان که در صحرا آبادان بود بتمام

---

[1] B. گرفتند

[2] B. در عیش و در طرب

[3] M. از درگاه سلطان از پادشاه لم یزل

[4] I. علت عزمته

[5] M. omits هزار دستان طبعم

[6] M. بابقا رساند

[7] M. المذکور قدو و میوراً and I. المذکور ملک قدو و ماو and Elliot, vol. IV., p. 66 Kaddū the Mewattī.

[8] M. سلطان یار شده

خراب گشته درون کوه در آمده - جلال خان برادر ملک قدّو مذکور و سران دیگر چنانچه احمد خان و ملک فخر الدین و ملک علی [1] و اقارب ایشان بتمام با جمعیت سوار و پیادهٔ خویش در قلعهٔ اندور [2] جمع گشتند - چون ملک سرور الملک نزدیک قلعهٔ مذکور نزول کرد طاقت نتوانستند [3] آورد - ذکرِ اصلاح درمیان آوردند بدین نمط [4] که مال بر طریق گروگان در حضرت فرستند - هم برین قرار مال و محصول و گروگان ستده ملک سرور الملک با لشکرها طرف شهر مراجعت کرد - همچنان خبر رسانیدند در ماه [5] ذی القعده سنة المذکور که جسرتهه کهوکهر قصبهٔ کلانور محصّر کرده - ملک الشرق ملک [6] سکندر تحفه امیر لوهور برای یاری دهي طرف کلا نور برفت [7] - جسرتهه مذکور حصار کلانور را گذاشته چند گروهی پیش آمد - میان او و ملک سکندر محاربه شد - بتقدیر الله تعالی جسرتهه غالب آمد - لشکر ملک سکندر را انهزام افتاد - ملک سکندر با لشکرِ خویش باز گشته در لوهور رفت - جسرتهه مذکور باز میان کلانور شده در حدّ جالندهر آب بیاه را عبره کرده تاخت - حصار جالندهر محکم بود آفتی [8] رسانیدن نتوانست - مردم حوالی را اسیر و دستگیر کرده باز سمت کلانور شد - باستماع این خبر بندگي رایات اعلی بجانبِ مجلس عالي زیرکخان امیر سامانه و اسلام خان امیر [9] سرهند فرمان فرستاد تا لشکرهای خویش ساخته کرده [10] یاری دهیِ ملک الشرق ملک سکندر [11] کنند - پیش از آنکه لشکرهای ایشان سراپرده [12] طرف شهرِ میمون

---

1 M. و ملک اقارب ایشان

2 All three MSS. has اندور. Elliot, vol. IV., p. 66, says fort of Alwar.

3 M. نتوانست آورد

4 M. برین شرط

5 M. omits ماه

6 B. ملک الشرق سکندر

7 M. کلانور مي رفت

8 M. and B. اکفتی

9 B. and M. سیهرند

10 B. ساخته یاری

11 B. omits ملک

12 M. سر بوده

لوهور زند [1] ملک الشرق ملک سکندر در قصبهٔ کلانور آمد - رای غالب کلانوری جمعیت سوار و پیاده برابر کرده مقابل جسرتهه در نواحي کانکره بر لبِ آب بیاه پیش رفت - جسرتهه مذکور نیز مستعد شده برای محاربه ایستاده - یک دیگر بجنگ پیوستند - بعنایت الله تعالی چون لشکر اسلام را فتح روی نمود در جمع او کسری افتاد - غنایم که از طرف [2] جالندهر آورده بود بتمام گذاشته پریشان و منهزم گشته باز طرف تیکهر [3] رفت - و هزیمت را غنیمت شمرد - ملک الشرق ملک سکندر مظفر و منصور طرف شهر میمون لوهور مراجعت فرمود - در ماه محرم سنه اثنین و ثلاثین و ثمانمائه ملک الشرق ملک محمود حسن فسدهٔ کفارِ ولایت بیانه که با محمد خانِ اوحدی جمع شده بنیاد (فساد) نهاده بودند فرو نشانده - و از خطهٔ بیانه برای پای بوس حضرت همایون اعلی در شهر آمد - و بشرف پای بوس مشرّف گشت - و بمراحمِ فراوان مخصوص گشت [4] - و اقطاعِ حصار فیروزه یافت - بعده [5] بندگی رایات اعلی عزیمت سواری بجانب کوهپایهٔ میوات مصمّم کرده بارگاه بالای حوض خاص نصب گردانید [6] - امرا و ملوک اطرافِ ممالک بحضرت پیوستند - از آنجا کوچ کرده در کوشک مهندواری [7] نزول فرمود - مدتی آنجا مقام ساخته - جلال خان میو و میوان دیگر عاجز شده مال و محصول و خدمتی بر قانون قدیم ادا نمودند - و بعضی بشرف پای بوس مشرّف گشتند - در ماه شوال سنة المذکور بندگي رایات اعلی سالماً و غانماً طرف شهر مراجعت فرمود - درین سال هیچ طرف [8] مهمي نکرد - هم در این [9] ایام خبرِ وفات

---

[1] M. لوهور رسد

[2] B. غنایم که طرف

[3] M. تیلهر

[4] M. omits گشت

[5] M. omits بعده بندگی

[6] M. گردانیده

[7] M. هندواری

[8] M. هیچ طرفی

[9] M. هم در آن ایام

ملک رجب نادره امیر ملتان رسید - اقطاع ملتان باز بحوالهٔ ملک الشرق[1] ملک محمود حسن گردانید - و عماد الملک خطاب کرده با عساکر قاهره در ملتان فرستادند - در سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمائه بندگي رایات اعلي سمتِ گوالیر لشکر کشید - و بکوچ متواتر میانِ ولایت بیانه شده در حوالی گوالیر رفت - فسدهٔ آن ولایت را گوشمال داده بجانب هتهیکانت[2] شد - رای هتهیکانت منهزم شده در کوه‌پایهٔ جالبهار[3] در آمد - ولایت اورا نهب و تاراج ساخت - و بیشتر کفار آن دیار اسیر و دستگیر گشت - [4] از آنجا طرف رابری امد - اقطاع رابری از پسر حسن خان تحویل کرده بحوالهٔ پسر ملک حمزه[5] گردانید - و خود بکوچ متواتر سالماً و غانماً در ماه رجب رجبِ قدره سنة المذکور مراجعت فرمود - در اثنای راه سید سالم را زحمتی حادث گشت - و هم‌دران زحمت برحمت حق پیوست - اورا بتختهٔ تابوت انداخته هرچه تعجیل‌تر در تخت گاه دهلي آوردند - و آنجا دفن کردند - القصه سید سالم مرحوم[6] در مدت سی سال در خدمتِ خانِ مرحوم مغفور خضر خان طابَ ثَراهُ بود - اقطاعات و پرگنات خارج قلعهٔ تبرهنده درمیان دو آب بسیار داشت - و رایات اعلی ماورای[7] آن خطهٔ سرستي و اقطاع امروهه نیز مفوّض کرده - سید مرحوم در جمع کردن مال بغایت حریص بود - چنانچه در مدتي اندک[8] مبلغي مال و غله واقمشهٔ بیشمار در قلعهٔ تبرهنده جمع آمده - بعد وفات سید مرحوم اقطاعات و پرگنات بتمام بر پسران او تفویض کرد[9] - پسر بزرگ او را سید خان و پسر دیگر را

---

1 B. omits ملک الشرق

2 M. هتهکانت and I. هتهکانون

3 Elliot, vol. IV., p. 68, Jalhār.

4 M. and I. لشکر از آنجا

5 M. بحوالهٔ ملک حمزه

6 M. سالم مرحوم مغفور خضر خان

7 M. رایات اعلی و ما سرای آن خطهٔ

8 M. omits اندک

9 M. تفویض کرده شد

شجاع الملک خطاب گردانید - در ماه شوال سال مذکور پولاد [1] ترک بچه غلام سید سالم مذکور باشتعال [2] پسران در حصار تبرهنده در آمد و بغی ورزید و بنیاد بغی نهاد - و رایات اعلی پسران سید مذکور را مقید کرد - و ملک یوسف سروپ و رای هینو [3] بهتي را برای ترغیب پولاد مذکور و دست آوردن مال سید مذکور فرستاد - چون [4] قریب حصار تبرهنده رسیدند اولِ روز پولاد مذکور مذاکرهٔ ملاقات کرد - و سخنِ اصلاح درمیان آورد - برای ایشان علوفه و گوشتي فرستاده [5] بیغم گردانید - و دوم روز یکایک با جمعیتِ خویش از حصار بیرون آمده بر لشکر ایشان شبخون زد - چون ملک یوسف و رای هینو از غدر و مکر او خبر داشتند مستعد جنگ پیش رفتند - بتقدیر الله تعالی اگرچه لشکر بتمام در آهن غرق بود پیش پولاد بدگهر مانند ارزیر شکست - و هم بیک کوفتن قطره قطره گشت - تا فرسنگي تعاقب ایشان کرد - لشکر مذکور منهزم گشته در خطهٔ سرستي رفت - هرچه در بنگاه از جنسِ خیمه و رخت و جنس جامه و نقد بود بر دست او آمد - بندگيِ رایات اعلی باستماع این خبر متامل شد - سراپردهٔ خاص بجانب تبرهنده زد - و بکوچ متواتر در خطهٔ سرستي رسید - امرا و ملوک آن طرف در لشکر منصور بندگی [6] رایات اعلی پیوستند - پولاد مذکور استعداد و اسباب [7] حصار گیری بسیار داشت - بدان [8] مستحکمي و تقویت در حصار تبرهنده محصّر گشت - و مجلس عالي زیرکخان [9] و ملک کالو

---

1 B. بولاد

2 B. باشتغال

3 Elliot, vol. IV., p. 68, Rāī Hansū Bhattī.

4 M چون ایشان قریب

5 M. فرستاد و بیغم

6 M. منصور بلندگي رایات

7 M. استعداد و حصار گیری

8 M. برای مستحکمی

9 B. زیرک خان و ملک و ملک کالو

شحنه [1] و اسلام خان و کمال خان حصار تبرهنده محصّر کرده فرود آمدند - ملک الشرق عماد الملک امیر ملتان برای [2] تدبیر فرو نشاندن آتشِ فتنهٔ پولاد مذکور از ملتان طلب شد - عماد الملک در ماه ذی الحجه سنة المذکور لشکرهای خویش هم در ملتان گذاشته [3] جریده با جمعیتِ معدوده در خطهٔ سرستي آمد - بشرف پایبوس مشرّف گشت - و پیش ازین پولاد مذکور مي گفت که مرا بر قول دوست راست [4] ملک عماد الملک اعتماد است - اگر مرا دست گرفته پیش برد من سر در ربقهٔ اطاعت در آرم - و بشرفِ خاک‌بوس اعلی مشرّف شوم - رایات اعلی عماد الملک را برای ترغیب او در تبرهنده فرستاد - پولاد از حصار بیرون آمده ملک [5] عماد الملک و ملک کالورا پیش دروازه ملاقات کرد - و میان یکدیگر معاهده شد که فردا [6] از حصار بیرون آمده پاي بوس بندگي رایات اعلی بکند - آخر هم از میان لشکر کسی [7] او را بترسانیده که بر تو غدر است - بدین سبب باز محصّر شده بنیاد جنگ [8] و جدال نهاد - ملک الشرق ملک [9] عماد الملک باز گشته در حضرت رایات اعلی رفت - در ماه صفر سنه اربع و ثلاثین و ثمانمائه بندگي رایات اعلی - ملک الشرق ملک عماد الملک را وداع داده سمت ملتان فرستاد - و خود بسلامتي طرف شهر مراجعت فرمود - خان اعظم اسلام خان و کمال خان و رای فیروز کمال مین را فرمان داده تا حصار

---

[1] M. شحنهٔ پیل

[2] All three MSS. امیر ملتان را تدبیر

[3] All three MSS. جراره, see Elliot, vol. IV., p. 69, *n*. 1.

[4] M. قول و دست راس ملک

[5] M. آمده عماد الملک و ملک کالو

[6] M. omits from آمده up to هر روز افواج لشکر او مواشي از حصار بیرون و غلهٔ خلق حوالیِ خطه see p. 219

[7] I. میان لشکر ترسانیده

[8] I. بنیاد جنگ پیش نهاد

[9] B. omits ملک

تبرهنده ۱۰ محصّر کرده فرود آیند - ملک الشرق عماد الملک باز گشته میان تبرهنده[1] آمد - امرا و ملوک مذکور را قواعد و قوانینِ گرد کردنِ حصار نمود - و چنان محاصره کرده فرود آورده که هیچ کسی را مجال بیرون آمدن از درون نبود - چون قضیهٔ[2] محاصره استحکام پذیرفت خود بکوچ متواتر در ملتان رفت - بدین نمط قریب شش ماه پولاد مذکور محصّر شده جنگ مي کرد - پیش ازین نفران خویش را بر شیخ علي[3] مغل در کابل فرستاده و مبلغی مال[4] خدمتی قبول کرد - بطمع آن شیخ علي با لشکرهای بسیار از کابل برای یاری دهي پولاد در ماه جمادی الآخر سنة المذکور در آب جیلم نزدیک تلوارهٔ عین الدین کهوکهر آمده - امیر مظفر و خاجیکا برادر زادگان او از سیور و سلوفت با جمعیت کثیر برو پیوستند - از آنجا حشرِ ولایت سیور و مردم کهوکهر برابر کرده بقصد سمت تبرهنده روان شد - در اثنای آن[5] راه ملک ابو الخیر کهوکهر نیز ملاقات کرد - عین الملک و ملک ابو الخیر کهوکهر را پیشوا ساخته در کرانهٔ لب آب بیاه آمد - و بکوچ متواتر میان قصبهٔ قصور شده نزدیک گذر بوهي لب آب بیاه را عبره کرده ولایت رای فیروز را تاخته - رای فیروز از گرد حصار تبرهنده سبب گرد آوردنِ خیل و تبع بغیر اجازت امرای دیگر کوچ کرده رفت - شیخ علي مذکور خیره تر گشت - چون ده کروهی از تبرهنده رسید اسلام خان و کمال خان و امرای دیگر هر یکی از گرد حصار خاسته در اوطان خود رفتند - شیخ علي مذکور چون نزدیک تبرهنده آمد پولاد مذکور از حصار بیرون آمده باو ملاقات کرد - و مبلغ دو لکه تنکه که قبول کرده

---

[1] I. میان بتهنده

[2] I. قصبه محاصره

[3] Shaikh 'Alī, Mughal Governor of Kabul on the part of Shāh Rukh Mīrzā—Badāūnī and Firishta.

[4] I. مال بوجه خدمتی

[5] I. اثنای راه

بود ادا نمود - شیخ علي مذکور [1] زن و بچهٔ پولاد مذکور را برابر ستده از تبرهنده مراجعت نمود - وقت باز گشت بیشتر ولایت رای فیروز را نهب و تاراج کرد - نزدیک قصبهٔ ترهانه لب آب ستلدر [2] را عبره کرد - مردم ولایتِ جالندهر تا جارب [3] و منجهور اسیر و دستگیر گردانیده باز در کرانهٔ لبِ آب بیاه رفت - در ماه رجب رَجَبُ قَدْرُهُ سنة المذکور آب بیاه عبره کرده سمت لوهور شده - ملک الشرق ملک سکندر امیر لوهور خدمتی که هر سال مي داد - او را داده باز گردانید - و از آنجا میان قصور شده مقابل شهر مشهور دیبالپور در تلواره [4] نزول کرد - و زراعتِ آن دیار را تا بیست روز مقام کرده خراب ساخت - چون خبرِ باز گشت و خبرِ خراب کردن ولایتِ رای فیروز و اقطاع جالندهر بسمع ملک الشرق عماد الملک رسید با لشکرهای قاهره تا چهل کروه پیش رفت - و در قصبهٔ طلنبه [5] لشکرگاه ساخت و نزول فرمود - شیخ علي از خوفِ ملک الشرق عماد الملک از طرفِ لب آب راوي شده نزدیک قصبهٔ طلبنهه رفته آنجا نیز قرار گرفتن نتوانست - طرف خوطپور [6] شده - همچنان توقیعِ رایاتِ اعلی بر ملک الشرق عماد الملک رسیده که از طلبنهه باز گشته در ملتان رود و با شیخ علي مقابل شود - بتاریخ بیست و چهارم ماه شعبان سنة المذکور ملک الشرق عماد الملک کوچ کرده در طرف ملتان شد - شیخ علی مذکور از عطف کردن بعضی امرا و ملوک از گرد تبرهنده و نهب کردن ولایت بغایت مغرور و پر باد شده بود - و از آتش قهر و فریب فلک غدّار نمي ترسید -

---

[1] B. omits مذکور

[2] I. آب ستلج

[3] I. جازن

[4] B. تلواره شهر لوهبر

[5] I. قصبه تلبن and Ṭabḳāt Akbarī, p. 281 طلنبه, Elliot, vol. IV., p. 70, Tulamba.

[6] Ṭabaḳāt Akbarī, p. 281 خطیب پور

آب راوي را نزدیک خوطپور باز عبره کرده طرف ملتان شد - بیشتر ولایت ملتان بسببِ خشکيِ راوي خراب بود - هرچه در کرانۀ آب جیلم آبادانی مانده بود آن نیز خراب کرده ده کُروهي از خطۀ ملتان فرود آمد - ملک سلیمان [1] شه لودي را ملک الشرق عماد الملک بر سبیل طلایه پیش فرستاده بود - شیخ علي مغل با تمام لشکرِ خویش کوچ کرده مي آمد - میان یکدیگر مقابله شد - از جانبین بحرب پیوستند - آخر الامر ملک سلیمان شه لودي را نیز قضائی رسید - شهادت یافت - لشکر دیگر بعضی کشته شد بعضی باز گشته [2] در ملتان رفت - بتاریخ سیوم ماه مبارک رمضان سنة المذکور شیخ علي کوچ کرده از آنجا در موضع خسروآباد آمد - و آنجا مقام کرد - چهارم ماه مبارک مذکور با کل جمعیت خویش[3] مستعد جنگ شده نزدیک نماز گاهِ خطۀ ملتان آمد - ملک الشرق عماد الملک نیز مستعد[4] جنگ در حصار ایستاده - بعضی پیادگان برای جنگ پیش رفتند [5] لشکر او را در میانِ باغات [6] داشته تا حصار آمدن ندادند [7] - بضرورت باز گشته باز در خسروآباد رفته - هر روز افواجِ لشکر او مواشي و غلۀ خلقِ حوالیِ خطه و کذارۀ آب جیلم تاخته مي بردند - بتاریخ بست و پنجم [8] ماه مبارک رمضان مذکور [9] شیخ علي مذکور با کل حشم و خدم خویش مستعد جنگ

---

1 I. ملک سلطانشه لودی

2 I. omits باز گشته

3 I. جمعیت خویش مستعد کرده بجنگ نزدیک نماز گاه خطۀ ملتان آمده

4 I. مستعد شده جنگ در حصار

5 B. مي رفتند

6 B. داشتند تا حصار

7 I. امدن نتوانستند

8 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 282, places this event on the 4th of the month, and the following on the "27th".

9 I. omits مذکور

پیش دروازه خطهٔ ملتان آمد - لشکر ملک الشرق عماد الملک و خلق ساکنهٔ شهر نیز [1] بیرون آمده در باغات جنگ داده - هرچه از جنس گاؤ سپر [2] و فردبان [3] آورده بودند پی سپر پیادگان ملتان گشت - منهزم و مقهور شده باز طرف دایرهٔ خویش رفت - روز جمعه بست و هفتم ماه مبارک [4] رمضان مذکور کرّتِ دیگر باستعدادِ تمام باز در خطهٔ ملتان آمد - سواران را پیاده کرده تا در دروازه چفسیده - ملک الشرق عماد الملک با سوار و پیاده بر ایشان حمله آورد - ایشان تحمّل کردن نتوانستند - جمله روی بهزیمت آوردند - بعضی کشته و بعضی گریخته در فوج خویش پیوستند - آن روز نیز مقهور شده باز گشته بار دیگر گرد حصار گشتن نتوانست - القصّه چون کیفیتِ مذکور بسمع مبارک حضرت رایات اعلیٰ رسید مجلس عالي [5] خان اعظم فتح خان بن سلطان مظفر گجراتي و مجلس عالي زیرکخان و ملک کالو شحنه پیل و خان اعظم [6] اسلام خان و ملک یوسف سرور الملک و خان اعظم کمال خان و رای هینو ذوالجي [7] بهتی را با لشکرهای قاهره [8] برای یاری دهي ملک الشرق ملک عماد الملک فرستاد - امرای لشکر مذکور بکوچ متواتر بتاریخ بیست و ششم ماه شوال سنة [9] المذکور در خطهٔ ملتان رسیدند - چند روز آنجا مقام ساختند - بتاریخ سیوم ماه ذی القعده روز جمعه سنة المذکور نزدیک نمازگاه لشکرِ منصور کوچ کرده مي خواست که در کوتلهٔ علاؤ الملک فرود آید - شیخ علي را خبر شد -

---

1 M. شهر بیرون آمد
2 B. گاو سر and I. گاو سیر
3 M. نردنان
4 M. omits مبارک
5 B. مجلس عالي خان خان اعظم
6 B. خان اعظم اسلام اسلام خان
7 M. هنبو جلجین بهتی - I. هنبو جلجین, Elliot, vol. IV., p. 71, Rāī Hansū Khūl Chain Bhattī and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 282 رای هنو بهتي
8 M. با لشکر قاهره
9 B. سال مذکور

با کل سوار و پیادهٔ خویش صفها آراسته مقابل آمد - لشکر منصور مستعد ایستاده بود - ملک الشرق عماد الملک [1] از قلب و مجلس عالي فتح خان و ملک یوسف و رای هینو [2] از میمنه - و مجلس عالي زیرک خان و ملک کالو و خان اعظم اسلام خان و خان اعظم کمال خان از میسره مقابل [3] او روان کردند - چون افواج لشکر منصور معاینه کرد [4] هم از دور روی به انهزام داد - مبارزانِ لشکر منصور به یکبارگی حمله کردند - تعبیهٔ او بشکست و منهزم گشت - و چنان پشت داده [5] که باز پس ندید - بعضی سران لشکر [6] او در اثنای فرار کُشته گشتند - و خود با تمام لشکر درونِ حصار که گردِ بنگاه خویش بر آورده بود درآمد - چون لشکر منصور نزدیک حصار رفت و زور آورد طاقت حمله آوردن نتوانستند - جمله در آب جیلم [7] درآمدند - و بیشتری بفرمان آلهي بلشکرِ فرعون رسیدند - و باقي ماندگان بعضی کشته و بعضی اسیر و دستگیر گشتند - حاجیکار [8] زخمي بود در زمرهٔ غرق شدگان درآمد - شیخ علي و امیر مظفر سلامت از آب عبره کرده با سوار معدود در قصبهٔ سیور [9] رفتند - هرچه اسپ و اسلحه و رخت و کالای ایشان بود - بتمام بردستِ مردم لشکرِ منصور آمد - این چنین حادثهٔ صعب و واقعهٔ تعب در ایام سالفه و عهود ماضیه بر هیچ لشکری نگذشته بود که بر ایشان گذشت - ازان روی [10] هرکه روي به آب آورد غرق شد - و هرکه پشت بمعرکه نهاد سر برباد [11] داد - بحدّی که کسی را مجال پای گریز و قوت دست آویز

---

1 M. عماد الملک را از قلب

2 B. and I. رای هنبو - Elliot, vol. IV. p. 71, Rāī Hansū.

3 M. and I. از میسرهٔ او روان شدند

4 B. معاینه کرده

5 B. omits که بازپس ندید

6 B. بعضی سر لشکر

7 I. آب جیلم غرق شدند

8 B. حاجبکار

9 B. سور, Ṭabaḳāt Akbarī, p. 282 شور

10 B. ازان روز

11 M. سر داد

نماند - چنانچه تو گوئي [1] که مگر هر همه در سوراخ اجل به یکبارگي در رفتند - اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْن * همگنان را بعلم یقین و تجربهٔ متین روشن است که چرخِ سر انداز و زمانهٔ شعبده باز گونه گونه [2] بازیها از زیرِ چادر دو رنگ و پردهٔ نیرنگ بیرون مي آورد - و آن در نظر مردمِ دراز امل [3] کوتاه اندیش بازی مي نماید * بیت *

مکروه طلعتی [4] است جهانِ فریب ناک [5]

هر بامداد کرده بشوخی تجمّلي [6]

في الجمله دیدهٔ بصیرت هر شاه باز که باز است بر وی پوشیده نیست که از غفلت جواني بر بازي دادن این زالِ چهارده باز فریفته نباید بود - و بر لابهٔ و فریب این مکارهٔ مردم کش اعتماد نشاید کرد - و از کارهای این [7] قحبهٔ دلاله [8] اعتبار باید [9] گرفت - نه بیني که کدام شهسوارانِ میدانِ مملکت و بادشاهانِ سریر سلطنت را از تختهٔ [10] تخت بتختهٔ چوب تابوت تخته بند موبّد کرده - و خندهای نوبرانِ باغ ظرافت [11] و نو عروسان راغ لطافت [12] را از آوانِ بهارِ جواني بلطمهٔ تند باد خزانی اسیر خاکِ فنا گردانید - * بیت *

هر آن ذرّه که اندر گرد بیني سلیمانانِ باد آورد بیني

باز ایم بر [13] قصهٔ - ملک الشرق [14] عماد الملک یعني ملک محمود حسن

---

1 B. چنانچه کولوهی که مکر — 2 M. هر گونه بازیها
3 B. دراز آمد — 4 B. طلعتس
5 I. قریب رنگ — 6 B. تعملی — 7 M. ان قحبه
8 B. قحبهٔ لا اعتبار اعتبار and M. قحبه ولا اعتبار باید گرفت
9 I. اعتبار نباید گرفت
10 M. از تختگاه تخت بخت and I. تخت بخت بتختهٔ تابوت بتخشد موبد بتختهٔ تابوت
11 M. باغ لطافت .I - چند نوبران — 12 M. نو عروسان لطافت را
13 M. بر سر قصه — 14 M. ملک الشرق ملک عماد الملک

و امرای نامزدی چهارم ماه ذی القعدة سنة المذکور در تعاقبِ شیخ علي تا قصبهٔ سیور رفتند - امیر مظفر[1] در حصارِ سیور [2] استعداد محصّری مهیا داشت - بدان تقویت محصّر شده و به محاربه پیش آمد - شیخ علي مذکور با جمعی معدود منهزم و مقهور [3] شده طرف کابل رفت - در اثنای آن توقیعِ همایونِ اعلی رسید - کل نامزدی از گرد [4] حصار سیور برخاسته سمت شهر آمدند - بدین [5] سبب اقطاع ملتان از ملک الشرق تحویل کرده بحوالهٔ ملک خیر الدین خاني گردانید - ازین سبب که این تحویل بیفکر و اندیشه کرد چندان فتنه در ولایت خطهٔ ملتان شد که کیفیت بسباقِ [6] اوراق مشرّح در قلم آید - در ماه ربیع لاول سنة خمس و ثلاثین و ثمانمائه بسمع مبارکِ رایات اعلی رسانیدند که ماناک ملک سکندر تحفه سمت جالندهر سواري کرده بود - جسرتهه شیخا کهوکهر با جمعیتی کثیر از کوه تیکهر [7] آب جیلم و راوي و بیاه را عبره کرده نزدیک جالندهر کنارهٔ آب بیئی آمد - ملک سکندر غافل بود با لشکرِ اندک مقابل او شده - و هم بحملهٔ اول منهزم گشت - چون قضای آسمانی و تقدیر ربّاني بران رفته بود [8] پای اسپ او در وحل افتاد - زنده بر دست جسرتهه مذکور گرفتار شد - مردم لشکری بعضی هم در معرکه کشته شدند و بعضی گریخته سمت جالندهر رفتند - جسرتهه مذکور سکندر مذکور را و بعضی سران گروهِ لشکر که با او گرفتار شده بودند برابر کرده سمت لوهور مقهور شد - حصار لوهور را محصّر کرده فرود آمد - سید نجم الدین نایب

---

1 Ṭabḳāt Akbarī, p. 282 امیر مظفر برادر زادهٔ شیخ علي

2 B. سور

3 B. and M. omits شده

4 M. از حصار سیور

5 M. سبب آن اقطاع

6 M. کیفیت سباق و در آخر سباق اوراق مشرح در قلم

7 M. تیلهر

8 M. بران رفته پای او

سکندر و ملک خوشخبر غلام او در حصار بودند - هم[1] بجنگ پیش آمدند - میان یکدیگر هر روز مقاتله میشد و جنگي میرفت - هم در اثنای آن شیخ علی نیز طایفۀ ملاعین را جمع کرده در حد ملتان تاخت - خلق خوطپور و بیشتری قریات کنارۀ آب جیلم اسیر و دستگیر کرده فرود آمد - بتاریخ هفدهم ماه ربیع الاول سنة المذکور در قصبۀ طلبنمه رفت - مردم قصبه را مذاکرۀ صلح در میان آورده دست آورد - و بعضی از ایشان که سران گروه بودند همه را مقیّد گردانیده - لشکر ملاعین را اجازت داده تا حصار را قابض شوند - روز دیگر به تمام مسلمانان اسیرِ[2] کافرانِ ناپاک و بی دینانِ بی باک گشتند - اگرچه بیشتر نیکان قصبه از ایمه و سادات و قُضات بودند آن ملعون[3] بی مهر و شوم[4] چهره را هیچ درد دینِ مسلمانی و خوفِ قهرِ یزداني مانع نشد - هرچه از جنس عورات جوان و پسرگان خورد بودند هر همه را در خانه کشید - و از جنس مردان بعضی را علف تیغ بیدریغ گردانید - و بعضی را خلاص بخشید - حصار طلبنمه را که حصن حصین و قلعۀ متین بر روی زمین[5] کفار تیار بود خشت خشت کرد[6] - از درگاه باري عَزَّ اِسْمُهُ مسألت می افتد تا بنیادِ ملاعین که اساس کفر اند بر صفت وَ جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا از بیخ برکند - و بادشاهِ مسلمانان و دین اسلام را تا انقراضِ عالم باقي و پاینده دارد - هم در آن ایام پولاد ترک بچه از تبرهنده با جمعیت خویش در ولایت رای فیروز تاخت - رای فیروز را خبر شد - با لشکرِ سوار و پیاده مقابل رفت - میان یکدیگر مقابله و مقاتله شد - بتقدیر الله تعالی نیز قضا رای مذکور را رسید وفات یافت - سر او را

---

[1] M. بودند بجنگ
[2] B. اسیر گشتند
[3] B. آن ... بی مهر
[4] M. شوم چهر را
[5] M. بر روی کفار
[6] B. خشت خشت کرد و هم دران ایام

بریده[1] در تبرهنده برد - بیشتر اسپان و غله از ولایت بردست پولاد مذکور آمد - باستماع این خبر[2] بندگي حضرت رایات اعلی در ماه جمادی الاول سنة المذکور سراپردهٔ خاص طرف لوهور و ملتان زد - [3] و ملک سروپ[4] بر سبیل مقدمه با لشکرهای قاهره برای دفع فتنهٔ مذکور نامزد شد - چون لشکر منصور در حدود سامانه رسید جسرتهه حرام خوار از گرد حصار طرف کوهپایهٔ[5] تیکهر رفت - ملک سکندر را برابر خویش برد - و شیخ علی نیز از خوف لشکر منصور عطف کرده طرف بار توت[6] شد - اقطاع لوهور از ملک الشرق شمس الملک تحویل کرده بحوالهٔ خان اعظم نصرت خان گرگ انداز گردانید - خیلخانهٔ شمس الملک را ملک سروپ[7] از حصار لوهور بیرون آورده در شهر دار الملک فرستاد - حصار لوهور و اقطاعِ جالندهر را نصرت خان قابض شد - در ماه ذی الحجه سنة المذکور جسرتهه کهوکهر از کوه با جمعیتی انبوه در لوهور آمد - میان او و نصرت خان جنگ قایم ماند - آخر جسرتهه مذکور عاجز شده باز گشت[8] - بندگي حضرت رایات اعلی کنارهٔ لب آب جون نزدیک خطهٔ پاني پتهه[9] لشکرگاه ساخته مدتی مقام کرد - از آنجا ملک الشرق عماد الملک را با عساکرِ قاهره در ماه مبارک رمضان سنة المذکور طرف بیانه و کالپور[10] برای گوشمالِ فسدهٔ آن دیار و فرقهٔ کفارِ نامزدی روان کردن فرمود - و خود سلامتی بطالع سعد و اختر میمون طرف شهر مراجعت فرمود - سنه ست و ثلاثین و ثمانمائه

---

1 B. سر او را بریده بردند در تبرهنده بیشتر

2 M. این اخبار بندگي رایات

3 M. omits زد

4 B. omits سروپ

5 M. تیلهر

6 B. بار بوت

7 M. ملک سروت

8 B. باز گشته

9 B. پاني پنتهه

10 I. بیانه و گوالیر

در ماه محرم [1] بادشاه عالم پناه را اتفاق افتاد که سمتِ سامانه لشکر کشد [2] - و فسدهٔ آن دیار را گوشمال دهد - با عساکرِ قاهره بکوچ متواتر در خطه پانی پتهه رفت - در اثنای آن خبر آوردند که مخدومهٔ جهان مادرِ رایات اعلی مبارک شاه زحمت دارد - بمجرد شنیدنِ این خبر با سوار معدود سمت شهر نهضت فرمود - لشکر و بنگاه تمام با کل امرا و ملوک در خطهٔ مذکور گذاشته - بعد چند روز مخدومهٔ جهان [3] از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود - رایات اعلی بعد بجا آوردنِ شرط عزا ده روز دیگر در شهر مقام کرد - عنقریب الایام از شهر باز گشته در لشکر رفت - ملک سروپ را فرمان داد تا با لشکر نامزدی در قلعهٔ تبرهنده رود - پولاد ترک بچه استعداد حصار گیري بیشتر از [4] اول داشت - بر سر آن اسباب و غلهٔ ولایت رای فیروز نیز جمع کرده در حصار انداخته بود - با لشکر منصور محصّر شده بجنگ پیش آمد [5] - ملک سروپ [6] سرور الملک - مجلس عالي زیرکخان و اسلام خان و ملک کهون‌راج را چون کار استحکام پذیرفت گذاشته خود با لشکر معدود بر رایات اعلی در خطهٔ پاني پتهه پیوست - بادشاه جهان پناه [7] عزیمت سواری آن طرف فسخ کرد [8] - اقطاع لوهور و جالندهر از نصرت خان تحویل کرده بحوالهٔ ملک آلهداد [9] کاکا لودی گردانید - چون ملک آلهداد در ولایت جالندهر در آمد جسرتهه ساخته و مستعد بود لب آب بیاه عبره کرده در حد باجواره آمد - میان او و میان آلهداد جنگ شد -

---

1 B. در ماه محرم سنه ست وثلاثین وثمانمائه

2 M. کشید

3 M. مخدومهٔ جهان وفات یافت

4 B. بیشتر اول

5 B. پیش آمده

6 M. and I omits سروپ

7 M. and I. جهان پناه را

8 M. فسخ شد

M. ملک آلهداد جنگ شد خدای تعالی جسرتهه را

خدای تعالی جسرتهه را فتح بخشید - ملک آله داد [1] منهزم شده سمت کوهپایهٔ کوتهي رفت - در ماه ربیع الاول سنة المذکور سلطان سراپرده طرف کوهپایهٔ میوات زد - بکوچ متواتر نزدیک قصبهٔ تاؤرو [2] رسید - چون جلال خان میو را ازین حال خبر کردند با جمعی کثیر و لشکری خطیر در حصار اندور [3] که محکم ترین قلعهای ایشان است محصّر شده - روز دیگر بادشاه مستعد و ساخته برای قلع آن قلعه سواری فرمود - هنوز مقدمهٔ [4] لشکر منصور نرسیده بود که جلال خان درون حصار آتش داده بیرون شد - و سمت کوتله رفت - بیشتر رخت و اسباب و غله که برای استعدادِ محصّری جمع کرده بود بردست لشکر منصور آمد - رایات اعلی از آنجا کوچ کرده در قصبهٔ تجاره نزول فرمود - بیشتر ولایات میوات را خراب کرد [5] - چون جلال خان عاجز و مضطر گشته سر در ربقهٔ اطاعت آورده مال و محصول برقانونِ قدیم ادا نمود [6] - خداوند عالم از سر جرأت ایشان باز آمد - و بمراحمِ [7] خسروانه و عواطفِ بادشاهانه مخصوص گردانید - هم در قصبهٔ تجاره ملک عماد الملک از اقطاع بیانه با جمعیت بسیار از سوار [8] و پیادهٔ بی شمار بحضرت اعلی پیوست - رایات اعلی اَعْلَاهُ اللّٰهُ تَعَالی [9] ملک کمال الملک را [10] با کل امرا و ملوک از منزل قصبهٔ [11] تجاره برای ضبط کفار ولایت گوالیر و اتّاوه نامزد کرده خود با سوار معدود سمت شهر مراجعت فرمود - در ماه جمادی الاول سنة المذکور بطالع سعد در دار الملک آمد - و چند

---

[1] B. اللّٰه داد

[2] Tabakāt Akbarī, p. 284 قصبه ناور

[3] M. and I. اندرو Ṭabakāt Akbarī, p. 284 اندرون

[4] M. omits مقدمه

[5] M. خراب کرده

[6] M. ادا نمود از حرارهٔ ایشان باز آمد

[7] M. بمراحم مخصوص

[8] M. از پیاده و سوار بحضرت پیوست

[9] M. omits اعلاه اللّٰه تعالی

[10] M. omits را

[11] M. omits قصبه

روز انجا مقام ساخته - همچنان آوازهٔ شیخ علي شد که با لشکرِ بسیار و جمعیتِ بیشمار بقصد بعضی امرا ازین سبب که در قلعهٔ تبرهنده نامزد بودند مي آید - رایات اعلی متفکر شدند - بنابران شاید که امرای مذکور چنانچه کرّت اول از خوف او از گرد حصار تبرهنده عطف کرده دوم کرّت نیز کنند - ملک الشرق [1] عماد الملک برای تقویت ایشان نامزد شد - چون ملک الشرق [2] عماد الملک در تبرهنده رفت امرای مذکور را قراری و تقویتی پیدا آمد - الغرض شیخ علي مذکور از سیور دویده ولایت کنارهٔ لب [3] آب بیاه تاخت [4] - بیشتر مردم ساهنیوال و قریات دیگر اسیر کرده طرف شهر میمون لوهور رفت - ملک یوسف سروپ [5] و ملک اسماعیل برادر زادهٔ مجلس عالي زیرک خان [6] و ملک راجا پسر بهار خان برای محافظت حصار لوهور نامزد بودند درون حصار محصّر شده با او جنگ مي کردند - ماناک خلق سکنهٔ لوهور در پاس و چوکي تقصیر نمودند - ازان سبب ملک یوسف و ملک اسماعیل یکپاس شب گذشته بود که [7] از درون حصار بیرون آمده روی بانهزام آوردند - شیخ علي [8] مقهور را خبر شد - لشکر تعاقب ایشان فرستاد - بعضی سواران بر دستِ طایفهٔ ملاعین شهید شدند و بعضی برابر ایشان رفتند - و ملک راجا مذکور نیز اسیر گشت - روز دیگر آن ملعون مقهور یعني شیخ علي مذکور همه مسلمانان شهر را از زن و مرد اسیر و دستگیر کرد - آن [9] ملعون بی دین جز خراب گردانیدن دار اسلام و اسیر کردن مسلمانان

---

1 M. ملک برای تقویت

2 M. ملک عماد الملک

3 M. omits لب

4 M. آب بیاه تا بیشتر

5 M. ملک یوسف سروت

6 M. زیرک خان پسر بهار خان

7 M. که درون

8 B. omits علي

9 M. omits آن

کاری دیگر و شعاری بهتر نمي داشت[1] - اَللّٰهُمَّ اُنْصُرْ مَنْ نَصَرَ دِیْنَ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِیْنَ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ - خدای تعالی که ناصر دین اسلام است شرّ آن ملعون را بکفایت رسانیده - الغرض بعد اسیر کردن مردم لوهور چند روز آنجا مقام ساخت - حصار لوهور که جا بجا خلل آورده بود[2] باز از سر عمارت کرده موازنهٔ دو هزار مرد مبارز از سوار و پیاده درون حصار گذاشته و استعداد محصّری ایشان را داده خود سمت دیبالپور شده - ملک یوسف سرور الملک مي خواست چنانچه حصار لوهور را خالي کرده منهزم شده بود حصار دیبالپور نیز خالي کرده برود - ملک الشرق عماد الملک در تبرهنده[3] ازین حال خبر یافت - ملک الامراء ملک احمد برادر خود را با جمعیت برای محافظتِ حصار دیبال پور فرستاد - شیخ علي مذکور از پیش ملک الشرق بهزار حیله جان خویش سلامت برده و آن خوف هنوز در خاطر او باقي بود نتوانست که طرفِ دیبالپور رود - در ماه جمادی الآخر سنة المذکور خبر بی هنجاری آن مقهور بسمع مبارک شاه رسید - آن شرزهٔ میدانِ[4] شجاعت بغیر اندیشه با جمعیت موجود و لشکر معدود[5] بکوچ متواتر کشش کرده در خطهٔ سامانه رفت - آنجا سبب ملک الشرق کمال الملک چند روز مقام کرد - چون ملک الشرق با کل لشکر نامزدي بشرف پای بوس مشرّف گشت از سامانه میان خطهٔ سنام[6] شده در حوالیٔ تلوندي رای فیروز میین[7] نزول[8] فرمود - ملک الشرق عماد الملک و اسلام خان لودي که نامزدي در تبرهنده بودند - در رکاب

---

1 I and B. بهتر نمي دانست

2 B. آورده است

3 I. بتهنده

4 M. میلان شجاعت

5 I. جمعیت معدود

6 M. خطه سامانه

7 I. فیروز میین

8 B. فرموده

رایات اعلی آمده پیوستند - امرای دیگر را فرمان داد تا از گرد حصار دور نشوند - خود برسبیل تعجیل در گذر بوهي رفت - چون آن [1] مقهور را ازین حال خبر شد بیحال گشته از دور روی بانهزام آورده - چون لشکر منصور در نواحي دیبالپور رسید و لب آب بیاه را عبره کرد [2] در کرانهٔ راوي نزول فرمود - آن ملعون از آب جیلم نیز گذارا شد - ملک الشرق سکندر تحفه را شمس الملک خطاب شد - و اقطاعِ دیبالپور و جالندهر یافت [3] - و با عساکر قاهره بر طایفهٔ مقهور که در حصار لوهور محصر بودند نامزد کرده خود بسلامتی طرفِ حصار سیور که در قبض آن مقهور بود روان شد - لب آب راوي نزدیک قصبهٔ طلنبه عبره کرد - ملک الشرق را در تعاقب شیخ علي فرستاد - آن مقهور از خوف چنان گریخته رفت که باز پس ندید - بیشتر اسپ و رخت و اسباب او که در کشتیهای او [4] بود بر دست لشکر اسلام آمد - در حصارِ سیور امیر مظفر برادر زادهٔ شیخ علي مذکور بود - بقوت حصار محصّر شده با بادشاه قریب یک ماه جنگ کرد - آخر الامر عاجز گشته مذاکرهٔ اصلاح درمیان آورده - در ماه رمضان عمّتْ برکاتُهٗ سنة المذکور دختر خویش برای پسر بادشاه و مبلغی مال بوجه خدمتی داده صلح کرده - و در ماه شوال سنة المذکور طایفهٔ ملاعین که در حصار لوهور محصّر بودند از ملک الشرق شمس الملک امان خواسته حصار خالي کردند - حصار مذکور را ملک الشرق [5] شمس الملک مذکور قابض گشت - چون بادشاه عالم پناه از مهم سیور [6] و فتح لوهور فارغ شده

---

1 M. omits آن

2 M. عبره کرده

3 M. جالندهر یافت محصر بودند

4 M. در کشتیها بود

5 M. ملک شمس الملک

6 M. سیور فتح لوهور

خواست تا سمت دهلي مراجعت فرماید - در ماه شوال سنة المذکور مظفر و منصور با سوار جرّار [1] برای زیارتِ مشایخِ کبارِ جانب ملتان سواری فرمود - پیل و پایگاه و حشم و بنگاه برابر ملک الشرق کمال الملک در شهر مشهور دیبالپور گذاشته - بعد فراغ زیارتِ مشایخ کبار - و پرداخت کارهای آن دیار - میان روزهای معدود - هرچه بشتاب و زود - مرفّه الحال و مسرور - در شهر دیبالپور آمد - آنجا چند روز مقام ساخته [2] از اندیشهٔ شیخ علي مقهور حصار لوهور و دیبالپور خواست تا بمبارزي ستوده - و بهادري جنگ آزموده - که بر قانون جهانداري - و قاعدهٔ حلالخواري - میان همگنان عَلَم - و در صفِ [3] هیجا ثابت قدم - و راسخ دم [4] باشد بحواله او گردانیده باز گردد - و چون ملک الشرق عماد الملک بهمه کارها سر آمده - و بیشتر مهمات از دست او بر آمده بود [5] اقطاعِ لوهور و دیبالپور و جالندهر را از ملک شمس الملک تحویل کرده بحوالهٔ [6] ملک الشرق عماد الملک گردانید - اقطاعِ بیانه از ملک عماد الملک بحوالهٔ شمس الملک کرد - و پیل و پایگاه و حشم و حاشیه و بنگاه و خدم بتمام برابر ملک الشرق کمال الملک گذاشته خود بر سبیل تعجیل - بقطعِ فرسنگ و میل - راه دراز و بعید - روز عید در دارالملک دهلي رسید - امرا و ملوکِ شهردار و مردم حشم و بازار بخاک بوسِ بادشاهِ عالم پناه مشرّف گشتند - با دولت و سعادت [7] و کوکبهٔ روز افزون بوقتِ سعد و طالعِ میمون درون در آمد - در اول ماه ذی الحجّه سنة المذکور [8] ملک الشرق کمال الملک نیز بسلامت و سعادت از راه دور

---

[1] B. جراره

[2] M. ساخت

[3] M. صفر هیجا

[4] M. omits راسخ دم

[5] M. بر آمده اقطاع

[6] M. تحویل کرده ملک الشرق

[7] M. omits سعادت

[8] M. omits سنة المذکور

با لشکر منصور در حضرت اعلی[1] پیوست - کارهای دیوانِ وزارت از سرور الملک متمشّي نمي شد - کارِ اشراف تحویل کرده - چون ملک الشرق کمال الملک در همه کارها معتمد و شایسته و هوا خواه و بایسته بود کار اشراف بحوالهٔ او گردانید - و وزارت بر سرور الملک مستقیم بود - کمال الملک دیوان[2] اشراف یافته هر دو کار ملک به یک اتفاق میکردند - فامّا بنفاق مي کردند - اصحابِ مناصب و دواوینِ دیوان وزارت در همه کارها رجوع وردند - ازین اندیشهٔ سرور الملک بخون بدل گشت - اگرچه پیش ازین سبب تحویلِ اقطاعِ دیبالپور خار خار میداشت - در چمنِ دولت بی دولتیِ او گلی دیگر بشگفت - و از قلب بی تدبیر درین[3] تدبیر شد که بنوعي انقلاب ملک کند - بعضی حرام خواران کافر چنانچه پسران کانکو و کجوکهتری که از آبا و اجداد پرورده و بر آوردهٔ این خاندان - و نهال گردانیدهٔ این دودمان[4] بودند و هر یکی از ایشان صاحب خدم و حشم بیشمار و ولایت دستگاه بسیار گشته و بعضی مسلمانان کافر نعمت میران صدر نایب عرض ممالک و قاضي عبد الصمد خاص حاجب و مردم دیگر را با خویش یار کرده درین خوض بود و استدعا مي نمود - فامّا فرصت نمي یافت - هیچ ترسِ خدا و شرمِ خلق مانعش[5] نیامد - که ازین اندیشهٔ خام و کام نا فرجام[6] بازماند - القصه بادشاه عالم پناه را اتفاق شد که شهري نو در کرانهٔ لب آب جون بنا کند - هفدهم ماه ربیع الاول سنه سبع و ثلاثین ثمانمائه شهری در خراب آباد دنیا بنیاد نهاد - و آن شهر شوم را مبارک

---

1 M. omits اعلی

2 B. omits اشراف

3 M. قلب بی تدبیر شد

4 M. این خاندان بودند که هریکی

5 M. خلق با نفس نیامد

6 M. کار نا فرجام

7 M. شهری در کرانهٔ از لب آب جون

آباد [1] نام نهاد - نمي دانست [2] که بنیادِ عمرش سخت سست گشته - و مي خواهد که روی بانهزام آرد [3] - زمان زمان برای اتمامِ عمارت آن اهتمام مي نمود - در ماه مذکور فتح قلعۀ تبرهنده بسمع مبارک شاه رسانیدند - و هم در اثنای آن امرای نامزدي برای قلع [4] پولاد بد گهر نامزد بودند سر او را بریده بر دست میران صدر در حضرت فرستادند - دوم روز بر رسم سواری بشکار - برای آرام و قرار این [5] دیار نهضت فرمود - بکوچ متواتر در قلعۀ تبرهنده رفت - عنقریب الایام - با خوشدلی و فرجام - از آنجا باز گشته در شهر مبارک آباد آمد - آیندگانِ طرفِ هندوستان خبر مقابله و مقاتله که درمیان [6] سلطان ابراهیم و البخان بسبب کالپي بود [7] آوردند - پیش ازان عزم داشت [8] که همدران سمت لشکر کشد - بشنیدن این خبر آن عزم جزم شد - فرمانها در اطراف فرستاد تا امرای شهر دار [9] و ملوک هر دیار با عساکر جرّاره [10] بر سبیل تعجیل مستعد و ساخته در حضرت بیایند - چون جمعِ خطیر - و لشکرِ کثیر - گرد بادشاه - چو ستاره [11] جمع بر گرد ماه - جمع آمده - ماه جمادی الآخر سنة المذکور باتفاقِ اکابر و جمهور سراپردۀ دولت - و اعلامِ نصرت - بکام [12] دوستان - سمت هندوستان بیرون آورده - و در چبوترۀ [13] شیرگاه نزول فرمود و چند روز مقام کرد -

---

1 B. مبارکباد نهاد

2 B. نهاد نمي توانست و نمی دانست

3 B. بانهزام آرد میان زمان زمان

4 B. نامزدي برای قلعه

5 M. آن دیار

6 M. مقاتله که میان

7 M. کالپي بوده

8 B. پیش ازان عزم داشت جزم شد که ممر دران لشکر کشد بشنیدن آن خبر آن عزم جزم فرمانها در اطراف *

9 M. شهر دارالملک و ملوک

10 M. جرار

11 M. سیاره بر گرد ماه

12 M. به کامۀ دوستان

13 M. در چبوترۀ سیرگاه and B. در جوترۀ شیرگاه

* بیت *

او درین تدبیر آگه نی که [1] تقدیرِ فلک
صفحهٔ تدبیر را خطِّ مشیّت در کشید

از آنجا بادشاه عالم پناه گاه بیگاه بجهت جهدِ عمارتِ شهر مبارک آباد با جمعی معدود بی تکلف میرفت - سرور الملک نا بکار که برای این [2] کار فرصت مي جست کفار بد کردار- و میران صدر حرامخوار را بدین آورده پیش ازان که این کار نهان آشکارا گردد - وقت خلوت این اندیشهٔ بی اندیشه باتمام باید رسانید - روز جمعه نهم ماه رجب رَجَّبَ قَدْرُهُ سنه سبع و ثلاثین و ثمانمائهٔ بادشاه از لشکر منصور با لشکر اندک در شهر مبارک آباد رفته بود - و استعداد نماز جمعه میکرد که میران صدر به مکر و غدر امرائي که نوبت و پاس و ترغاک ایشان بود باز گردانید - روباه صفت آن خوکان مردار - و شگالان خونخوار- یعني کفرهٔ بی فلاح- مستعد باسپ و سلاح- به بهانهٔ وداع درون در آمدند - سدهارون [3] کانکو با جمعیت خویش هم بر در [4] در مانده - تا هیچ کسی از یاریدهي از راهِ در در نیاید - چون آن شرزهٔ شیر شکار - یعني بادشاه جهاندار بر ایشان اعتماد تمام داشت هیچ ملتفت نشد - بلکه [5] از سر رحمت و لطف و شفقت بر دشمنان خدای تعالی و دشمنان خویش مرحمتِ فراوان - و عاطفت [6] و شفقت بی پایان کرد - ناگاه از کمین گاه سدهپال [7] بد بخت [8] نبیسهٔ کجو لعین [9] تیغ بیدریغ بدان سرو کیاني - و گلدستهٔ جواني - چنان انداخت که خونِ آب حیات او بر خاک

---

1 B. نی ز تقدیر

2 B. آن کار

3 B. سدهارن

4 B. خویش ممر بر در مانده

5 M. نشد بلکه از سر زحمت بر دشمنان

6 M. omits و عاطفت

7 M. and I. سدمیپال

8 M. omits بد بخت

9 M. omits لعین

موت [1] ریخت - رانو سیه و اعوان و انصار او که دیو سیه از دیدارِ کریه شان متنفر - و زبانهٔ دوزخ برای شان منتظر - هریکی یکایک ازان دیوان بی دین لعین [2] - بزخم تیغ و ژوپین - آن شاه راستین را شهید کردند - اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ - همه را به علم یقین معلوم بلکه بعین یقین معاینه است که که سپهرِ بی مهر از عقدِ مصادقت میگردد [3] - و روزگار نا ساز وار از عهدِ موافقت میگذرد - اول چون مستان بی استحقاق و آنکه بی [4] موجب باشد مي بخشد - آخر چون طفلان بی رنجش و بی آنکه شرمي حایل گردد باز مي ستاند - هر سری را که از سروری و عزت [5] سر آمده بیند خواهد که در پای گرد مذلت اندازد - و هر سروری را که از سری و حرمت برآمده یابد چون خاک ناپاک محنت یکی سازد - * بیت *

[6] صحبتِ گیتي که تمنا کند　　　با که وفا کرد که با ما کند

غرض از تقریر این عبارت - و تحریر این استعارت آنست که اصحابِ دولت - و اربابِ حشمت بر مکرِ ولایتِ دنیای لا اعتبار مغرور نگردند - و بر لطف و فریب [7] چرخ غدّار فریفته نشوند - بهمه وجوه [8] اعتبار گیرند قَوْلُهُ تَعَالیٰ فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِي الْاَبْصَارِ - * ابیات *

اینک در شهنامها آورده اند　　　رستمِ روئینِ تن و اسفندیار

تا بدانند این خداوندانِ ملک　　　کزبسی خلق است دنیا یادگار

مدتِ ملک مبارک شاه مرحوم سعید شهید سیزده سال و سه ماه و شانزده روز بود وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَاب *

---

1 M. خاک ممات

2 M. omits لعین

3 B. مصادقت مي کرد اول چون

4 M. و بی انکه موجب

5 B. عمرت سر آمده

6 I. دولت گیتي

7 M. قربت

8 B. وجوه کهتر اعتبار

ذکر سلطان العهد و الزمان محمد شاه خَلَّدَ اللهُ مُلْکَه و سَلْطَنَتَهُ و اَعْلَی اَمرَهُ وَشَانَهُ

محمد شاه بن فرید شاه بن خضر شاه بادشاهی حلیم و کریم همه [1] اوصاف حمیده در ذات ستوده صفات او موجود - و همه خصایل نا محمود از طبعِ گزیدۀ او مفقود - آثارِ بادشاهي و جهانداري [2] در ناصیۀ مبارک او ظاهر - و انوارِ فضلِ آلهي و اسرارِ نا متناهي [3] از طلعتِ میمونِ او باهر - چون سلطان سعید شهید مبارکشاه طَابَ ثَرَاهُ وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ [4] بشرفِ شهادت مشرّف گشت - کفرۀ بد کردار - و میرانِ صدرِ نا بکار - همان زمان بر سرور الملک آمده و [5] خبر واقعۀ شهادت باز نمودند - سرور الملک [6] و اعوان او را در خاطر سروری - و در سر غروری پیدا آمد - بعده به اتفاق امرا و ملوک و ایمه و سادات - و جمهور خلایق و علما و قضات بطالعِ میمون - و اخترِ همایون - بحکم استحقاق - و بیاريِ خلّاق [7] - هم در آن روز بعد نماز جمعه نهم ماه رجب رَجَبَ قَدْرُهُ سنه سبع و ثلاثین و ثمانمائه بر تخت سلطنت - و سریر مملکت [8] - جلوس فرمود - فامّا سرور الملک اگرچه با بادشاه بیعت کرده بود خود [9] را درمیان دید - خود رائي کردن گرفت بحدّی که همه خزاین و دفاین و اسپان

---

1 B. کریم به همه

2 M. پادشاهي در ناصیه

3 M. omits و اسرار نا متناهي

4 M. omits و جعل الجنة مثواه

5 B. سرور الملک خبر واقعه

6 B. سرور و اعوان

7 M. خلایق

8 M. omits سریر مملکت

9 Elliot, vol. IV, p. 80 translates:—

"Sarwaru-l Mulk, although he gives his adhesion to the new sovereign, was still intent upon his own designs."

و پیلان و سلاح خانه در قبض و تصرّف [1] خویش آورد - سرور الملک را خانجهان و میران صدر را معین الملک خطاب شد - کفرهٔ بد کردار هر یکی بخود رائي و خود نمائي گشتند [2] - هرچه کردند برای خویش کردند - عاقبت [3] الامر دیدند آنچه دیدند - و یافتند آنچه یافتند - القصه ملک الشرق کمال الملک که درخورِ خاني و سزاوارِ جهانباني است با کل امرا و ملوک و حشم و پیل و پایگاه و خَدم بیرون شهر بود درون آمد - و با بادشاه بعیت کرد - فامّا در بفد آن بود که بنوعي انتقامِ خونِ مبارک[4] شاه [4] ولي نعمت خود از کفرهٔ گمراه و اهل بطلان و سرور نا بکار - و میران صدر [5] حرامخوار - و اعوان و انصار ایشان بکشد [6] فرصت نمي یافت - آخر الامر این کارِ عظیم - بتوفیقِ خداوند کریم - از دست آن آصف ثاني - برگزیدهٔ حضرت ربّاني - شهسوارِ میدانِ شجاعت - سرو روان گلزار [7] براعت چنان بر آمده که در هیچ قصه [8] مذکور - و در هیچ تاریخی مسطور نیست که بدین زودی کاری و بدین آساني - دشواری بر آید [9] - اگرچه رستمِ دستان از انتقامِ خون سیاوش خانهٔ افراسیاب را خراب کرد و لیکن آن هم بمدتی مدید - و عهدی بعید - بکوشش بسیار - و جهدی بیشمار توانست کشید - بیشتر کیفیتِ سباق - در سیاقِ اوراق - علی سبیل الاطلاق مشرّح و مکیّف باز نموده آید - باز آمدیم بر سر حرف - دوم روز سرور الملک بعضی بندگان مبارکشاهی که هریک صاحب مراتب و ماهي بودند به بهانهٔ بیعت طلبیده همه را دست

---

1 M. قبض خویش

2 M. خود نمائي گشت

3 M. آخر الامر

4 M. مبارک خان از کفرهٔ

5 M. میران حرام خوار

6 M. بکشند

7 M. سردار و زندگان نزاعت .I سردار و روزگان نزاعت and B. سردار و زندگانی بداعت

8 B. که در قصهٔ مذکور

9 M. دشواری آید

آورد - ملک سورا امیر کوه را [1] در میدانِ سیاست گردن زدن فرمود - ملک کرم چند و ملک مقبل و ملک فتوح و ملک بیرا را در بند انداخت - و در بر انداختنِ خاندانِ مبارکشاه آن حرام [2] نمک بی راه بحدِّ وسع و امکان - و کوشش از دل و جان تقصیر نکرد - اقطاعات و پرگنات ممالک بعضی خود ستید - و بعضی چنانچه اقطاع بیانه و امروهه [3] و نار نول و کهرام و چند پرگنات میان دو آب بحوالهٔ سدهیپال و سدهارن و اقارب ایشان گردانید - رانو سیه غلام سدهیپال با جمع [4] کثیر و طایفهٔ شریر با کل خیل خانه برای ضبط شق بیانه [5] روان شد - در ماه شعبان سنة المذکور [6] نزدیک خطهٔ بیانه رسید - بتاریخ دوازدهم ماه درون خطه در آمد - و شب آنجا مقام کرد - و می خواست که قلعهٔ سلطان گیر را آن [7] بی تدبیر قابض شود - روز دیگر با کل [8] حشم و خدم مستعد با اسپ و سلاح - آن کافر بی فلاح سوار شد - یوسف خان اوحدی را از آمدن او خبر کردند - از قصبهٔ هندوت [9] کشش و کوشش کرد - و بیدرنگ مستعد جنگ با جمعیت بسیار و سوار و پیاده بیشمار پیش آمد - نزدیک حظیرهٔ شاهزاده هر [10] دو جانب صفها کشیده بحرب پیوستند - چون طاقتِ استقامت نتوانست آورد هم به حملهٔ اول [11] گرد از نهادِ آن کافرِ حرام خوار - و شریر نابکار بر آوردند - رانو سیه لعین و بیشتر لشکر او [12] علفِ تیغ بیدریغ گشتند -

---

1 M. امیر کوه در میدان سیاست گردن فرمود

2 M. کنده نمک and B. کند نمک

3 M. امروه

4 B. جمیع کثیر

5 M. شق بیاه

6 M. سال مذکور

7 M. سلطان گیر را اب بی تدبیر قابض

8 M. دیگر کل حشم

9 M. قصبهٔ هندوان

10 M. از هر دو جانب

11 M. هم در حمله

12 B. لشکر کفار او

سر پلید آن شوم را بریده در دروازه آویختند [1] - و کل خیل‌خانه او از زن و بچه بر دست لشکر اسلام اسیر گشته - خدای تعالی که ناصر دین اسلام است یوسف خان را فتحی بخشید - و توفیق آن داد که انتقام خون مبارک شاه ازان پلید گمراه کشید - الغرض چون آوازهٔ بی هنجاری سرور الملک مذکور - و بد کرداری کافران مقهور در همه دیار شایع گشت بیشتر امرا و ملوک که پرورده و بر آوردهٔ [2] رایات اعلی خضر خان مرحوم بودند ازین سبب سر از اطاعت باز کشیدند - سرور الملک بی تدبیر در تدبیر ایشان بود - که اختلاف [3] ملک آله داد کاکا [4] لودی امیر سنبهل واهار و میان جیمن [5] مقطع خطهٔ بداؤن نبیسهٔ خانجهان مرحوم و امیر علی گجراتی و امیر کیک ترکبچه بسمع او رسانیدند - ملک الشرق کمال الملک و خان اعظم سید خان پسر سید سالم برای دفع فتنهٔ مذکور تعین شدند - ملک یوسف پسر سرور الملک و سدهارن کنکو [6] برابر او نامزد گشتند - در ماه مبارک رمضان عَمَّتْ بَرَكَاتُهُ با ترتیبی تمام مستعد و ساخته سراپرده بالای حوض رانی [7] نصب [8] کرده - بعد چند روز معدود - و مدت معهود ازان جا کوچ کرده در کرانهٔ لب آب جون نزول فرمود - در گذر کیچهه [9] گذارا شده بکوچ متواتر بی خطرهٔ خاطر در خطهٔ برن رفت - و دران مقام در تدبیر کشیدن انتقام

---

1 M. آویخته

2 M. که بر آورده و پرورده

3 M. اختلاف و اختلال ملک الله داد

4 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 288, ککا لودی

5 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 288 ملک چمن

6 M. کیکو Ṭabaḳāt Akbarī, p. 288 کانکو

7 M. حوض راپی and I. راپری

8 B. نصب کرده در کرانهٔ لب آب جون بعد چند روز معدود و مدت معهود ازانجا کوچ کرده نزول فرمود

9 M. گذر کیحیه

مقام [1] کرد - چون ملک آله [2] داد خبر آمدنِ لشکر منصور شنید خواست تا لب آب گنگ بغیر جنگ عبره کرده جائی رود - فامّا چون اورا روشن بود که ملک الشرق کمال الملک برای کشیدن انتقام اهتمام تمام دارد بدین تقویت در قصبهٔ اهار مقام ساخت - سرور الملک ازین حال واقف گشت - ملک هشیار غلام خود را به بهانهٔ یاری دهی بر ملک الشرق کمال الملک فرستاد - از خطهٔ بداوُن ملک جیمن نیز بر سبیل اهتمام عنقریب الایام کوشش [3] کرده در قصبهٔ اهار بر ملک آله داد پیوست - ملک یوسف و هوشیار و سدهارن از کمال الملک خایف بودند - زیاده تر [4] خایف گشتند - میدان مقاومت تنگ دیدند - چون گوی سرگشته بی قرار [5] بودند - چوگان شجاعت از دست انداخته - و از خوف لشکر منصور تاخته در شهر رفتند - سلخ ماه مبارک رمضان مذکور - ملک آله داد و میان جیمن و امرای دیگر که با ایشان یار بودند بر ملک الشرق کمال الملک پیوستند - چون جمعی انبوه و لشکری با شکوه گرد او شد بکوچ متواتر دوم ماه شوال در گذر کیچهه آمد - سرور الملک را ازین حال خبر شد - اگرچه بیحال شده بود به همه حال استعدادِ حصار گیری بنیاد نهاد - روز دیگر که خسروِ سپهر - خنجرِ مهر از غلافِ [6] بیخلاف بموافقت ایشان کشیده بر آمد [7] ملک الشرق کمال الملک که آفتاب [illegible] است تیغ انتقام از نیام بیرون آورده مقابل خصم در آمده - و در صحرای [8] باغات خود نزول فرمود - کفار نگونسار - و هشیار بد کردار با جمیع اعوان

---

1 M. omits مقام

2 I. آله داد الله

3 M. کشش کرده

4 B. زیادت تر

5 B. بی قرار نمودند

6 M. غلاف پیخلاف

7 M. بر آمده

8 M. و صحرات باغات

انصار از درون محوطهٔ[1] حصار بیرون شده با لشکر منصور بحرب پیوستند - چون یکدیگر رو[2] با روی شدند - روی به انهزام آوردند - پشت تقویت ایشان و جمعِ پریشان از بد کیشان چنان شکست خورد[3] که آشفته حال - و شکسته بال باز درون خزیدند - کسانی که از کوتاه اندیشی تیغِ[4] زبانِ لاف دراز کرده و گزاف می گفتند سپر در آب[5] افگندند - و پی سپر ستورانِ لشکر منصور گشتند - و بعضی کشته گشته و بعضی زنده اسیر و دستگیر شدند - روز دیگر از باغات خود کوچ کرده نزدیک حصار سیری نزول کرده بیشتر امرا و ملوک اطراف بر ملک کمال الملک پیوستند - در ماه شوال سنة المذکور حصار سیری چنان محصّر کردند که هیچ کسی را مجال بیرون شدن از درون نبود - فامّا سبب استحکام حصار اگرچه هر روز مبارزان لشکر منصور در حصار جفسیدند - و بیشتر محل[6] رخنه انداختند - تا مدت سه ماه قایم ماند - در ماه ذی الحجه سنة المذکور زیرک خان امیر سامانه وفات یافت - اقطاعات او بر پسر بزرگ محمد خان مفوّض شد - القصه خداوند عالم با آنکه درون حصار ظاهر با ایشان یار بود - می خواست بنوعی انتقام خونِ خان شهید مبارک شاه از ایشان بکشد - و لیکن دست نمي یافت - ایشان نیز از خوف الخایف درین بند بودند که بادشاه بوقت فرصت و هنگام خلوت غدری کند - هر یکی میان یکدیگر هشیار مي بودند - بتاریخ هشتم ماه محرم سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه سرور الملک حرام خوار و پسران میران صدر مکّار با خاطر پر مکر - باندیشهٔ غدر یکایک

---

[1] M. محفظه

[2] M. روی با روی

[3] M. شکسته خرد خرد گشتند آشفته

[4] B. omits تیغ زبان

[5] M. سپر دران افگندند

[6] B. omits from و بیشتر محل رخنه up to انداختند در ماه ربیع الآخر سنة المذکور سرا پردهٔ دولت و اعلام نصرت see p. 243.

درون سرا پردهٔ بادشاه در آمدند - بادشاه عالم پناه هم مستعد و ساخت
مي بود - چون کار از حدّ غایت - و از فرط نهایت گذشت خواست
تا آن تیغ سیاست در حلق آن خاکساران ریزد - و باد شان را [1]
به آتشِ قهر فرونشاند - سرور الملک حرامخوار را بزخم تیغ و کتاره همان جا
کشتند - و پسران میران صدر را گرفته پیش دربار سیاست کردند - چون کفرهٔ
بد کردار را خبر شد - درون خانهٔ خویش محصّر شده بجنگ پیش آمدند -
خداوند عالم ازین حال ملک الشرق کمال الملک را خبر کرد تا مستعد
با جمعیت خویش درون شهر در آید ملک الشرق از دروازهٔ بغداد و امرا و
ملوک دیگر در آمدند - آخر الامر سدهیپال [2] لعین در خانهٔ خویش آتش
داده زن و فرزند خود را هیزم دوزخ گردانید - و خود را از خانه بیرون کرده
بجنگ پیوست و علف تیغ گشت - سدهارن کانگو و طایفهٔ کتهریان که زنده
گرفتار شدند - هر همه را نزدیک حظیرهٔ خان شهید مبارک شاه برده سیاست
کردند - ملک هشیار و مبارک کوتوال را گرفته پیش دروازهٔ لعل گردن زدند -
الغرض [3] روز دیگر ملک الشرق کمال الملک و کل امرا و ملوک که بیرون
بودند با بادشاه عالم پناه بیعت از سر تازه کردند - و به اتفاق یکدیگر و عامهٔ
خلایق بر تخت سلطنت اجلاس دادند - ملک الشرق کمال الملک عهدهٔ
وزارت یافت - و کمال خان خطاب شده - و ملک جیمن را غازي الملک
خطاب کردند - اقطاع امروهه و بداؤن چنانچه بود مفوّض کردند - ملک الٰه
داد لودي هیچ خطاب خاني التزام ننمود - برادر خود را دریا خان خطاب
کنانید - ملک کهون راج مبارکخانی را اقبال خان خطاب و اقطاع حصار

---

[1] M. و بادشاهان را

[2] M. اخر الامر هیبال

[3] M. omits الغرض

فیروزه چنانچه داشت مقرر و مستقیم گردانید - کل امرا بتشریفات فاخر - و انعامات وافر مشرّف گشتند - هر کسی از عهده و اقطاع و دیه و نان و مواجب چنانچه داشت برو مستقیم گشت - ماورای آن زیادت خاصهٔ خویش تعین کردن فرمودند - پسر بزرگ سید سالم[1] را مجلس عالي سید خان و پسر خرد را شجاع الملک خطاب شده - ملک بده[2] عالم خواهر زادهٔ علاؤ الملک و ملک رکن الدین خواهر زاده نصیر الملک مخاطب[3] گشتند - نیز[4] بند زر و مراتب و دمامه و اقطاعات یافتند - ملک الشرق حاجي شدني شحنهٔ شهري دار الملک یافت - چون کار مملکت انتظام پذیرفت - بادشاه را اتفاق سواری سمت ملتان مصمّم شد - در ماه ربیع الآخر سنة المذکور سرا پردهٔ دولت و اعلام نصرت در چبوترهٔ مبارکپور نصب کردند - و امرا و ملوک را فرمان دادند تا مستعد و ساخته با لشکرها متوجه حضرت شوند - ملک الشرق به پای بوس مشرّف گشت - انعامات وافر و تشریفات فاخر یافت - و بمراحم خسروانه و عواطف پادشاهانه[5] مخصوص شد - بیشتر امرا و ملوک که در آمدن توقف میکردند[6] - بآمدن ملک الشرق عماد الملک متوجه حضرت شدند - چنانچه مجلس عالی اسلام خان و محمد خان بن زیرک خان و خان اعظم اسد خان و کمال خان[7] و محمد خان پسر نصرت خان و یوسف خان اوحدي و احمد خان نبیسهٔ بهادر خان میو و اقبال

---

[1] M. سید سال

[2] I. ملک بده

[3] M. مخا گشتند

[4] M. نیزها و بند زر

[5] M. بمراسم فراوان مخصوص

[6] MS. M. ends here.

[7] B. کمال خان نبیسهٔ بهادر خان میو واقبال

خان امير حصار فيروزه و امير علي گجراتي هرهمه بمراحمِ خسروانه و عواطفِ پادشاهانه مشرّف گشتند *

وَ اللهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب

تمَّ [1] الكتابُ مباركشاهی بِعَوْنِ المَلِكِ الٰهی

هشتم ماه رجب رُجِّبَ قَدْرُهُ سنة سبع و خمسين و تسعمائة (مِن) الهجرة النبوية

[1] B. تمت

فهرست اسماء سلاطین

فهـــرست اسمـــاء الرجـــال

ا

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ذ

ر

ز

س

ش

ص

ض

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

و

ه

ی

فهرست اسماء الاماکن و البحور

ب

پ

ت

ٹ

ج

چ

ح

خ

د

ر

ز

س

ش

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

ه

date he writes from his own personal observation and reliable information. Whatever rank we may assign to him as a historian it cannot be doubted that he was a correct and honest chronicler. His reliability is well established by the fact that he is often quoted as an authority by reputed and careful historians such as Niẓāmuddīn Aḥmad, Badā'ūnī, Firishta and others.

In conclusion I gratefully acknowledge the help of Mr. Johan van Manen, C.I.E., General Secretary to the Asiatic Society of Bengal, in procuring for me the rotograph copies of the MSS. from the British Museum and the Bodleian, and in making various useful suggestions.

Calcutta Madrasah,
the 23rd June, 1931.

M. HIDAYAT HOSAIN.

FOREWORD.

At the time when Sir E. Denison Ross resided in Calcutta I had the privilege on many occasions to discuss with him matters relating to Indian history and other Oriental subjects. In the course of our discussions on these topics he pointed out to me one day that the field covering the historical period between A.H. 817–847 (A.D. 1414–1443), when the Saiyids ruled over the Indian Empire, had not yet been fully explored. This suggestion lingered in my memory till by chance I came across the rare work of Yaḥyā bin Aḥmad bin 'Abdullāh Sīhrindī, a manuscript copy of which was sent to me by my friend Prof. Najīb Ashraf, M.A., of the Shibli Academy, Azamgarh. The book was in a damaged condition, with some pages missing, yet when I studied it I came to the conclusion that this work was the only authentic source of our information concerning the time when the Saiyids ruled India. I spoke to the General Secretary to the Asiatic Society of Bengal, who succeeded in securing for me rotograph copies of the MSS. of the work in the British Museum and the Bodleian. My present work is based on these three MSS. but I have chiefly based my text on the one from the British Museum as this copy, though considerably spoiled by damp and moisture, proved to be the oldest and the most correct one.

The author of the book begins his history with the reign of Muḥammad Sām, the founder of the G͟horī dynasty, and ends abruptly in the reign of Sulṭān Saiyid Muḥammad up to Rabī' II, A.H. 838. The author is silent about himself and the rank and position he enjoyed, but one fact is evident, that he must have been in a position to present a gift to his sovereign. In his preface he tells us that the book was written by him as a suitable token of esteem and affection to the ruler, for "no more worthy offering can be made to a king than a record of the achievements of his predecessors". He acknowledged his obligations to different historians who wrote before him up to the time of the accession of Fīrūz Shāh, but from and after that

Calcutta:—Published by the Asiatic Society of Bengal, and P
P. Knight, Baptist Mission Press.

TĀRĪKH-I-MUBĀRAK SHĀHĪ

OF

YAḤYĀ BIN AḤMAD BIN 'ABDULLĀH AS-SĪHRINDĪ

(A HISTORY OF THE SULTANS OF DEHLI FROM THE TIME OF MU'IZZ AD-DĪN MUḤAMMAD BIN SĀM TO A.H. 838)

EDITED BY

HAMS-UL-'ULAMĀ' M. HIDAYAT HOSAIN, PH.D., F.A.S.B.,
KHĀN BAHĀDUR,
Principal, Calcutta Madrasah, Calcutta

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS
PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

CALCUTTA
1931